خط صلح

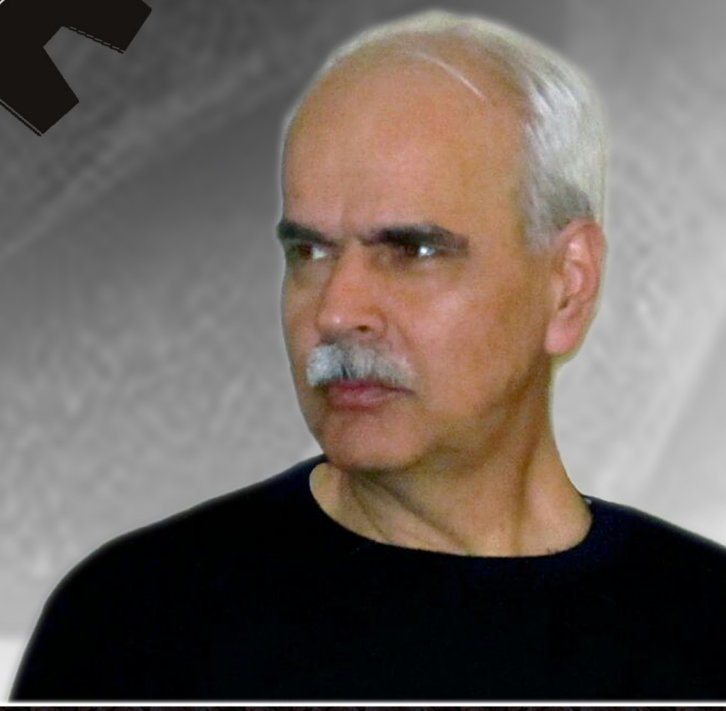
۱۰۴

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸

نقدی بر توسعه در ایران



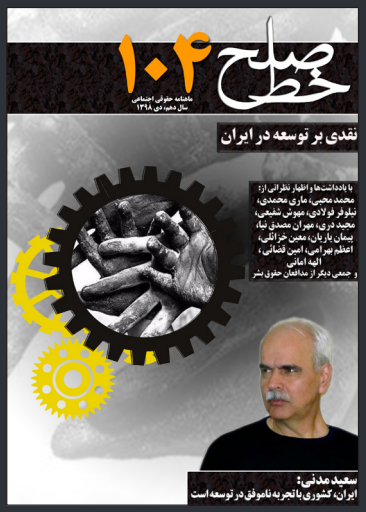
با یادداشت‌ها و اظهار نظراتی از:
محمد محبی، ماری محمدی،
نیلوفر فولادی، مهوش شفیعی،
مجید دری، مهران مصدق نیا،
پیمان یاریان، معین خزائلی،
اعظم بهرامی، امین قضائی،
الهه امانی
و جمعی دیگر از مدافعان حقوق بشر



سعید مدنی:
ایران، کشوری با تجربه ناموفق در توسعه است

ماهنامه حقوقی- اجتماعی خط صلح
صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
سردبیر: سیامک ملامحمدی
مدیر ویراستاری: علی کلائی
مشاور هنری و اجرایی: محمد حیدری
دبیر فرهنگی: رضا نجفی

همکاران این شماره: محمد محبی، ماری محمدی، پانیذ قهرمانی، نیلوفر فولادی، مهوش شفیعی، فرامرز محمدی فر، مرتضی هامونیان، مجید دری، پیمان یاریان، معین خزائلی، اعظم بهرامی، امین قضائی، الهه امانی، مهران مصدق نیا، فرامرز محمدی فر و دلبر توکلی.



اطلاعات تماس با ما:

Address:
12210 Fairfax Towne Center, Unit 911
Fairfax VA 22033
United State

Phone: +1 (571) 223 54 06
Fax: +1 (571) 298 82 17
E-mail: editor@peace-mark.org
Web: www.peace-mark.org

ماهنامه خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می دارد.
استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.
ISBN: ۹۷۸-۱-۷۳۳۲۸۵۸-۱-۰

فهرست

» برگزیده اخبار /۴
» حبس زدایی یا تحقیر /محمد محبی /۶
» مسیحیان در قتل های زنجیره ای؛ گفتگو با فرزند حسین سودمند رادکانی، کشیش اعدام شده /ماری محمدی /۷
» قطعه ادبی: بادام /نیلوفر فولادی /۱۱
» وجدان معذب عموم نسبت به کودکان کار /مهوش شفیعی /۱۲
» تحصیل؛ امتیازی در دست قدرت /مجید دری /۱۴
» تبعات افزایش قیمت بنزین بر دانش آموزان و معلمان روستایی /فرامرز محمدی فر /۱۶
» اعتراف برای توجیه؛ قربتا الی القدرت! /مرتضی هامونیان /۱۹
» «زنان لزبین» در خاورمیانه تاریخ ساز /پیمان یاریان /۲۳
» توهمی به نام توسعه در ایران /معین خزائلی /۳۰
» توسعه مشارکتی به جای توسعه سنتی /پانیذ قهرمانی /۳۲
» ایران، کشوری با تجربه ناموفق در توسعه؛ در گفتگو با دکتر سعید مدنی /گفتگو از علی کلائی /۳۴
» اولویت نخست حکومت در ایران، مصرف است /اعظم بهرامی /۳۶
» ایدئولوژی توسعه گرایی /امین قضائی /۳۸
» ایدز یک بیماری یا موضوع امنیتی سیاسی در ایران؛ در گفتگو با دکتر کامیار علایی /گفتگو از دلبر توکلی /۴۰
» توسعه پایدار انسانی در گرو برابری جنسیتی /الهه امانی /۴۳
» ابعاد حقوقی مالکیت بر منابع سرزمینی، ناظر به بحث توسعه در ایران /مهران مصدق نیا /۴۶
» کتابخانه؛ توسعه پایدار پیراشهری /۴۹

خـــوانندگان

□ شما چه گفته‌اید...

درباره مقاله:
خانه پدری: "وقتی که زمان بر حقیقت پنهان شهادت می‌دهد"/پانیذ قهرمانی

احمد حبیبی: خانه پدری درخشان ترین فیلم این سال ها در سینمای بی جان ایران است. سینمایی که در خوشبینانه ترین وضع از خشونت های افراد عادی حرف می زند اما هرگز عوامل و کارگردانان حاضر نمی شوند از مصائب و خشونت های سیستماتیک و جمعی چیزی بگویند. آنان حاضر نیستند سر منافع خودشان و فیلمشان ریسک کنند. اما خانه پدری یک داستان تمثیلی دارد که در اصل می خواهد بگوید در کشور ما تن زنان زیادی در خاک است که رنج و خشونت علیه شان سال های سال از پدران به پسران منتقل شده. خشونتی که مجازاتی هم برایش در نظر گرفته نمی شود.

ناصر شعله ور: سال ها به بهانه خشونت صحنه ها فیلم عیاری را توقیف کردند. با اکران آن همه فهمیدند که مسئله اصلاً خشن بودن فیلم نیست. مسئله موضوعی بود که هنوز مثل یک تابو است. مشکلی که فقط به چاردیواری خانه مربوط است و هرکسی که خارج از این چاردیواری است نباید دخالت کند و اصلاً در مورد آن حرف بزند. مسئله ناموس و ناموس کشی است.



گزارشی از وضعیت زندانیان ترنس جندر در بند ۲۴۰ زندان اوین/رها مددی

داوود علیزاده: هیچ وقت به این که ترنس ها در زندان بند جداگانه ای دارند، فکر نکرده بودم. البته این که بند جداگانه دارند فکر می کنم به نفعشان است چون دیگر بقیه زندانیان نمی توانند اذیتشان کنند. ولی نورا چه حکمی داشت و یا اصلاً به دلیل چه نوع رابطه جنسی او را گرفته بودند؟ حکمش اعدام نبود؟ اگر اتهامش لواط باشد که اعدامش می کنند.

آرشام ایرانی: ترنسجندرها در جامعه و در زندگی عادی خودشان هم دائم تحت انواع و اقسام خشونت های کلامی و روحی هستند، وای به حال شرایطی که در زندان دارند. پدر و مادرشان هم اذیتشان می کنند. می شود تصور کرد که چه بلایی در زندان ها سرشان می آورند.

صلح خط
اهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

□ برگزیده اخبار

● امیر رئیسیان، وکیل دادگستری از مشمولیت عفو و تخفیف برای ۵ تن از دانشجویان در تهران که پیشتر به حبس محکوم شده بودند خبر داد. براساس این خبر، فرشته طوسی، پدرام پذیره، علی مظفری و هادی کیانی شامل عفو کامل شدند و ۷ سال حکم حبس پریسا رفیعی نیز به ۱ سال کاهش یافت.

● برخی از متهمین سیاسی و رسانه ای در کشور از جمله پگاه آهنگرانی، صبا آذرپیک، پوریا عالمی، کیومرث مرزبان، حسین جنتی و حسین قدیانی با حذف و تخفیف در مجازات مواجه شده اند.

● دادگاه تجدید نظر استان تهران محکومیت علی نوری فعال مدنی و زندانی سیاسی سابق را بدون تشکیل جلسه دادگاه عیناً تایید کرد. آقای نوری پیشتر توسط دادگاه انقلاب تهران به ۹ سال تعزیری محکوم شده بود. با استناد به ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی مجازات اشد یعنی ۷ سال و شش ماه حبس تعزیری در خصوص وی قابل اجرا خواهد بود.

● حسن عباسی عضو انجمن صنفی روزنامه نگاران استان تهران در هرمزگان بازداشت شد.

● شعبه دوم بازپرسی دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان آبادان، طی روزهای گذشته حکم جلب ۵ تن از از روزنامه‌نگاران و نویسندگان خوزستانی را در یک پرونده صادر کرد. اتهام ماندانا صادقی، داریوش معمار، هدی کریمی صدر و سید حسن موسوی «فعالیت تبلیغاتی علیه نظام» و اتهامات کوروش کرم پور «فعالیت تبلیغی علیه نظام، توهین به رهبری، تشویش اذهان عمومی و توهین به مقدسات اسلام» عنوان شده است.

● رها (راحله) عسکری زاده، روزنامه‌نگار، عکاس و فعال حوزه زنان بازداشت و به زندان اوین منتقل شد.

● یک دختر نوجوان ساکن روستای "اسوکند" از توابع شهرستان مهاباد واقع در استان آذربایجان غربی با استفاده از سلاح گرم اقدام به خودکشی کرد و جان باخت.

● دستکم ۹ شهروند بهایی ساکن بهارستان اصفهان ازجمله شهاب فردوسیان، نسیم جابری، مهران الله دادی، شهباز باشی، وحیده نیازمند، ناصر لطفی، قدوس لطفی، ساغر منوچهرزاده و هما منوچهرزاده توسط نیروهای امنیتی بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شدند.

● وزارت اطلاعات ایران طی بیانیه‌ای از بازداشت تعدادی از شهروندان تحت عنوان "عوامل شبکه تلویزیونی ایران اینترنشنال در داخل کشور" در اعتراضات اخیر، خبر داد.

● در جریان اعتراض شماری از شهروندان ساکن شهرستان سرباز در خصوص بازداشت مولوی فضل الرحمن کوهی، روحانی اهل سنت، دستکم ۳ شهروند معترض در پی تیراندازی نیروهای سپاه پاسداران مجروح شدند و دستکم یک شهروند بازداشت شد.

● هشت شهروند در استان گیلان تحت عنوان "مدیران یک کانال تلگرامی و صفحه اینستاگرامی" توسط ماموران امنیتی بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شدند.

● زهرا محمدی، شهروند اهل سنندج، امروز دوشنبه با تودیع قرار وثیقه به صورت موقت و تا زمان پایان دادرسی از زندان سنندج آزاد شد. خانم محمدی در تاریخ ۲ خردادماه امسال توسط نیروهای امنیتی بازداشت و پس از پایان مراحل بازجویی به زندان سنندج منتقل شده بود.

● رئیس مرکز اورژانس تهران از مصدومیت ۳ دانش‌آموز در پی ریزش سقف یک دبستان در غرب تهران خبر داد. در پی این حادثه یکی از دانش آموزان جهت طی کردن مراحل درمانی به بیمارستان منتقل شده است.

● ندا ناجی، از بازداشت شدگان روز جهانی کارگر توسط دادگاه انقلاب تهران به ۵ سال و شش ماه حبس تعزیری محکوم شد. با استناد به ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی مجازات اشد یعنی ۵ سال حبس تعزیری در خصوص وی قابل اجرا خواهد بود.

● به گفته وکیل مدافع محسن لرستانی، خواننده ایرانی، وی از بابت ایجاد گروه اینستاگرامی ویژه افراد تراجنسی با اتهام "افساد فی الارض" روبرو شده است.

● هفت فعال مدنی به نام‌های رها احمدی، آرمین سورانی، محمد ابوالحسنی، سامان زندیان، معین حاجی زاده، وحید قدیرزاده و لیلا میرغفاری، توسط شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران مجموعا به ۲۹ سال حبس تعزیری محکوم شدند.

● دو دختر ۱۷ و ۱۸ساله در تهران با انداختن خود روی ریل قطار اقدام به خودکشی کردند و جان باختند. همچنین ۲ جوان در سنندج و سردشت دست به خودکشی زدند و جان خود را از دست دادند.

● دادسرای ارشاد تهران از بازداشت عوامل یک باشگاه ورزشی در تهران به علت برگزاری کلاس های ورزشی همزمان برای مردان و زنان و پلمپ باشگاه مذکور خبر داد.

● ۵ واحد صنفی متعلق به شهروندان بهایی ساکن چابهار در استان سیستان و بلوچستان پس از حدود چهل روز فک پلمب شد.

● انفجار مین بر جای مانده از جنگ ایران و عراق در روستای شوشمی شهرستان پاوه موجب مصدومیت جوان ۳۳ ساله شد.

● یک شهروند بلوچ اهل روستای مچکور از توابع شهرستان سرباز، به ظن همکاری با قاچاقچیان مواد مخدر، پس از بازداشت و ضرب و شتم با شلیک مستقیم ماموران در پایگاه انتظامی ایرانشهر، کشته شد.

● حسن سی سختی، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین، پس از تحمل ۱۱ سال حبس، از این زندان آزاد شد. این زندانی که از سال ۸۷ در زندان به سر می‌برد، در سال

صبح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

۸۹ توسط دادگاه انقلاب به اعدام محکوم شد و در نهایت حکم وی به حبس ابد تقلیل یافت.

● مهدی محمودیان، روزنامه نگار در پی حضور در دادسرای فرهنگ و رسانه بازداشت شد. گفته می شود بازداشت وی به دلیل عدم تامین قرار وثیقه صورت گرفته است.

● هیئت عمومی دیوان عالی کشور اعلام کرد که دیه زنان در حوادث رانندگی در صورتی که به مرگ هم منجر نشود، با میزان تعیین شده برای مردان برابر است. بر این اساس صندوق تامین خسارات مالی نیز ملزم به پرداخت مابه التفاوت مبلغ دیه است.

● مریم پایاب، فعال مدنی ساکن بهبهان شب پنج‌شنبه ۲۸ آذرماه توسط نیروهای امنیتی در بهبهان بازداشت شد. خانم پایاب پیشتر در جریان اعتراضات سراسری آبان ماه در واکنش به افزایش قیمت بنزین، در اثر شلیک گلوله به کمر خود در بهبهان زخمی شده بود.

● یک نوجوان ۱۷ ساله ناشنوا ایلامی چندی پیش به دلیل شباهت به اتباع افغانستان بازداشت و از سوی پلیس به کشور افغانستان فرستاده شده بود. این نوجوان پس از گذشت ۱۷ روز با پیگیری خانواده‌اش و نیروهای مرزبانی به ایران بازگشت.

● ۱۳۵ دختر و پسر در یک مهمانی خصوصی در شهرستان دماوند بازداشت و به مراجع قضایی این شهرستان معرفی شدند. دادستان دماوند انجام «تتو و خالکوبی» را از جمله فعالیت های غیرمجاز این افراد عنوان کرده است.

● پدر مهدی نیکوئی، یکی از کشته شدگان اعتراضات سراسری آبان در شیراز، روز پنج شنبه ۲۱ آذرماه به کلانتری معالی آباد شیراز احضار و مورد بازجویی قرار گرفته است.

● سیامک میرزایی، فعال ترک (آذربایجانی) توسط دادگاه انقلاب تهران به تحمل ۱ سال حبس تعزیری و از باب مجازات تکمیلی و دو سال ممنوعیت خروج از کشور و عضویت در احزاب، گروه ها و دستجات سیاسی یا اجتماعی محکوم شد.

● زهره صیادی، فعال اجتماعی روز سه‌شنبه ۱۹ آذرماه توسط ماموران امنیتی در شهرک اندیشه تهران بازداشت و به زندان اوین شد.

● دستکم سه شهروند در جریان تجمع اعتراضی شکل گرفته در مقابل ساختمان صدا و سیما مرکز گیلان در شهرستان رشت بازداشت شدند. تجمع کنندگان علت حضور خود در این تجمع را اعتراض به پخش سریال "وارش" از شبکه ۳ صداسیما عنوان کرده و خواستار توقف اجرای آن شدند. به گفته این شهروندان در این سریال با بکار بردن تعابیر نادرست به مردم گیلان اهانت شده است.

● یک مادر و دختر در خیابان سعدی شهرستان سقز واقع در استان کردستان، توسط افراد ناشناس مورد اسیدپاشی قرار گرفته و به بیمارستان منتقل شدند. گفته می شود این ۲ زن از ناحیه پشت مصدوم شده اند، اما حال عمومی آنها رضایت بخش اعلام شده است.

● رئیس دانشگاه علوم پزشکی آذربایجان غربی گفت که ۱۸ کودک در ارومیه به دلیل مصرف کیک و کلوچه حاوی نوعی قرص، دچار مسمومیت شده و به مراکز درمانی منتقل شدند.

● دختری در روستای آباده به تحریک عمو و توسط برادرش با دلایل ناموسی به قتل رسید.

● ۹ نوکیش مسیحی به نام‌های عبدالرضا علی حق نژاد، محمد اسلام دوست، بهنام اخلاقی، بابک حسین زاده، مهدی خطیبی، خلیل دهقان پور، حسین کدیور، کمال نعمانیان و محمد وفادار توسط دادگاه انقلاب تهران هر کدام به ۵ سال حبس و در مجموع به ۴۵ سال حبس تعزیری محکوم شدند.

● یک کلاس درس مقطع دبستان در شهرستان پلدختر بر اثر انفجار بخاری نفتی دچار آتش سوزی شد. هنگام وقوع حادثه دانش آموزان در کلاس حضور نداشتند.

● راحله احمدی، فعال مدنی توسط دادگاه انقلاب تهران به ۴ سال و دو ماه حبس تعزیری محکوم شد.

● عباس جلیلیان، نویسنده و پژوهشگر اهل کرمانشاه توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد. همزمان سهراب مرادی، فعال مدنی اهل این شهر نیز توسط مامورین اطلاعات سپاه بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شده است.

● روزنامه کیهان که تحت نظر نماینده آیت الله خامنه ای منتشر می شود از احضار، بازجویی و بازداشت امضا کنندگان بیانیه موسوم به "بیانیه ۷۷ نفر" خبر داده و این افراد را «حامی اغتشاشگران» عنوان کرده است. این روزنامه در گزارش خود گفته است اکثر امضاکنندگان این بیانیه که در کشور هستند احضار، بازجویی و تعدادی نیز بازداشت شده اند.

● حکم اعدام یک سرباز زندانی که پیشتر از بابت اتهام "قتل" هم‌خدمتی خود به اعدام محکوم شده بود، در زندان ارومیه به اجرا درآمد.

● رئیس شورای قضایی لرستان در جریان برگزاری کنفرانس تخصصی حقوق کودک ضمن اشاره به اینکه کل زندانیان زیر ۱۸ سال در زندان های این استان ۲۲ نفر هستند، بازداشت ۸ کودک در جریان اعتراضات آبان ماه در این استان را تائید کرد.

● در جریان تیراندازی بی‌ضابطه ماموران نیروی انتظامی در زاهدان، دو شهروند از جمله یک کودک مورد اصابت گلوله قرار گرفته و به شدت مجروح شدند. گفته می شود این کودک که در حال تردد از پیاده رو بوده است از ناحیه کتف مجروح شده و شهروند دیگر هم اکنون در کما به سر می برد.

● یک شهروند زن در تهران به دلیل ضبط ویدیو از یک فرد که به بهانه "امر به معروف و نهی از منکر" برای وی ایجاد مزاحمت کرده بود، توسط ماموران امنیتی بازداشت و ویدئویی منتسب به وی پخش شده است که او را در حال بازداشت و اعتراف نشان می‌دهد.

صلح
اهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

□حبس زدایی یا تحقیر



محمدمحبی
پژوهشگر اندیشه سیاسی و فلسفه حقوق



عکس از خبرگزاری ایسنا

واکنش نهاد دولت (به عنوان تنها نماینده خیر و مصلحت عمومی) به رفتارهای مجرمانه شهروندان، اعم از مجازات، و اقدامات تأمینی و تنبیهی و تربیتی، از بدیهیات فلسفه حقوق در دنیای کنونی است.

هر رفتاری (اعم از فعل یا ترک فعل) که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد، اصطلاحا جرم نامیده می شود. مجازات در هر نوعی، اعم از اعدام، حبس و ...، اصولاً جنبه خشونت آمیز دارد. اما از آن جا که نهاد دولت، این خشونت را در قبال رفتار ناهنجار مجرم، انجام می دهد، لذا «خشونت مشروع» محسوب می شود. اساسا یکی از ویژگی های نهاد دولت، انحصار در استفاده از خشونت است. به قول ماکس وبر، دولتی که به وقت مقتضی، و در دفاع از خیر و مصلحت عمومی و جامعه، در برابر جرم و ناامنی خشونت نورزد، اساسا «دولت» نیست.

در نظریات کیفرشناسی، دو نوع نگرش به مقوله مجازات وجود دارد. یکی نگرش سزاگرایانه، که در آن، مجازات در هر حالتی، حق مجرم تلقی شده است، چون مجرم، هنجارهای جامعه را شکسته و به هر شکلی باید مجازات شود. دیگری، نگرش سودگرایانه یا پیامدگرایانه است، که در آن مجازات، با توجه به پیامد و منفعت آن اعمال می شود. اولی انعطاف ندارد، اما دومی انعطاف پذیر است.

در جدیدترین نظریات پیامدگرای کیفرشناسی، «اصل صرفه جویی کیفری» مطرح شده است. در این اصل، نظریه پردازان، استدلال می کنند که نهاد دولت، به ویژه نهاد قانون گذاری، باید میزان جرایم در قوانین کیفری را کاهش دهد. جمله معروفی در میان این تئوریسن ها مطرح است که می گویند: «آن کشوری از لحاظ کیفری، امن و سعادت مند است که، حجم کتاب آیین دادرسی کیفری آن، از حجم کتاب قانون مجازات آن بیشتر باشد»، به این دلیل که کتاب آیین دادرسی کیفری، در واقع، حقوق متهمین و مجرمین است. اما کتاب قانون مجازات، نحوه و میزان کیفر مجرمین را تعیین می کند.

از آن جا که در کشورهای توسعه یافته دارای قوانین استاندارد، «آزادی» حرمت، قیمت و ارزش دارد، لذا مجازات هم که نوعی خشونت مشروع و واکنشی نهاد دولت است، فی نفسه، ارزش چندانی ندارد. لذا براساس «اصل صرفه جویی کیفری» سعی می کنند، رفتارهای کمی را جرم انگاری کرده و برای آن ها مجازات تعیین نمایند. و در هر دوره از ویرایش واصلاح قوانین جزاتی، از میزان عناوین مجرمانه کاسته می شود.

اصولاً در حقوق کیفری مدرن، و در راستای اصل صرفه جویی کیفری، سه دسته رفتار خطرناک و ناهنجار، جرم انگاری شده و برای آن ها مجازات تعیین می شود:

دسته نخست، رفتار علیه اشخاص، اعم از رفتار علیه تمامیت جسمانی اشخاص، که به این دسته، جنایات هم اطلاق می شود، اعم از قتل، شکنجه، ضرب و جرح و ...، و رفتار علیه تمامیت جنسی افراد، که در جرایمی چون تجاوز جنسی، آزار جنسی و ... متبلور است و در ادامه، رفتار علیه تمامیت معنوی اشخاص، از جمله، توهین، تحقیر، تهمت و ...

دسته دوم، رفتار علیه اموال و مالکیت اشخاص، که جرایمی چون کلاه برداری، سرقت، خیانت در امانت، اختلاس، و ... را در بر می گیرد.

دسته سوم، رفتار علیه امنیت و آسایش عمومی شهروندان، مانند تروریسم، راه زنی، جاسوسی و ... .

در نظریه های جدید کیفرشناسی و فلسفه حقوق کیفری، در کنار جرم زدایی، حبس زدایی هم مورد تأکید واقع می شود. بدین معنی که در مجازات هایی که برای آن ها حبس تعیین شده است، یا میزان مجازات حبس کاهش می یابد و یا اساسا مجازات دیگری، جایگزین مجازات حبس می شود. از جمله، انجام برخی کارهای عمومی و مجازات هایی که اساسا سالب آزادی (حبس) نباشد.

اما آن چه که در این مسأله باید مدنظر قرار بگیرد این است که شأن و کرامت انسانی مجرمین باید حفظ شود. گرچه مجرم، هنجارهای اجتماعی را شکسته و مجازات می شود. اما تحقیر او و شکستن کرامت انسانی او با معیارهای حقوق بشری ناسازگار است. چندی پیش قوه قضاییه جمهوری اسلامی، برای تنبیه چند جوان، به جای صدور حکم حبس، دور گردن آن جوانان آفتابه آویزان کرده و در شهر گرداند. حرکتی، بسیار زشت و سخیف که کرامت انسانی آن جوانان را به معنای واقعی کلمه نابود کرد. این کار به طور قطع با فلسفه حبس زدایی در تعارض است.

باید این موضوع مورد توجه قرار گیرد که، هدف از حبس زدایی، فقط کاهش در هزینه های دولت نیست (نگهداری مجرم در حبس هزینه زیادی برای دولت دارد)، بلکه مبانی و پایه های نظری عمیق تری دارد. مهم ترین مبنای نظری آن، کاهش «خشونت دولتی» است. نهاد دولت، و ارزش هایی چون آزادی و دموکراسی، روز به روز در دنیا و در کشورهای دارای دولت مدرن، در حال تکامل است. یکی از نشانه های بارز تکامل در این نهادها و ارزش ها، کاهش مجازات، و افزایش کرامت شهروندان است. دولت مدرن، آن قدر آزادی و کرامت شهروندان را پاس می دارد که آن ها، کمتر فکر شکست قوانین و هنجارها را به مغز خود راه می دهند.

صبح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴



آرین سودمند، فرزند حسین سودمند

□ مسیحیان در قتل های زنجیره ای؛ گفتگو با فرزند حسین سودمند رادکانی، کشیش اعدام شده



ماری محمدی
فعال حقوق بشر

حکومت جمهوری اسلامی از جمله حکومت هایی است که به طور جدی و پیوسته، اقدام به نقض حقوق بشر و حقوق اقلیت های دینی، مذهبی و فکری می کند. همچنین، با اعمال فشارهای متعدد و اقدامات تبعیض آمیز، شرایط دشواری را برای اقلیت ها رقم می زند. گستره این فشارها از محرومیت از حقوق اجتماعی و شهروندی همچون حق تحصیل تا زندان های طویل المدت و حتی اعدام و قتل های زنجیره ای متفاوت و گسترده است.

یکی از قتل های زنجیره ای که جمهوری اسلامی در طول حکومت خود مرتکب شده، جامعه مسیحی را هدف قرار داده است. طی قتل های زنجیره ای چندین مسیحی توسط جمهوری اسلامی به طرق متفاوت و فجیع همچون حلق آویز شدن و کارد آجین شدن به قتل رسیده اند. پروژه کشتار مسیحیان از حدود یک هفته پس از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی آغاز شد. این شتاب بی سابقه در معدوم سازی مسیحیان که "علی الظاهر" از اقلیت های دینی رسمی طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی محسوب می شوند، نشان از نفرت و ستیز جمهوری اسلامی نسبت به جامعه مسیحی و البته دیگر اقلیت ها دارد.

سید حسین سودمند رادکانی، یکی از حلقه های قتل های زنجیره ای است. او مورخ ۱۰ تیرماه ۱۳۱۹ (۱ جولای ۱۹۴۰) در مشهد متولد شد. در سنین نوجوانی و در دوران سربازی به مسیحیت گروید. او مطالعات خود را در این زمینه ادامه داد و نهایتا به عنوان کشیش رسما در کلیسا شروع به فعالیت کرد. همچنین، دستی در امور خیرخواهانه و خدمت به معلولین داشت. حسین سودمند برای خدمت در سازمان نابینایان "کریستوفر" به اصفهان رفت. در آن جا با "مهتاب نوروش" آشنا شد و این آشنایی منتج به ازدواج و چهار فرزند به نام های رامتین متولد ۱۳۵۳، راشین متولد ۱۳۵۷، آرین و آریا متولد ۱۳۶۰ شد.

پس از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، سرانجام کشیش حسین سودمند در پرونده ای که وزارت اطلاعات، علیه او باز کرده بود، مورخ ۱۲ آذرماه ۱۳۶۹، روز جهانی معلولین، رسما به حکم ارتداد و بدون اطلاع خانواده، در حیاط زندان وکیل آباد مشهد به دار آویخته شد؛ بدون آن که به هیچ یک از اعضای خانواده، دوستان، همکاران و آشنایان او فرصت دیدار قبل از اعدام و یا شنیدن وصیت او را بدهند. حتی پیکرش را به خانواده اش تحویل ندادند.

لازم به ذکر است که در سال ۱۳۶۹ علی فلاحیان وزیر اطلاعات دولت علی اکبر هاشمی رفسنجانی بود.

حسین سودمند، چه در زمان حیات و چه پس از اعدام تا به امروز، از جمله شخصیت های بسیار محبوب و تاثیرگذار در جامعه مسیحی هستند و احترام ویژه ای برای ایشان وجود دارد.

لازم است بدانیم که اعلامیه جهانی حقوق بشر در خصوص حق حیات، حق انتخاب دین و اندیشه و نیز تبلیغ آن صراحتا در مواد ۳، ۱۸ و ۱۹ به ترتیب اعلام کرده است:

"هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد".

"هر کس حق آزادی فکر، وجدان و مذهب دارد. این حق شامل آزادی داشتن یا قبول یک مذهب یا معتقدات به انتخاب خود، همچنین آزادی ابراز مذهب یا معتقدات خود، خواه به طور فردی و جمعی، خواه به طور علنی یا در خفا در عبادات و

اجرای آداب و اعمال و تعلیمات مذهبی است".

"هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد: حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطراب نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن از طریق هر رسانه ای بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد".

شور بختانه این حقوق مسلم بشر علنا در دادگاه های نظام جمهوری اسلامی که از حکومت های دیکتاتور، مستبد و ایدئولوژیک است، شدیدا نقض می شود و در هم می شکند.

ناگفته نماند که علاوه بر حکومت بعضی از افراد نیز به دلیلی همچون تفاوت در عقاید دینی و غیر دینی با اشخاص دیگر به طور مستمر به آن ها و معتقداتشان توهین کرده، آن ها را آزار می دهند و حقوق بشر و حقوق اقلیت های دینی و فکری را زیر پا خرد می کنند. چه حکومت ها که به بند می کشند و می کشند و چه بعضی افراد که معتقد به هیچ یک از ادیان نیستند، افراد متدین را صرفا به خاطر اعتقاداتشان بدون آن که هیچ لطمه و آسیبی از شخص مورد نظر دیده باشند، مورد آزار و اذیت های عدیده ای قرار می دهند و بالاعکس؛ افراد متدینی که دیگران را صرفا به خاطر معتقد بودن به دینی دیگر و یا خدا ناباوری مورد آزار قرار می دهند.

هر دوی این برخوردها که ماهیت آن ها چیزی جز زور و اجبار نیست، شرم آور و برای سلامت روان، نظم و آسایش جوامع انسانی خطرناک هستند. فارغ از تفاوت هایی که در اعتقادات یکایک ما وجود دارد، قطعا فرهنگ و زیست مسالمت آمیز در کنار یکدیگر اولویت دارد.

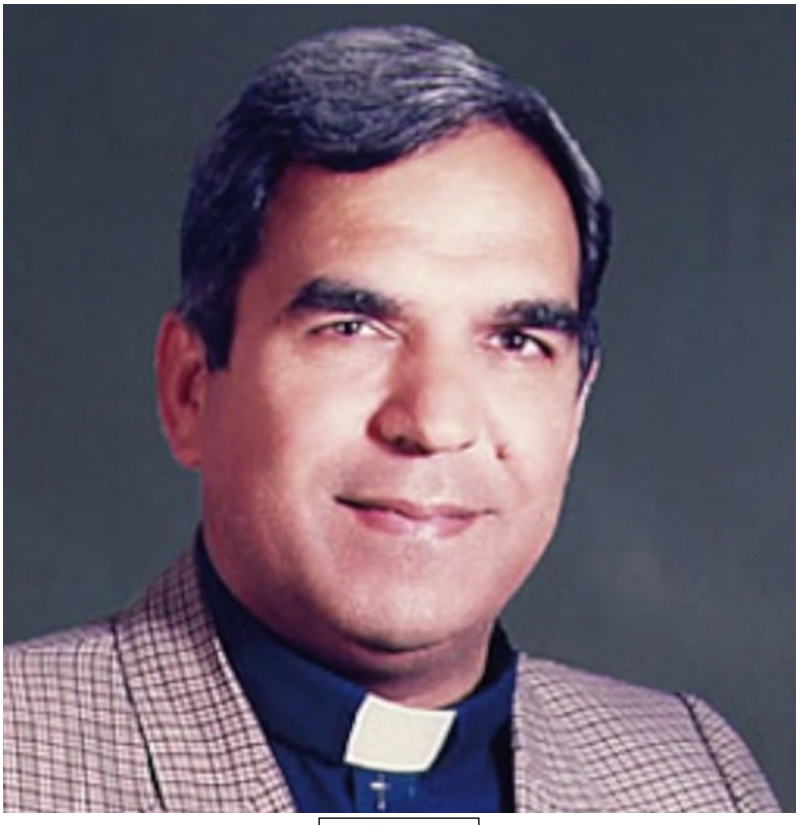
گفتگو با خانم آرین سودمند، فرزند آقای حسین سودمند، را در ادامه می آید.

■ از چه زمانی و چگونه فشار ها و برخوردهای امنیتی با پدرتان، حسین سودمند، آغاز شد؟

ما در مشهد یک خانه ویلایی داشتیم که دو طبقه بود و یک زیر زمین داشت. پدرم این زیرزمین را با مجوز جمهوری اسلامی به یک کلیسا تبدیل کرد. این کلیسا که کلیسای "جماعت ربانی مشهد" نام داشت، توسط پدرم به طور کاملا قانونی و با مجوز تاسیس شد. و یک تابلو با عنوان "کلیسای جماعت ربانی مشهد" بر سر در خانه نصب کردیم. بعد از فوت آقای خمینی مجوز را از پدرم گرفتند، کلیسا را بستند و تابلو را از سر در خانه برداشتند. سپس پدرم را مدام بازداشت می کردند. تماسهای تلفنی ما کنترل می شد. یک بار که پدرم از زندان به مرخصی آمد، به همه ما گفت هیچ حرفی نزنید چون از خصوصی ترین حرف های ما حتی حرف های بسیار خصوصی با همسرم خبر دارند. آن ها در خانه ما شنود گذاشته اند. وقتی پدرم شهید شد بدون اجازه ما تلفن خانه که به اسم کلیسای جماعت ربانی مشهد بود فروختند و تلفن ما به طور کل قطع شد و به ما اجازه خریداری و داشتن تلفن نداشتیم.

■ تاریخ بازداشت های پدرتان را به خاطر دارید؟

تاریخ اولین بازداشت پدرم را به خاطر ندارم. اما خاطرم هست که بازداشت پدرم بعد از فوت آقای خمینی بسیار جدی شد و فشار ها افزایش یافت. تقریبا بعد از چهلم فوت وی، بازداشت و آزاد کردن پدرم به کرات اتفاق افتاد و بسیار شاکی بودند از این که چرا کلیسا برای چهلم آقای خمینی مراسم برگزار نکرده است. در نهایت پدرم را مجبور کردند برای سال خمینی مراسم برگزار کند. اما آخرین بازگشت پدرم به زندان بعد از اتمام مرخصی اوایل یا اواسط آبان ۱۳۶۹ بود که دیگر هرگز بر نگشت.



حسین سودمند رادکانی،

■با توجه به این که در زمان اعدام پدرتان فقط یک دختر ۹ ساله بودید، قطعا سختی های غیر قابل تصوری به شما و خانوادتان تحمیل شد. کمی از روزهای دوری از پدر و زندان، از روزهای اعدام و پس از آن برای ما بگویید.

سختی ها و گرفتاری ها برای من از زمانی شروع شد که هفت سالم بود. مادرم نابینا بود و پدرم مسئولیت های بسیار بیشتری نسبت به مردهای دیگر در خانه داشت؛ رسیدگی به ما (فرزندان)، رسیدگی به کارهای خانه و این که با مادرم همراه باشد. پدرم و مادرِ پدرم در کار های خانه و تربیت ما خیلی به مادرم کمک می کردند. اما قبل از شهادت پدرم، در سال ۶۷ زمانی که ۷ ساله بودم مادرم تصادف کرد. در این تصادف به سرش ضربه شدیدی وارد و مبتلا به اسکیزوفرنی شد. این یک بیماری حاد و شدید است که فرد را بسیار منزوی و گوشه گیر می کند. از آن پس، مادرم خانه نشین شد و با افسردگی و بیماری اسکیزوفرنی دست و پنجه نرم می کرد. مادرم از سال ۶۷ و بعد از تصادف دست به هیچ کاری نمی زد و پدرم و مادربزرگم تمام کارهای خانه را انجام می دادند. پدرم هم خانه داری می کرد، هم به درس و مشق ما

می رسید و هم کشیش بود و کلیسا را اداره می کرد (کلیسا طبقه پایین خانه مان بود). تقریبا محل کار پدرم و خانه یکی بود به همه کارها می رسید. سال ۶۸، یک سال بعد از بیماری مادرم، مادر بزرگم تصادف کرد و فوت کرد. پدرم خیلی دست تنها شد. در همین سال که آقای خمینی فوت کرد، فشارهای امنیتی به پدرم بسیار افزایش یافت. پدرم سال ۶۸ تا ۶۹ در زندان بود. در کل از سال ۶۸ تا ۶۹ پدرمان را خیلی کم می دیدیم، چون دائم در زندان بود. فشارهای زندگی از سال ۶۸ برای ما شدت بیشتری یافت. اما زندان رفتن پدرم در مهر ماه سال ۶۹ بسیار بسیار جدی تر بود. تا پیش از آن پدرم دو سه هفته در زندان بود. سپس یک هفته مرخصی می گرفت و مجددا به زندان برمی گشت. اوایل یا اواسط آبان ماه بود که پدرم بعد از اتمام مرخصی به زندان رفت اما دیگر هرگز بر نگشت.

زمانی که پدرم به زندان رفت ما فکر می کردیم مثل همیشه حداقل بعد از یک هفته تا سه هفته باز هم برمی گردد. بعد از این که پدرم را اعدام کردند، ۱۸ یا ۱۹ آذر ۶۹ بود که افرادی که لباس شخصی بودند و خود را ماموران وزارت اطلاعات معرفی کردند، در حالی که ما در مدرسه بودیم، به خانه ما آمدند و گفتند ۱۲ آذر پدرتان را اعدام کرده اند و الان می خواهیم محل دفن پدرتان را نشان بدهیم. آن سال من و برادرم آریا که دو قلو هستیم ۹ ساله بودیم و راشین خواهر بزرگترم ۱۲ و برادر بزرگترم رامتین ۱۵ ساله بودند. ما مدرسه بودیم و مادرم و اعضای کلیسا جمع شدند و سر خاک پدرم رفتند. در خرابه ای نزدیک بهشت رضا، سنگی که روی آن هیچ نوشته ای نبود را نشان دادند و گفتند پدرمان این جا دفن شده است. به طبع، هیچ یک از اعضای خانواده من باور نکردند که پدرم شهید شده است. ولی چون غیر از خانواده، همگی باور کرده بودند، ما هم نا خود آگاه این اتفاق را باور کردیم ولی با این حال، منتظر بازگشت پدرمان بودیم. تا سال ها منتظر بودیم پدرمان برگردد. هر وقت صدای زنگ خانه را می شنیدیم فکر می کردیم امروز حتما پدر آمده و اوست که در می زند. در حقیقت، با گذشت ۲۹ سال از شهید شدن پدرم، اگر روزی به ما بگویند که پدرتان زنده و در زندان است، قطعا همه ما باور می کنیم.

بعد از خبر اعدام پدرم، مادرم تقریبا تا سه سال بعد، دست مرا می گرفت و به وزارت اطلاعات می رفتیم. مادرم می گفت "شوهرم را آزاد کنید. اگر اعدامش کرده اید، جسدش را به من نشان بدهید". چون مادرم باور نمی کرد پدرم اعدام شده و درخواست می کرد که آزادش کنند. آن ها با خونسردی تمام می گفتند "اعدامش کردیم دیگر. مرتد بود اعدامش کردیم!". همیشه همین را می گفتند. بارها وقتی با مادرم به وزارت اطلاعات می رفتم شخصی که نمی دانم چه سمتی داشت و پشت میز می نشست و مادرم به او می گفت چرا اعدامش کردید؟ گفت "می خواست مسیحی نشود. مرتد بود. اعدامش کردیم".

بعد از شهادت پدرم، کشیش "هایک هوسپیان مهر" به ما بسیار کمک می کردند. ایشان یکی از اعضای کلیسای جماعت ربانی مشهد که خانم بود و به تازگی طلاق گرفته بود را به خانه ما آورد. آن خانم با ما زندگی می کرد و کلیسا مبلغی را به عنوان کمک هزینه به آن خانم داد. تا در خانه ما باشند، زندگی کنند و به ما در کارهایی مثل غذا درست کردن، تمیز کردن خانه و غیره کمک کند. تقریبا یکی دو سال به همین منوال گذشت. در آن مدت آن خانم خیلی خیلی به ما کمک کرد و حضورش در خانه ما مثمر ثمر و پر رنگ بود. کشیش هایک نیز بسیار به ما سر می زدند و بسباری از احتیاجات مادی و معنوی ما را بر طرف می کرد. اما بعد از کشته شدن کشیش هایک توجهات بسیارِ او از ما برداشته شد و خانمی که در خانه ما بود دوباره ازدواج کرد و رفت. ما خیلی تنها شدیم. فشارها و سختی های مربوط به بعد از مرگ پدرم، بعد از شهید شدن کشیش هایک در سال ۱۳۷۳ و ازدواج مجدد آن خانم برای ما شروع شد. ما دوران بسیار سختی داشتیم و زندگی مان بسیار سخت گذشت. بعد از اعدام شدن پدرم و رفتن خانمی که در خانه ما زندگی می کرد و همین طور کشتار کشیش هایی همچون هایک هوسپیان مهر، "طاطاووس میکائیلیان"، "روان بخش یوسفی" و دیگران، مادرم بیش از حد تنها شد و حالش بسیار وخیم تر شد.

■ علت فوت پدرتان در گواهی فوت چه نوشته شده بود؟

خفگی با طناب

■ بعضی از مردم به دلایل متعدد دیدگاه مناسبی نسبت به قشر روحانی از هر دینی ندارند و تصور می کنند همه آن ها انسان هایی تک بعدی هستند که از بالا به دیگران نگاه می کنند و کار چندان مثبتی انجام نمی دهند. پدر شما چگونه بود؟

نه به عنوان دختر ایشان بلکه به عنوان شخصی که با پدرم زندگی کرده ام و نحوه زندگی ایشان را می دیدم، باید بگویم که پدر من یک کشیش بود و من ایشان را با کشیش های دیگر خیلی مقایسه می کردم که ببینم چطور زندگی می کند. به نظرم پدرم زندگی بسیار متفاوت تری نسبت به کشیش های دیگر داشت. او در انتخاب شریک زندگی اش دست روی فردی نابینا گذاشت؛ این انتخابی بسیار خاص است و این نشات گرفته از طرز تفکر و نگاه یکسان او به همه انسان ها و اقشار جامعه است و معلول با فرد سالم برایش تفاوتی نداشت. نکته بارزی که در ذهن من مانده این است که پدرم آن اوایل شخصی که دو جنسه و حدودا ۳۰ ساله بود به کلیسا آورده بود و به او خدمت می کرد و درس می داد. آن شخص به خانه ما

رفت و آمد زیادی داشت و انگار پدر و مادرم را به عنوان پدر و مادر خودش می دید. یادم می آید هر گاه کشیش ها و کسانی دیگر از تهران می آمدند و می دیدند یک شخص دو جنسه در کلیسا است می گفتند لااقل وقتی ما می آییم نگذارید این شخص وارد کلیسا شود. گویا با موضوع و شخص بسیار نامتعارفی رو به رو می شدند! (۱)

ما اتاق خیلی کوچکی در خانه مان داشتیم به اسم "اتاق کوچیکه" که اتاق مهمان بود و پدرم بسیاری از افراد را چه مسیحی و چه غیر مسیحی در خانه مان و در اتاق کوچیکه پناه می داد. همیشه در خانه مان یک شخصی بود که پدرم به او پناه داده بود. همین طور به خیلی از جوانان سر می زد و کمک می کرد و آن ها پدر من را پدر خود می دانستند.

در اصل می خواهم بگویم که پدر من به انسان هایی نگاه و کمک می کرد که انسان های دیگر به آن ها نگاه و توجه نمی کردند؛ مثلا به معلولین، افراد دو جنسه، کسانی که خانه، جا و مکان نداشتند. این را هم بگویم که معلولین جسمی و ذهنی به خانه ما رفت و آمد زیادی داشتند. هم پدرم به آن ها خیلی محبت می کرد و مادرم که معلم معلولین بود به آن ها خدمت می کرد.

پدر من به افرادی کمک می کرد که از جامعه طرد شده بودند و کسی به آن ها توجهی نمی کرد.

■ گفتید مادرتان معلم معلولین بودند. لطفا کمی در این باره توضیح بفرمایید.

مادرم فرد بسیار فعالی در جامعه بودند و لیسانس زبان فرانسه داشتند. در آموزش و پرورش استخدام شده بودند و به عنوان معلم در دوره ابتدایی به معلولینی که نابینا و یا روی ویلچر بودند، درس می دادند. همچنین ایشان در یک آسایشگاه معلولین کار می کردند. البته من در این مورد سر رشته ای ندارم اما در این حد می دانم که به معلولین ذهنی درس های اولیه شناخت حرکتی و اشیا، مهارت شناخت رنگ ها، گذاشتن وسایل داخل وسایل دیگر و غیره آموزش می داد.

■ آیا همه این جفاها، فشارها و برخوردهای امنیتی نتیجه دل خواه حکومت را در پی داشت؟

فشار هایی که به ما و کلیسا وارد کردند هیچ تاثیری بر ایمان ما و دیگر اعضای کلیسا نداشت. همگی ایمان مان به قوت خود باقی ماند. شاید ترس ایجاد میشد اما موقتی بود.

■ در پایان اگر نکته ای است بفرمائید.

در آخر دوست دارم بگویم ما در دنیایی زندگی می کنیم که نه تنها مسیحیان بلکه بسیاری از انسان ها با اعتقادات و باورهای متفاوت از سیاست حاکم بر منطقه سکونت خود در سراسر دنیا دچار فشارهای سیاسی و اجتماعی می شوند و مورد قضاوت نا به جای اطرافیان خود قرار می گیرند. اما درد من از حاکمین نیست بلکه درد من از انسان هایی ست که هم کیش و هم فکر تو هستند و یا گاهی نزدیک ترین تو در زندگی، که در سخت ترین شرایطی که مخالفانت بر تو تحمیل می کنند، تو را تنها می گذارند. از همه کسانی که سرود صلح سر می دهند، می خواهم در سخت ترین شرایط یکدیگر را تنها نگذارند.

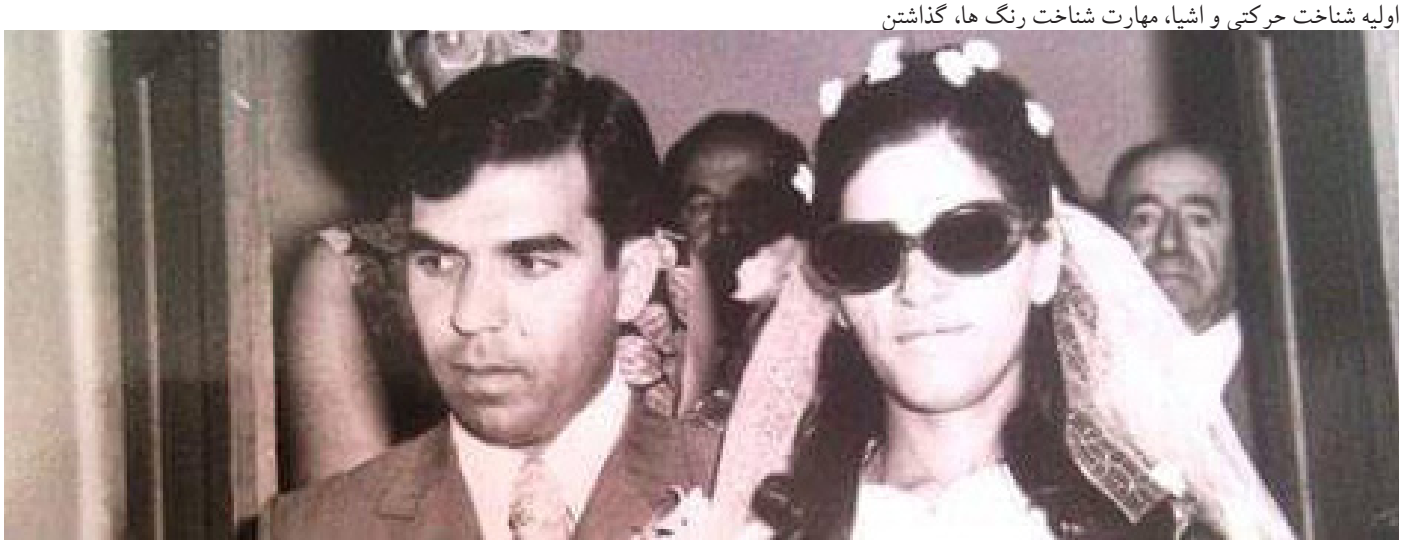
■ با سپاس از وقتی که در اختیار خط صلح گذاشتید.

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

پانوشت ها:

۱ - در این جا، مقصود از طرح مسائل مربوط به افراد دو جنسه نه تحقیر آن ها، بلکه اشاره به مطرود بودن آن ها از جامعه بنا بر تفکرات غلط رایج در جامعه است.

۲ - هایک هوسپیان مهر، طاطاووس میکائیلیان و روان بخش یوسفی که از آن ها در این گفتگو نام برده شد همگی از کشته شدگان در طی قتل های زنجیره ای هستند. همچنین، ادوارد هوسپیان مهر برادر هایک هوسپیان مهر است.



قطعه ادبی

□ بادام



نوشته ای از نیلوفر فولادی

برای دانه‌هایی که در دل زمستان می رویند

به‌خاطرِ سنگ، به خاطرِ دانه‌ای که اتفاقی از جیبِ کودکی افتاده. کودک ظهرِ زمستان، روی برف‌ها می‌دویده و بادام‌ها آن جا داخل جیب‌هایش بوده‌اند. از درزی کوچک، یک پارگی ریز در آستر شلوار، از تار و پود سرخ پارچه لغزیده و حالا بر خاک است. لای برگ‌های پوک که رفته‌رفته خاک می‌شوند و به مادر سلام می‌کنند. بین دو صخره در دل قرن‌های دور جا خوش‌کرده و هیچ نمی‌بیند، هیچ نمی‌داند، تنها می‌شنود صدای حرکت جهان را از موش‌هایی که خاک را حفر می‌کنند. جا به‌جا می‌شود از جهش تیزِ خرگوش‌ها و سُر می‌خورد در بازوهای سنگی دیگر. سخت است، درد را نمی‌فهمد، فشار برایش تپش حیات در سینه‌ی خاک است. سخت و شدید خاک را فشار می‌دهد و پیش می‌رود. پایین‌تر سرد است، پایین‌تر مرگ در تاریکی لبخند می‌زند اما او می‌رود، ناچار است. همو که امتدادش در گروِ خورشید است. دم‌به‌دم جهان فشرده‌تر، فضا را ذره‌های ریزتری اشغال می‌کنند و او تنهاست و او در خودش هزارن بادام حمل می‌کند، هزاران دانه. او بی‌شمار است اگر بتواند نابود شود، بِشکافَد، خونش در رگِ خاک ببندد و ریشه‌هایش را موریانه‌ها بجوند. سلام می‌کند به خاک، خاک که لاشه‌ها را جویده است. خودش را می‌بیند قرن‌ها بعد در دهان خون‌آلودِ زمین؛ برگ‌هایش، هزارن هزار بادامِ نارس‌ش می‌چرخند و هیچ می‌شوند. می‌بیند تنِ تکه‌تکه‌شده‌اش را که حالا تنِ خاک می‌شود. شن است، همان صخره‌ای‌ست که دیروز فشارش می‌داد. می‌رود و در ذهن فراموش‌کارش خاطره‌ای از باغ نیست. یک روز سرد از جیب کودکی به خاک افتاده‌است.

***

گمان نکنم به یاد بیاوری تنِ نور را روی تنِ سبزت بر شاخه درخت. گوشت و خونت را زیر دندان‌هایم به خاطر نمیاوری.

***

فریاد می‌زند، ترانه‌ای شرقی می‌خواند، یا طبل می‌کوبد در غلافِ فولادی‌ام؟ نه من نشکستم، نپلاسیدم، سر کوفتم به سنگ‌ها و باغ را به دوش کشیدم. این چیست؟ صدا از درون است وگرنه سنگریزه‌ها و مورچه‌ها خاموشند. می‌شکافم، ذره‌ذره‌ام کِش می‌آید، ریزریز می‌شوم. اما این منم، این منم سبز و خیس، نرم می‌پیچم به سنگ‌ها، جراحت را می‌بوسم و بالا می‌روم. قد می‌کشم، گسستی نیست، هنوز همان‌جایم، پاهایم در گور به‌خواب رفته‌اند. ادامه می‌دهم مرگ را و از آخرین صخره که روزی شاید من بوده‌ام عبور می‌کنم: سلام! ما با هم مکرر بینِ گور و خورشید زندگی می‌کنیم.



□وجدان معذب عموم نسبت به کودکان کار



مهوش شفیعی
روزنامه نگار، فعال حقوق کودکان

ترکیب لغوی "کودک کار" یک ترکیب متناقض است، تاکید بر واقعیتی ناروا که کار را با کودک جمع می زند. حقوق انسانی ایجاب می کند که کودک بتواند شرایط رشد سالم داشته باشد، سرپناه داشته باشد، از آموزش صحیح برخوردار باشد، بازی کند و به طور کلی از حمایت های اجتماعی بهره مند شود که بتواند در مراحل بعدی زندگی، برای خود و جامعه نیرویی مفید و سازنده باشد. کودک نباید کودکی اش با کار سپری شود که در آینده، نقش اجتماعی درخور خود را پیدا کند. در واقع وظیفه جمعی ما شکستن این ترکیب ناسازوار است چرا که کودکان همواره باید در اولویت برنامه های خدمات اجتماعی باشند و هم کار کودکان امری منفی است که منافع عمومی و آینده جامعه را به کل به خطر می اندازد. ناگفته نماند که طبق معاهدات بین المللی افراد زیر ۱۸ سال کودک محسوب می شوند.

مسئله کودکان کار از دردناکترین معضلات جامعه امروز ماست، پدیده ای که ابعاد جهانی دارد، اما در ایران بی هیچ طرح و تدبیری برای رفع آن، همچنان روند رو به رشدی دارد. در خصوص رسیدگی به این معضل در سطح شعار، اقدامات بی شماری صورت گرفته است! اما نگاهی به وضعیت کنونی و نظر به نتیجه، می توان بدون نادیده انگاشتن زحمات حضرات و مدعیان، ادعا کرد هیچ ردی از حمایت اجتماعی، آینده نگری و طرح فراگیر برای رسیدگی به کودکان کار وجود ندارد، در واقع مشکل نه از کمبود منابع، نیروی انسانی و نهادهای لازم، بلکه در نبود اراده است.

در خلال رفت و آمد روزمره، در خیابان ها و پارک ها همواره کودکانی را می بینیم که عمدتا زیر ۱۵ سال دارند، آن ها مشغول به پاک کردن شیشه اتومبیل های پشت چراغ قرمز هستند، زباله های قابل فروش در مراکز بازیافت را جمع آوری می کنند، فال می فروشند و مواردی از این قبیل. قطعا هر شهروندی که دغدغه امور شهر و جامعه را داشته باشد، از خود خواهد پرسید این کودکان چرا مدرسه نیستند؟ چرا نباید بازی کنند و چگونه به این وضعیت در آمده اند؟ در واقع منشا این پدیده که به نوعی دور شدن از استانداردهای اجتماعی است که طبق آن ها زندگی در جامعه را سامان داده ایم، چیست؟

تعدادی از کارشناسان علت را در جنگ، مهاجرت، طرد شدن از خانواده، اعتیاد والدین و ... جستجو می کنند، هر کدام از این موارد می تواند درست باشد، اما ریشه ای تر از همه این ها فقر است که در حالات بحرانی خود، نشانه های زیادی از خود بروز می دهد، مانند وجود مطرودین در انواع مختلف آن مانند کارتن خواب ها، روسپی ها، معتادان متجاهر و ... . کودکان کار هم نوعی از مطرودین حاصل از فقر لگام گسیخته هستند. این پدیده متناسب با رشد حاشیه نشینی در شهرهای بزرگ و متوسط، رشد داشته است. به یاد داشته باشیم حاشیه نشینی خود ترجمان فقر است و نتیجه وجود نابرابری های اقتصادی و سیاست های غلط در توسعه. توسعه ای ناقص در ایران که معمولا در خدمت منفعت عمومی نیز نبوده است.

اگر ریشه مسئله را نیز کنار بگذاریم، با توجه به واقعیت

و آن چه که هست، در هر کشور و جامعه ای که حداقل استانداردهای قانون مداری وجود دارد، در صورت مشاهده وضعیتی غیر معمول و خارج از قاعده که قشری یا دسته ای از اجتماع به آن دچار شده است، تمامی توان و امکانات به کار گرفته می شود که وضعیت این دسته کنترل شده، به نحوی که روندی رو به حالت معمول بیابد، مانند پزشکی که با تجویز دارو و دستورالعمل درمانی، بیماری خاصی را کنترل و پس از مدتی بهبودی و سلامت را به بیمار باز می گرداند. البته برای درمان یک بیمار باید پزشکی باشد که آشنا به جزئیات درمان باشد. اما آیا در جامعه ما چنین پزشکی یافت می شود؟ به نظر نگارنده اگر این پزشک را به نوعی معادل اراده عمومی در جامعه بدانیم که با بنا کردن بنیاد های کارآمد همواره به صورت اساسی با معضلات جامعه خود مبارزه می کند و به تکامل خود می پردازد، چنین چیزی در جامعه ما، تقریبا وجود ندارد. تمامی نهادهای اجتماعی ما، که مهمترین آن دولت باشد خود دچار بیماری هایی است که در حل آن سالیان دراز است، قدمی رو به جلو در راستای ارتقای استانداردهای زندگی برای عموم برنداشته است.

در رویارویی با مسائلی مانند کودکان کار، اراده عمومی همواره از خلال وجدان معذب ورود کرده و نتیجه آن هم به طبع ارائه راهکارهایی جهت التیام این وجدان در حال عذاب بوده است.

این وجدان معذب هم حتی همیشه بیدار نیست، با همت فعالان اجتماعی امروز همه می دانیم که این کودکان در معرض چه مخاطراتی هستند؛ از آن ها سوء استفاده های غیرانسانی و غیراخلاقی می شود از جمله حمل مواد مخدر، خشونت جسمی و جنسی و ... . در این وضعیت آن ها از هر قشری در جامعه آسیب پذیرترند و در آینده می توانند آسیب رسان تر باشند. طبیعی است که این کودکان اگر به همین منوال به حال خود واگذاشته شوند به احتمال زیاد در آینده وارد امور خلاف قانون خواهند شد و جز ویرانی برای خود و ضرر برای اجتماع حاصلی نخواهند برد. با وجود همه این واقعیات انکارناپذیر باز وجدان جمعی بیدار نمی شود و به اقدام دست نمی زند و منتظر است زمانی به واکنش بپردازد که ویدئویی در شبکه های اجتماعی دست به دست شود و در خانه گرم و نرم خود، گوشی در دست ناگهان کودکی زباله گرد را ببیند که فردی ناآگاه وی را در سطل زباله بیاندازد که به خود بیاید و روانش به هم بریزد. واکنش جمعی ما نسبت به این مشاهده از ستمی که به این کودکان می شود چه بود؟ ویدئویی که صرفا چند لحظه از زندگی پرمصیبت ده ها هزار کودک را به وجدان خفته ما نشان می داد.

عمده واکنش ها یکی آن بود که هرچه زودتر فرد کودک آزار بازداشت شود و دیگری پیدا کردن کودک و مثلا دست محبت کشیدن روی کودک بود. در واقع هر دو رویکرد بسیار جزئی نگرانه هستند و می تواند صرفا جهت رفع عذاب وجدان عمومی پس از متاثر شدن از مشاهده ویدئوی مذکور، کارآمد باشند. با بازداشت فرد کودک آزار که به تاکید مجرم است و چنین افرادی باید در مقابل قانون پاسخگو باشند، دردی از آن کودک که هر روز با چنین اعمال آزاردهنده ای و چه بسا مهلک تر روبه روست، دوا نمی شود. با یک روز لباس تمیز و نو پوشاندن و سر سفره ناهار و شام بردن هم، روزهای آینده کودک روشن نمی شود. بماند که ممکن است همین اقدام آسیب روانی نیز در پی داشته باشد، که این امر به کارشناسان روان شناسی کودک حواله می شود و در ابعاد آن اظهارنظری نمی کنم.

خبررسانی از نوع پخش ویدئو کودک آزاری اخیر و دیگر گزارش ها، باید اراده و افکار عمومی را در راستای شکل گیری یک راه حل فراگیر و مناسب و فشار بر مسئولین جهت پاسخگویی و شفافیت، بسیج کند و اقدامات صرفا برای رفع عذاب وجدان نباشد. همین که تاکنون هیچ نهاد رسمی ای، آمار واقعی کودکان کار را به طور دقیق اعلام نکرده است، خود نشان دهنده این حقیقت تلخ است که هیچ طرح و برنامه ای برای کودکان نداریم. درست است که کلی ترین و اساسی ترین راه حل نه تنها برای رفع معضل کودکان کار، بلکه برای رفع بیشتر آسیب های اجتماعی دیگر، ریشه کن کردن فقر است. اما نمی توان در لوای زمان بر بودن سیاست های ضد فقر و ادعاهای مشابه، معضل کار کودکان را فراموش کنیم و ضروری است که تاکتیک های اجتماعی و هزینه لازم بابت سامان دهی این کودکان و برگرداندن آن ها به چرخه سالم رشد و زندگی، توسط نهادهای مسئول دولتی و همچنین سمن ها در اولویت قرار بگیرند. حق هر کودک است که از سرپناه مناسب، آموزش مناسب برخوردار و امید به آینده روشن داشته باشد.



عکاس مهوش شفیعی

این کودکان فردا روز خواهند پرسید و ما را محکوم خواهند کرد که چرا کاری نکردید. ممکن نیست آن ها، سال های سیاه زندگی خود را فراموش کنند و تنها خودشان را مقصر بدانند. فردای بزرگ سالی، اگر با این شرایط به بزرگ سالی و جوانی برسند، در چشم ما، پی سال های از دست رفته خود می گردند و خشم تنفر آن ها در جامعه و در بین عموم نقاب از چهره بر می دارد و آیا آن وقت می توانید بدون عذاب وجدان، بدون ذره ای احساس گناه، ناهنجاری هایشان را جرم بنامید؟ و مجازاتشان کنید؟ فردا کدام یک از شما شخصی را که کودک کار با پیشینه ای تاریک بوده، می پذیرد؟ کودکی که روزهای قشنگ زندگی اش را نفهمید و ندید.

اهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴



حقوق آکادمیک

□تحصیل؛ امتیازی در دست قدرت



مجید دُری
فعال حقوق بشر

حق تحصیل در چهل سال اخیر دستخوش حوادث گوناگونی شده است. آن چه در قانون به صراحت بیان شده، این است که در تمامی مقاطع، دولت موظف است امکانات لازم را برای همه افراد فراهم آورد. نه اشاره ای به جنسیت دارد و نه به باور مذهبی و نه عقاید سیاسی. این امر آن چنان بی خدشه است که حتی محکومین و زندانیان را هم نمی توان از آن محروم کرد. اما در عمل اتفاق دیگری افتاده است. از همان ابتدا و پس از پیروزی انقلاب، شورای انقلاب فرهنگی با به تعطیلی کشاندن دانشگاه ها به عنوان نهادی موازی و فراقانونی وارد عمل شد و بسیاری را اخراج و محروم کرد. این روند تا دوران محمود احمدی نژاد هم ادامه پیدا کرد. او عده ای را به ریاست دانشگاه ها رساند که گاهی تحصیلات دانشگاهی هم نداشتند و تنها به جهت سرکوب دانشگاه وارد عمل می شدند. صد البته از وزرایی که انتخاب کرد، چنین رؤسای دانشگاهی هم دور از ذهن نبود.

دانشگاه که طی بیست سال اول پس از انقلاب، دچار تحول و تطور شده بود، این بار به شکلی دیگر مورد تخطئه قرار گرفت. بسیاری از دانشجویان اخراج و محروم از تحصیل شدند و تعداد زیادی از اساتید هم بازنشسته و بازخرید گردیدند. ارتباط نسل ها تا حدود زیادی قطع شد و دانشگاه آرمان خواه و آوانگارد (پیشرو) به محاق رفت.

با روی کار آمدن حسن روحانی امیدهایی شکل گرفت که شاید بتوان به احیای تشکل های از دست رفته پرداخت. اما این جا هم با انتصاب رؤسایی محافظه کار، روندی نیم بند ادامه پیدا کرد، اما هیچ گاه به اهداف مورد نظرش دست نیافت. با این که تعداد دانشجویانی که ستاره دار می شدند در این دوره کمتر شده بود، اما هیچ گاه صفر نشد و اتفاقاتی متفاوت رخ داد که دانشگاه را مورد هجمه و خطری دیگر قرار داد. این بار تلاش حاکمیت نه به عریانی دوران دکتر! که با محافظه کاری حقوق دان! به پیش می رفت.

طی این سالیان کمتر می توان دوره ای را یافت که تحصیل به عنوان حق و نه امتیاز مورد توجه قرار گرفته باشد. کمیته های انضباطی هر روز قدرت بیشتری گرفتند و احضار دانشجویان فعال، رونق گرفت. همیشه چکشی بود که تهدید می کرد در صورت انجام فعالیتی متفاوت با آن چه مورد نظر حاکمیت است، تعلیق، اخراج و ستاره دار شدن، نتیجه اش خواهد بود. تمام این فعالیت ها نتوانست دانشگاه را رام و مجیزگوی حاکمیت کند. همیشه بودند دانشجویانی که با زیر پا گذاشتن خطوط قرمز فرضی ای که حاکمیت سعی در پر رنگ کردنش داشت، تلاش می کردند تا جایگاه دانشگاه حفظ شود. کمیته های انضباطی هم رونق بیشتری گرفتند و با تهدید دانشجویان به تعلیق و محرومیت به سرکوب آن ها روی آوردند. با این روند تحصیل به عنوان یک حق، بیشتر به یک کمدی شبیه است. حال در این میان تفتیش عقاید هم وارد عمل می شود. یعنی بسیاری طی سالیان، حتی با نداشتن کوچکترین فعالیت سیاسی، به دلیل داشتن دینی متفاوت از تحصیل محروم می شوند. در این میان بهایی ها بیشترین سهم محرومیت را داشته و دارند. جالب است بدانید در زمان اصلاحات بود که رشته های تحصیلی خاص مثل علوم سیاسی برای دانشجویان سنی مذهب باز شده و تحصیل در آن ها آزاد شد.

تلاش حاکمیت بر پایه امتیازی کردن حق تحصیل، همیشه بوده و صرفا شدت و حدتش کم و زیاد شده است. سال گذشته لایحه ای از طرف دولت به مجلس داده شد که با آن که

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

ایراداتی به آن وارد بود، اما آن چه باعث امیدواری می شد این بود که دیگر قرار نیست کسی به دلیل باور مذهبی یا با اندکی اغماض فعالیت سیاسی از تحصیل محروم شود و ادعا بر این شد که پرونده ستاره دار شدن دانشجویان تا حدودی بسته شد. اما سرنوشتش تاکنون در هاله ای از ابهام بوده است.

چیزی که باعث می شود تحقیق در مورد ستاره دار شدن و به عبارت دیگر محرومیت از تحصیل سخت شود، سکوت افراد است. بسیاری بر این باورند که اگر سکوت کنند مشکلاتشان حل می شود. بنابراین آمار دقیقی به دست نمی آید. کمتر کسی مثل «سها مرتضایی» پیدا می شود که تصمیم بگیرد فریاد کند و حقش را بخواهد و از تهدیدها نترسد. رئیس جمهور روحانی در سخنرانی اخیرش گفت «پرونده ستاره دار شدن کاملا بسته شده است». ایشان ظاهرا سها را به عنوان نقض حرفش ندید و این ها یک نمونه از دروغ هایی است که با صدای بلند گفته می شود. احمدی نژاد هم کم از ایشان نداشت و آن زمان که تعداد زیادی محروم بودند، به دروغ می گفت ما محروم از تحصیل نداریم.

اما چیزی که بیشتر باعث نگرانی است و دانشجو و دانشگاه را در دوره اخیر با خطر مواجه کرده است، ورود نیروهای امنیتی به دانشگاه است. پرونده سازی و بازداشت به دلیل تجمع دانشجویی در دانشگاه خطری است جدی که نباید در مورد آن سکوت کرد. در دی ماه ۹۶ عده ای از دانشجویان توسط نیروهای امنیتی دستگیر شدند. پرونده برایشان تشکیل شد و به حبس محکوم شدند. وزارت علوم یا تکذیب می کرد یا سکوت. اما در نهایت بدون همکاری وزارت علوم امکان این نوع برخورد برای نیروهای امنیتی فراهم نبوده و نیست.

طی اعتراضات آبان ماه، تعدادی آمبولانس وارد دانشگاه شده و عده ای از دانشجویان را برده اند. وزارت علوم این خبر را تکذیب کرد اما آیا تحقیقی در این مورد انجام گرفت؟! آیا با توجه به دروغ های قبلی وزارت علوم، می توان این تکذیبیه ها را باور کرد؟! دانشجویان دستگیر شده تنها یک تماس داشتند و از محل نگهداری خود گفته اند و دیگر هیچ. ورود نیروهای امنیتی به ساحت دانشگاه منع شدید قانونی دارد و این رویه باید تعطیل شود و وزارت علوم نیز باید پاسخگو باشد.

تمامی این موارد باعث شده که تحصیل تا زمانی حق تلقی شود که از گفتمان حاکمیت و حتی خطوط قرمز فرضی ترسیم شده که هر روز دایره اش گسترده تر می شود تخطی نکنی! در غیر این صورت امتیازی بیش نیست که هرگاه بخواهند می دهند و هر زمان لازم بدانند باز پس می گیرند. گو این که این سخنان نخ نما شده است اما تلاش می کنیم که دانشگاه به جایگاه اصلی اش بازگردد و امید داریم که با تلاش هایی که صورت می پذیرد، این امر محقق شود. به امید آن روز!

صلح حقوقی
اهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

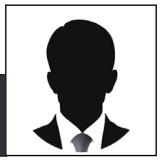




عکس از ایلناء دانش آموزانی از شهرستان زهکلوت توابع رودبار جنوب استان کرمان که با نیسان به مدرسه می روند

اجتماعی

تبعات افزایش قیمت بنزین بر دانش آموزان و معلمان روستایی



فرامرز محمدی فر
فعال صنفی معلمان

هر طرح کارشناسی شده ای مستلزم در نظر گرفتن تمامی جوانب، جزئیات و تبعات آن است، آن هم نه صرفا با سنجه های تئوریک و سود اقتصادی، بلکه ارزیابی تبعات اجتماعی و اثر انسانی آن نیز بسیار حائز اهمیت است و پیش از اجرا نیز به آزمایش گذاشتن هر طرحی در نمونه های درست از جامعه ضروری است.

دولت و دیگر نهادها که دست در دست هم قیمت بنزین را به عنوان مهمترین حامل انرژی در کشور، افزایش دادند، بدون این که ذره ای به پیامدهای آن اندیشیده باشند. آن ها مدعی شدند که سود حاصل از این افزایش را به دهک های آسیب پذیر باز می گردانند و طرح شان در راستای عدالت اجتماعی است. آن ها باز ادعا کردند که مصرف بنزین بالاست و با افزایش قیمت بنزین، الگوی مصرف بهینه خواهد شد، ادعا کردند که آلودگی هوا در کلان شهرها کاهش خواهد یافت و ادعاهای دیگر.

نگارنده قصد ندارد به تمامی این موارد بپردازد و در رد این ادعاها سخن براند، چرا که هر شهروندی که حتی اگر کمی در ایران زندگی کرده باشد، در پشت کلام هر مسئولی چیزی جز سودجویی شخصی نمی بیند و همه این ادعاها صرفا برای فریب افکار عمومی ایراد می شود و مصرف تبلیغاتی دارد. در واقع تجربه هر شهروندی به وی می آموزد که او واقعا شهروند نیست و خواست های وی نقش بسیار کمرنگی در تصمیم گیری های کلان کشورش دارد و این یعنی نبود مردم سالاری حتی اگر هر روز صندوق های رای برای انتخاب این و آن پیش روی ما شهروندان گذاشته شود.

به عنوان یک معلم که سال هاست تجربه تدریس در شهر و روستا را دارم و با مشکلات پایان ناپذیر این صنف آشنایی دارم، اثرات افزایش قیمت بنزین بر زندگی معلمان و دیگر نیروهای آموزشی، خصوصا آن ها که در مناطق روستایی دور از مراکز شهرها به خدمت مشغول هستند، بازگو می کنم.

متاسفانه دولت در بحث گرانی بنزین تدبیر مناسبی نداشت و از قبل باید باید برای این گروه ها برنامه ریزی و کار کارشناشی می کرد، به طوری که مانند امروز که هنوز زمان زیادی از افزایش قیمت بنزین سپری نشده، کورسوی اندک امیدشان به ناامیدی بدل نشود. در واقع دولت تدبیر و امید با همکاری رؤسای قوای مقننه و قضائیه، نه تدبیر به خرج دادند و نه در

صبح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

راستای امید دهی به مردم خصوصا صنف معلمان که از فراموش شده ترین های این جامعه به شمار می روند، گام برداشتند.
باید بگویم معلمانی که برای تدریس به مسیرهای دور، مناطق روستایی و یا حاشیه ای می روند، مورد غفلت قرار گرفته اند و نباید تبعیض روا داشته شده به آن ها را نادیده گرفت. همین وضعیت در بحث رفت و آمد دانش آموزان روستایی برای رسیدن سر وقت به مدرسه نیز وجود دارد که مستلزم چاره اندیشی جدی است.
در برخی مناطق معلمان روزانه باید ۱۲۰ کیلومتر طی مسافت کنند که به مدرسه برسند. حال با افزایش قیمت بنزین و با توجه به حقوق حداقلی، آن ها چگونه می خواهند این هزینه ها را تامین کنند و یقینا این شرایط بر وضعیت معیشتی آن ها اثر منفی خواهد گذاشت.
با توجه به این که در اکثر روستاها به دلایلی چون کمبود بودجه، به حدنصاب نرسیدن تعداد دانش آموزان و یا کمبود نیروی آموزشی، در مقطع متوسطه خدمات آموزشی ارایه نمی شود. دانش آموزان این مناطق برای ادامه تحصیل باید به روستاهای مجاور یا شهرهای نزدیک رفته و در آن جا ادامه تحصیل دهند. برای این دانش آموزان مشکلات زیادی به وجود آمده است که یکی از این مشکلات ترک تحصیل آن ها است. سرویس هایی که این دانش اموزان با آن رفت و آمد می کنند غیردولتی هستند، یا به بیانی دیگر هزینه آن ها تعرفه مشخص و تعریف شده ای ندارد. با افزایش قیمت بنزین، آن ها هم هزینه را افزایش داده و خانواده دانش آموزان که غالبا از طبقه کم درآمد هستند، نمی توانند از پس هزینه ها بر بیایند و در نتیجه از رفتن فرزندانشان به مدارس و ادامه تحصیل ممانعت کرده که این مشکل در خصوص دانش آموزان دختر بارزتر است.
ترک تحصیل دانش آموزان را نباید یک معضا عادی در کنار دیگر معضلات دید، این نه یک معضل بلکه یک فاجعه است. گمان نمی رود جامعه ای که فرزندان خود را، آینده سازان خود را فراموش کرده و به رشد تحصیلی آن ها اهمیتی قائل نیست، بتواند خود را معاصر با جهان مدرن بپندارد، یا ادعا کند که در حال توسعه و آبادانی است. چنین جامعه ای بدون شک رو به قهقرا دارد. قوانین فعلی ما نیز در خصوص ضرورت تحصیل کودکان، صرفا اشاره به خانواده هایشان دارد و در صورت ممانعت خانواده از رفتن کودک به مدرسه، خانواده خاطی جریمه خواهند شد! ماده ۷ لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان که سال گذشته به تصویب رسید، بیان می کند: «هر یک از والدین، اولیاء یا سرپرستان قانونی اطفال و نوجوانان، مکلفند موجبات تحصیل آنان را فراهم نمایند و در صورت استنکاف با وجود فراهم بودن شرایط برای بار اول ملزم به انجام این تکلیف می‌شوند و برای بار دوم به جزای نقدی درجه هفت و برای مراتب بعدی به جزای نقدی درجه شش محکوم می‌شوند». چنین برخوردی با چنین مسئله مهمی بسیار سطحی و نسنجیده و خلاف قوانین پایه است که حق تحصیل رایگان را تا سطح متوسطه برای همگان مسجل کرده است.
در اصل ۳۰ قانون اساسی دولت مکلف شده وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه مردم جامعه تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را نیز تا حد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد. کاملا واضح است که باید با والدین و سرپرست هایی که مانع تحصیل کودکان هستند، برخورد قانونی شود، اما آیا جمعیت آماری خانواده ها و سرپرست هایی که به دلیل فقر مانع تحصیل فرزندانشان می شود با آن ها که مخالف با تحصیل هستند چون تحصیل است! قابل مقایسه است؟ نگارنده که چندین سال است در سنتی ترین و دور افتاده ترین نقاط ایران به تدریس و بازرسی مدارس مشغول است، تاکید می کند که کم مانده اند خانواده هایی که امکانات و توان مالی داشته باشند اما مانع تحصیل فرزندان شوند. بله مواردی هست که طبق کج فهمی هایی خصوصا راجع به دختران، مانع تحصیل می شوند که البته وظیفه اجتماعی همه ماست که اجازه ندهیم، کودکی محروم از تحصیل بماند و قانون هم باید راهکارهای خود را در این خصوص داشته باشد.
در بسیاری از مدارس روستایی با توجه به این که نیروهای سرباز معلم و یا نهضت سوادآموزی مشغول به فعالیت هستند و البته حقوق بسیار پایینی به آن ها تعلق می گیرد. حقوق سرباز معلم که دقیقا باید ۲۴ ماه به عنوان نیروی آموزشی در مناطق محروم و حتی در بعضی موارد صعب العبور خدمت کند، رقمی باورنکردنی یعنی ۲۵۰ هزار تومان است و بعد از اتمام خدمت نیز هیچ برنامه یا اطمینانی برای جذب و استخدام برای این اشخاص وجود ندارد. همین سرباز معلم ها معمولا در استانهایی چون کردستان، آذربایجان غربی و شرقی مسافتی بین ۴۰ تا ۷۰ کیلومتر را با هزینه شخصی طی می



یکشنبه ۲۵ آذر ۱۳۹۸، گروهی از سرباز معلمان، در اعتراض به عدم رسیدگی به مطالباتشان، در مقابل ساختمان مجلس شورای اسلامی دست به تجمع زدند

اهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

کنند تا به مدرسه برسند. یکی از سرباز معلم ها می گفت که هزینه سرویس ایاب و ذهاب وی در ماه ۲۰۰ هزار تومان می شود. آیا چنین فردی با ۵۰ هزار تومان باقی مانده می تواند برنامه ای برای زندگی اش داشته باشد؟! مشکل این گروه از نیروهای آموزشی چه سرباز معلم و چه آموزشیارانی که توسط سازمان نهضت سوادآموزی به کار گرفته شده اند، بسیار جدی است و عملا در وضعیت جدید به جای کار، بیگاری می کنند. مگر این طور نیست که حتی برای برده ها هم به اندازه ای که توان کاریشان حفظ شود، دستمزد یا مسکن و غذا در نظر گرفته می شد؟ اما این دو دسته از نیروهای آموزشی حتی از حداقلی های دوران برده داری هم برخوردار نیستند.

حین بازدید از یکی از روستاها، از یک سرباز معلم راجع به وضعیت کاری و رفت و آمد پرسیدم، وی گفت: «تازه به خدمت گرفته شده ام، روزهای اول انگیزه زیادی داشتم و با شور و هیجان مشغول به کار بودم، با یک پراید مدل ۸۳، ۶۵ کیلومتر را هر روز می آیم و بر می گردم. اما حقوقی که به ما تعلق می گیرد ۲۵۰ هزار تومان است و حتی قبل از گران شدن بنزین هم باید از جیب خودم که از طریق کمک مالی خانواده و اطرافیان می رسد، هزینه رفت و آمد و استهلاک و خرابی هر روزه خودرویم را تامین می کنم. واقعیت این است که صرفا دل خوش به استخدامی پس از پایان دوره خدمت بودیم، که آن هم به ناامیدی بدل شد».

مدیر کل دفتر توسعه عدالت آموزشی در حد وعده گفته است که "باید برای ایاب و ذهاب راهبران آموزشی چاره اندیشی شود" و توضیح داده اند که با گرفتن شماره حساب و پرداخت هزینه ای به عنوان هزینه بنزین و راحت تر شدن ایاب و ذهاب، این چاره عملی خواهد شد. همچنین درباره سهمیه بنزین به معلمانی که محل خدمت آنها در روستاها و مناطق دورافتاده و عشایری است، محمدباقر نوبخت رییس سازمان برنامه و بودجه کشور گفته بود: «به وزیر آموزش و پرورش ماموریت داده ایم تا در هر موردی که آموزش و پرورش نیاز به اختصاص سهمیه بنزین دارد، درخواست را اعلام کنند. پس از اعلام درخواست و ارزیابی آن می توانیم برای تامین سهمیه بنزین اقدام کنیم» و البته ما به عنوان معلم اثری از این چاره اندیشی های کذایی ندیده ایم.

در نهایت می توان با اطمینان گفت که صنف معلمان در سال های اخیر هر بیشتر به حاشیه رانده شده و مسئولین توجهی به خواسته های آن ها که از مهمترین آن ها رسیدگی به وضعیت معیشتی شان بوده و هست، نکرده اند. معلمان به صرف افزایش قیمت بنزین و در پی آن دیگر کالاها، در مضیقه نیافتاده اند، بلکه مدت هاست که با حداقلی ترین حقوق ها زندگی می گذرانند. افزایش قیمت بنزین این شکاف را عمیق تر کرده و خصوصا معلمان و نیروهای آموزشی مناطق محروم، روستایی، عشایر و صعب العبور را بیشتر از دیگر بخش ها وارد بحران معیشت کرده است، که البته دانش آموزان این مناطق نیز از این بحران در امان نبوده اند. و واضح است که ادامه چنین وضعیتی از جوانب مختلف ضربه مهلکی به آینده کشور و سرمایه انسانی و فرهنگی وارد خواهد آورد.

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

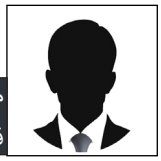


محمود عاطفی معلم ۵۶ ساله اهری، هر روز ۳۵ کیلومتر راه را طی می کند که به روستای هفت خانواری بالدرن برسد و هشت دانش آموزش از تحصیل بی بهره نباشند. وی این راه را پیاده می پیماید. عکس از فارس



حقوقی

□اعتراف برای توجیه؛ قربتا الی القدرت!



مرتضی هامونیان
فعال حقوق بشر

هربار که اعترافات کسی را پخش می کنند، فکر می کنند که مردم با دیدن آن حرف ها و این که خود متهم به آن چه که آن ها می خواهند اقرار می کند، باور می کنند که واقعا او آن عمل را انجام داده است. می خواهند با اقرارگیری اتهام را ثابت کنند. اقراری که از قاعده اقرار در فقه اسلامی نشات می گیرد و در قوانین جزایی و مدنی ایران پس از انقلاب نیز بدان صحه گذاشته شده است. اقراری که در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران اولا قابل انکار نیست، ثانیا تمام کننده دعواست و بهترین دلیل برای صدور حکم، ثالثا قابل تجزیه نیست و نمی شود بخشی از اقرار را در نظر گرفت و بخشی را نه و رابعا بهترین دلیل برای اثبات حق است. در ماده ۲۰۲ قانون آیین دادرسی مدنی هم به این نکته اشاره شده است که: "هرگاه کسی اقرار به امری نماید که دلیل ذی حق بودن طرف او باشد، دلیل دیگری برای ثبوت آن لازم نیست".

قبل از انتخابات سال ۸۸ بازداشت شده بود. پیش از انجام انتخابات هم بازجویی هایش تمام شده و به سلول جمعی رفته بود. اما به ناگاه پس از انتخابات او را خواستند. رفت و برگشت و به هم سلولی هایش گفت که از او خواسته اند اعترافات جدیدی بکند و به او وعده آزادی داده اند. هم سلولی ها او را از این اعترافات جدید انذار دادند و اما جوانک قصه واقعی ما، رفت و اعتراف کرد. چهار نفر بودند. دو نفرشان به همین صورت به چوبه دار سپرده شدند و جوانک قصه پر غصه ما به دلیل بیماری از اعدام جست و سال ها بعد آزاد شد. اما دو نفرشان تنها به دلیل اقرار اجباری در دستگاه قضایی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران به چوبه دار سپرده شدند.

در گذشته، دستگاه های قضایی در جهان پیشامدرن، اقرار نقش تعیین کننده ای داشت. از جایگاه اقرار در قرن چهارم پیش از میلاد مسیح در یونان باستان و رم باستان تا چین و هند و ژاپن هزاره اول پیش از میلاد(۱). اما زمانه اقرار محوری در حقوق مدرنِ جهان امروز گذشته است. امروز جرم را اثبات می کنند. فارغ از این که متهم به آن اقرار بکند یا خیر. اگر هم اقرار کرد، باید آن چه او به آن اقرار می کند با یافته های کارشناسان دستگاه قضایی مطابقت کند. قطعا هم اعتراف اجباری از کسی گرفته نمی شود. پس آن چه که بر سر جوان ذکر شده پس از ۸۸ آمد، در جهان مدرن قانونا نباید بر سر کسی بیاید. اما قصه این گونه اعتراف گیری در ایران تاریخچه ای به قدمت ایران مدرن دارد. در عصر پهلوی دوم به طور مشخص با حضور رسانه های جمعی مانند رادیو و تلویزیون انجام شده و پس از انقلاب هم ادامه یافت. و چه خوب گفت مرحوم منتظری به

صبح
اهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

بنیانگذار نظام که اطلاعات نظام جدید، روی ساواک شاه را سفید کرده است! آن چه در عرصه اعتراف اجباری از فردای انقلاب ۵۷ آغاز شد، فصل جدیدی در این حوزه است که می تواند گوی سبقت را از همه رژیم های اقتدارگرای قرن بیستم، از شوروی و چین و مانند آن ها برباید. در واقع نظام ولایت فقیه در این حوزه رکورد زد رکورد زدنی!

انقلاب شد و مسئولان نظام جدید و بالاخص حاکم شرع منصوب بنیانگذار نظام به قاضی بی رقیبی بدل شد که قرار بود به قضاوت سران و نظامیان رژیم گذشته بنشیند. تا اسفند ۱۳۵۸ اما این دستگاه تازه مستقر شده به گزارش عفو بین الملل به اعدام ۴۳۸ نفر دست زد. در این مرحله از اعترافات تلویزیونی نظام مند به مانند آن چه بعدها به رسم نظام جمهوری اسلامی بدل شد خبری نبود. اما زمان، زمان قدرت نمایی و شکستن مقاومت مخالفان بازمانده نظام پیشین از سویی و زهر چشم گرفتن از هرآن کس که جسارت مخالفت با صاحب قدرتان تازه را داشت از سویی دیگر بود. خلخالی هم نمونه این ماجراست. خلخالی آدمی به شدت پر سر و صدا بود و برای اعمال قدرتش دست به هر حرکتی می زد. ژست تلویزیونی شدن آن چه خلخالی و نظام تازه دادگاه می خواندند هم از همین جنس بود. باید سر شکسته نصیری یا کلمات هویدا و اعترافات تهرانی پخش می شد تا همه بدانند که کشتی بان جدیدی با سیاست جدیدی بر کشتی کشور ناخدایی می کند. در واقع نظام تازه در پس عدالتی بود که در واقع عدالت به معنای مدرن آن نبود بلکه انتقام جویی بود. حتی وقتی هم که ترورهای گروه فرقان کشف شد، این روند ادامه پیدا کرد. مرحله ای بود برای اعلام حضور تمام عیار.

در این نظام تازه اما صدایی ضعیف هم به گوش می رسید. اسدالله مبشری، وزیر دادگستری دولت بازرگان از پیشنهاد لایحه عفو عمومی خود، یک ماه پس از انقلاب به بنیانگذار نظام می گوید که توسط روح الله خمینی رد می شود. ماه بعدش هم باز این ردیه تکرار می شود(۲). نتیجتا مبشری مایوس از تاثیر در خرداد ۱۳۵۸ استعفا می دهد. اعتراف در این مرحله از نظام تازه ابزاری بود برای قدرت نمایی و اعلام حضور و آغاز روند اثبات خود. اما غیر نظام مند بود. که البته در سال های بعدی نقصیه! را جبران کرد و دستگاه اعتراف گیری این نظام به یکی از دهشتبارترین های نیم قرن اخیر جهان بدل شد. خرداد ۶۰ روی داد و ورق روزگار تغییری بنیادین کرد. این بار اسدالله لاجوردی با شکنجه های سیاه و سفیدش زندان را به دانشگاهی عقیدتی بدل کرده بود که زندانی در آن عبرت بگیرد و با پس دادن کفاره به جامعه باز گردد. اگر هم به تشخیص او امکان بازگشتش نبود، بخوانید تواب نشده بود و خود دست به شکنجه دیگر همبندانش نزده بود، اعدام می شود. در این مرحله جریانی که لاجوردی نماد آن است نه به خود زندانی ها رحمی می کرد و نه به خانواده های آنان. دستگاه شکنجه و اعتراف گیری با انواع فشار(۳). روزنامه ها می نوشتند که برای اثبات گناه مجرمان هیچ سندی بهتر از اعتراف آنان نیست(۴). این هم ریشه در همان نگاه فقهی ای داشت که در ابتدا توضیح کوتاهی داده شد و شاید باید برای آن فصلی مفصل در فرصتی دیگر گشود.

اما اعتراف گیری در این دوران رونقی دیگر داشت. دادگاه های جمعی از چپ تا مجاهد و بهایی. از سربداران جنگل تا مرکزیت حزب توده و مرکزیت بهائیان ایران و جمع های مجاهدین خلق، همه قربانیان این اعتراف گیری های جمعی بودند. صدا هم چه برای خانواده های به قول لاجوردی آسیب دیده و در واقع نیروهای وفادار نظام پخش می شد، هم در زندان پخش می شد تا برای مقاومین زندان به سوهان روحی بدل شود و خود دلیل شکستنشان بشود و هم برای مردم پخش می شود تا بدانند که کوچکترین مخالفتی با استبداد مستقر شده در پی کودتای سال ۶۰ چه نتیجه ای دارد و اگر چنین بشود، با مشت آهنین آن مواجه خواهند شد و مرگشان را آرزو خواهند کرد. دستگاه اعتراف گیری این جا علاوه بر پیگیری اهداف دوران پیشین می خواهد مقاومت های موجود را هم بشکند. رفیق و برادر و خواهری که می بیند رفیق و برادر و خواهرش شکسته، وقتی از فعالیت های بیرون هم بی خبر باشد، می تواند به این جمع بندی برسد که همکاری کند و جان خودش را نجات دهد. بماند که بسیاری از همین توابان در کشتار جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ اعدام شدند. در واقع آنانی هم که همکاری می کردند نمی دانستند که چه در روزها و هفته ها و ماه های بعدی و چه در هولوکاست ایرانی در تابستان داغ ۶۷، به دست نظام کشتار خواهند شد.

اعتراف گیری های این دوران در نظام جدید هیچ حد و مرزی نداشت. از مرجع تقلیدی چون سیدکاظم شریعتمداری قربانی آن بود تا احسان طبری، تئوریسین برجسته مارکسیسم در ایران و تا جوانان چپ و مجاهد. نظام به یارانش هم رحم نمی کرد. صادق قطب زاده، عضو شورای انقلاب و مدیرعامل رادیو تلویزیون ملی پس از انقلاب و یار نزدیک روح الله خمینی به اعتراف تلویزیونی نشست و اعدام شد. در خاطرات حسینعلی منتظری، قائم مقام رهبری و نزدیکترین یار بنیان گذار نظام می خوانیم که: "بعدا شنیدم آقای حاج احمد آقا [خمینی] در زندان سراغ آقای قطب زاده رفته و به او گفته است شما مصلحتا این مطالب را بگویید و اقرار کنید و بعد امام شما را عفو می‌کنند، ولی بالاخره او را اعدام کردند. و باز بعدها از طریق موثقی شنیدم که جریان ریختن مواد منفجره در چاه نزدیک محل سکونت مرحوم امام به کلی جعلی است و واقعیت نداشته است و منظور فقط پرونده سازی برای مرحوم آقای شریعتمداری بوده است، والعلم عندالله"(۵).

مورد دیگرش سید مهدی هاشمی، از موسسان سپاه پاسداران، مسئول نهضت های آزادی بخش سپاه پاسداران و برادر داماد قائم مقام رهبری بود. سید مهدی که زمانی از مقربین درگاه نظام تازه است به ناگاه به دشمنی تراز اول بدل می شود. حتی زمانی که به او اتهاماتی وارد می شود، از خودش دفاع می کند و حتی پیشنهاد سفیر شدن را رد می کند. اکبر هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال ۱۳۶۵ خود می گوید: "سید مهدی هاشمی آمد. از خودش دفاع کرد و داشتن گروه مخفی و اسلحه و تندروی و پخش اعلامیه علیه بعضی از مسئولان را تکذیب کرد. گفتم به خاطر حفظ اعتبار آیت الله منتظری باید جنبه اثباتی قضیه درست شود. من پیشنهاد کرده ام که به عنوان سفیر به خارج برود؛ او این را تبعید تلقی می کند"(۶).

فارغ از درست بودن یا نبودن اتهامات، سید مهدی عاقبت به مصاحبه تلویزیونی تن می دهد. کسی که پیش از بازداشتش در نامه ای که در آن زمان به دست قائم مقام رهبری نرسید، از مثلثی خبر می دهد که می خواهند بعد از بنیان گذار نظام بر امورات مملکت تکیه بزنند. مثلثی مشتمل بر اکبر هاشمی رفسنجانی، سید علی خامنه ای و احمد خمینی. نامه ای که پیش از رسیدن به مقصد توسط وزارت اطلاعات وقت کشف شده و بعدها در اسنادش در خصوص این رویداد منتشر می شود(۷).

اعتراف گیری در دهه شصت و تا سال ۶۷ اعتراف گیری برای تثبیت نظام و تیمی است که در دهه بعدی اداره کشور را در دست می گیرد. اعتراف گیری ابزار است. هر بار به خدمت امری از امور حاکمان.

دهه ۷۰ شمسی نمونه های فراوانی از اعتراف گیری ها را در خود دارد. اعتراف گیری هایی که این بار علاوه بر اهداف پیشین و حذف مخالفین، به هدف توجیه سناریوهای نظام حاکم هم انجام می شود. نظام می خواهد همه آن چه اتفاق می افتد را با تفسیر او ببینند. پس مثلا دو سه زن با اتهام مجاهدین خلق را در تلویزیون می آورد تا بگوید که ماجرای بمب گذاری حرم امام رضا کار سازمان مجاهدین خلق ایران است. مهدی نحوی تیر خورده را هم بر روی تخت بیمارستان نشان می دهد که آهای ملت ببینید عامل آن جنایت را با گلوله زدیم و حال زبونانه بر تخت بیمارستان منتظر عاقبت کار خودش است. اما باید سال ها بگذرد، قتل های زنجیره ای در آن دهه و بالاخص در آذر ۷۸ اتفاق بیافتد تا مشخص شود که کل قصه بمب گذاری در حرم امام رضا، دست پخت وزارت اطلاعات آن دوره و تیمی بوده که قتل های زنجیره ای را هم انجام داده است. تیمی که با نام سعید امامی یا اسلامی شناخته می شود. در مناظره ای که در بهمن ۱۳۹۷ بر سر قتل های سیاسی دهه هفتاد موسوم به قتل های زنجیره ای میان مصطفی تاجزاده و علیرضا زاکانی انجام می شود، تاجزاده می گوید که ""در مورد قتل های زنجیره ای به آقای خاتمی سناریو دادند عین مشهد؛ گفتند دو نفر منافق را بگویید آن ها بودند و از همین اعتراف گیری هایی که بلدند"!

برنامه هویت که روشنفکران، اندیشمندان و فعالینی چون عبدالحسین زرین کوب، هوشنگ گلشیری، سعیدی سیرجانی، عزت الله سحابی و غلامحسین میرزا صالح را در زندان به اعتراف کشاند و بعد در تلویزیون پخشش کرد نیز از دیگر پروژه های اعتراف گیری تیم وزارت اطلاعات آن روز بود که نام سعید امامی معروف هم در آن برجسته می نمود. سعیدی سیرجانی در بخشی از اعترافاتش در هویت می گوید: "آن چه که باعث شد من امشب خودم خواهش کنم که بیایند این برنامه را ضبط کنند صحبتی است که از دو روز پیش شروع شده ولی شاید ده دقیقه قبل یک تلنگر سفتی به روح من خورد. می خواستم این صحبت را بکنم که این چیزهایی که در طول این مدت من نوشتم، همه رگه هایی از لجبازی شدید دارد و شدیداً پشیمانم از این کار". تو خود حدیث مفصل آن تلنگر سفت را بخوان از این مجمل.

اما پروژه اعتراف گیری در این دهه فقط خاص پروژه های امنیتی مثل انفجار حرم امام رضا یا تخریب روشنفکران در مقابل افکار عمومی در پروژه هایی چون هویت نبود. نظام می رفت که خودی و غیر خودی های بیشتری تولید کند. این بار هم شهردار تهران بدل به غیر خودی ای شد که باید دزد نمایانده شود. غلامحسین کرباسچی و تیمش دیگر قربانی پروژه اعتراف گیری بودند. اما این بار چون تیشه اعتراف گیری به بدنه خودی های دیروز خورده بود، ماجرا تا حدی پیگیری شد. مجلس پنجمی های نظام در گزارشی گفتند که "اکثر اقرارهایی که از متهمین گرفته شد با آزار بدنی و شکنجه و بی خوابی بوده است" حتی آخرش هم سردار نقدی معروف به اتهام شکنجه شهرداران به هشت ماه حبس قطعی محکوم شد. اما البته هیچ وقت در زندان رویت نشد که بعدش پست های حساس تری هم در سپاه گرفت.

دهه هفتاد پس از اصلاحات روزگار دیگری بود. قصه شهرداری گفته شد. در ماجرای قتل های زنجیره ای هم اعتراف گیری هایی انجام شد که حاکی از شکنجه شدید همسر سعید امامی و دیگر متهمان این پرونده داشت. فیلم این اعتراف گیری ها به بیرون درز کرد. و مشخص شد که در طول سال های اعتراف گیری جمهوری اسلامی، این اعترافات به چه روش هایی اخذ می شده است. تعزیر که نام مستعار شکنجه در جمهوری اسلامی است، بازیگر اصلی این فیلم بود. اتهام زنی های مفصل و عجیب و غریب که باید در فرصت مناسب، شکنجه بازخوانی و باز بررسی شود.

در سال های بعد و در طول دو دهه اخیر هیچ جریان و جماعتی از اعتراف اجباری و آمدن در تلویزیون ایمن نبوده است. جنبش دانشجویی در سال ۷۸ خیزش کرد و بعد از

علی افشاری تا منوچهر محمدی و مریم شانسی و دیگرانی به تلویزیون آورده شدند تا بگویند که از رهبر نظام عذر می خواهند و فریب استکبار را خورده اند و همان توجیه امنیتی نظام را برای رویدادهای تیرماه ۷۸ تکرار کنند. علی افشاری در آذر ماه ۱۳۸۰ پس از آزادی و در مصاحبه ای در ایران و نامه به رئیس دستگاه قضای وقت از شکنجه های خود و اجبارش برای اعتراف گفت.

اما فقط جنبش دانشجویی قربانی این روند نبود. روزنامه نگاران، وبلاگ نویسان، متهمان به انقلاب مخملی و بعد اوجش آن دادگاه های نمایشی در سال ۸۸، همه پروژه های اعتراف گیری ای بود تا نشان دهد که نظام بر همه چیز مسلط است و همه آنانی که با نظام مخالف اند و یا منتقد آن اند از این سو و آن سوی جهان دستور می گیرند. اما خب! وقتی زیاد دروغ بگویی کار به جایی می رسد که به قول مولانا "از قضا سرکنگبین صفرا فزود / روغن بادام خشکی می نمود".

ماجرای بازداشتی های ترور دانشمندان هسته ای و بعد آزاد شدنشان برای بار چندم و البته این بار در ابعادی بسیار بزرگتر نشان داد که اعترافات اجباری زندانیان دست پخت بازجوها است برای تحمیل سناریوی خود ساخته و خود خواسته خود به جامعه. این جماعت حاضرند برای درست جلوه دادن سناریوهایشان افرادی چون مجید جمالی فشی را هم قربانی کنند. اما بعد با آزادی متهمان این پرونده مشخص شد که قصه از بیخ و بن دروغ و دست پخت دستگاه امنیتی نظام بوده است. رسوایی ای پس از چهار دهه که قابل تعمیم است به تمامی اعتراف گیری های اجباری در نظام ولایی از اولین روز تا امروز.

نظام حتی به کارگران هم رحم نکرده و از سناریوی اعتراف گیری اجباری با نام های سوخته ای چون "طراحی سوخته" برای تخطئه اعتراضات کارگری بهره برده است. نظامی که قرار بود حامی مستضعفان و محرومان باشد، حال معترضان به نان را به این سو و آن سوی عالم نسبت می دهد و بعد طنز تلخ آن که توقع دارد ملت هم این حرفها را باور کنند! حضرات امنیتی حساب نمی کنند که ملت بالاخره سفره های خالی حاضر و آماده در مقابل خودشان، حقوق های نگرفته و تضییع شده خودشان را باور خواهند کرد یا سناریوهای پخش شده از رسانه های میلی در قالب بیست و سی و چهل و پنجاه را؟! اعتراف اجباری شامل حال همه می شود. قرار بود دلخوش به این مقدار حداقل اقتصادی نباشیم و معنویات ما را هم عظمت بدهند! (۸)

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴



پخش اعترافات کارگران معترض شرکت نیشکر هفت تپه از تلویزیون رسمی جمهوری اسلامی تحت عنوان طراحی سوخته.

اما حال حتی کارگران و پائین ترین دهک های اقتصادی ایران هم از اعتراف اجباری بی بهره نمی مانند. اعتراف اجباری سهم حاکمان است برای همه تا بگوید که من هستم و لاغیر!

اعتراف اجباری در ایران از تلاش برای تثبیت نظام تازه و قدرت نمایی آغاز شد. با تلاش برای توجیه مردمان برای حذف آهنین مخالفان نظام ادامه پیدا کرد و بعد هم دامان منتقدین فرهنگی نظام را گرفت و هم گام به گام با باریک شدن بدنه خودی های نظام، خودی های ناخودی شده را قربانی کرد. دهه ۷۰، ۸۰ و ۹۰ اما یک خصلت دیگر هم برای این اعترافات اجباری با خود داشت و آن توجیه سناریوهای خودساخته نظام بود. از انفجار حرم امام رضا تا ماجرای ترور دانشمندان هسته ای و کارگران، مشخص می شود که این اعتراف گیری ها این بار برای سرپوش گذاشتن به آن چیزی است که در امنیت خانه های نظام طراحی و انجام شده و یا جایی آن را انجام داده که دست امنیتی ها از آن کوتاه است. پس یا برای سرپوش گذاشتن به آن چه کرده اند و یا برای توجیه ضعفشان در عدم توانایی برای دستگیری عوامل اصلی، مردم بی گناه را قربانی پروژه های قدرت نمایی خود می کنند.

در قرن بیست و یکم بعید است نظامی را پیدا کنید که این چنین به مانند نظام جمهوری اسلامی عطش اعتراف گیری داشته باشد. نظامی که هنوز بر مبنای توجیهات ماقبل میلاد مسیح در خصوص اعتراف شخص علیه خود، بدون پایگاه اجتماعی و بر مبنای سیاست النصر بالرعب همچنان به اعتراف گیری و پخش آن مشغول است. باید در این خصوص کتابها نوشت. داستان چهار دهه اخیر زهر هلاهل در جان جهان و ایران است. روزگار غریبی است. بالاخص برای او که مجبور به اعتراف اجباری شده و در گوشه زندان است، روزگار غریبی است!

پانوشت ها:

۱ – اعتراف در قوانین امروز ایالات متحده آمریکا – دانشنامه برتانیکا ذیل مدخل اصلی اعتراف

۲ – خاطرات اسدالله مبشری – به کوشش حبیب لاجوردی – مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد

۳ – دردنامه شکنجه در سه دهه پس از انقلاب – ماهنامه خط صلح شماره ۵۲

۴ – روزنامه اطلاعات، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۱

۵ – خاطرات آیت الله منتظری صفحه ۴۸۴

۶ – خاطرات هاشمی رفسنجانی – خاطرات سال ۱۳۶۵ – اوج دفاع – صفحه ۸۵

۷ – نامه ای که به آیت الله نرسید – سایت زیتون – ۶ اردیبهشت ۱۳۹۷

۸ – صحیفه امام خمینی – جلد ششم – صفحه ۲۷۳



تاریخ

□ «زنان لزبین» در خاورمیانه تاریخ ساز



پیمان یاریان
نویسنده و روزنامه نگار

خاورمیانه در طول تاریخ، بستر حوادث دوران سازی بوده است. بیشتر ادیان در این منطقه از جهان سربرآورده و با گسترش هر کدام از آن ها به سوی دیگر نقاط گیتی، سرنوشت، نوع بینش و زندگی مردمان را دگرگون و سپس به یوغ جهان بینی خود درآورده است. پیرنگ آن، جنونِ به غایت افسارگسیخته دو شقه شدن بطن اجتماعات به فرودستان و فرادستان، همچون عذابی ذهنی، انسان را درگیر رنجی فروخورده کرد. جوفِ درد، پهنای تاریخ را درنوردید و توانمندان بر ناتوانان چیره شدند، تا نگاه برونی انسان، صید بلوای درون را گاه چون فواره آتشفشان و گاه رعب آور و بی ملاطفت، تَر و خشک را بسوزاند و سپس آن را شکار کرده، تا دیوانگی تازه ای را پیشه کند. در آن جا بود که جهالت در گستره ای بزرگ، قرن های مدید، انسان را تهدید می کرد. جنون ناشی از دیوانگی تاریخی، در ادوار مختلف، در روندِ پر فراز و نشیب خود، سفره خشونت را گستراند و معنای دقیق سیر «جنون بشریت» را در دل تاریخ، جای داد. اما با وجود نبوغ و کوشش بشری، رفته رفته رؤیایی در برابر همگان مجسم شد و رود مدنیت را فراروی این موجود ضعیف، یعنی انسان، قرار داد. این گونه بود که محبس ناشی از نادانی و جنون، روزنی هر چند کوچک، در برابر خویش دید و بر آن شد تا سیر جنون را بر دایره ای در تنگنای دایره های قدیمی، معنایی تازه بخشد. بر این مبنا بشر با طیب خاطر، هیچ گاه زندگی نکرده است. انسان، سخت کوشید تا هر فرازی را به دست آورد، ولی با هر فرودی تمایز، انتظار و جنگی دیگر را پیش روی خود دید. یکی از مواردی که نوع بشر همواره با آن در نبرد بوده و تاریخی نه چندان در خفا و ترس و انکار را پشت سر گذارده و جوامع دیروز و امروز با آن دست به گریبان بوده و در برخی از آن ها بر اصول روشنگری، آزادی و حق انتخاب به آن می نگرند؛ پدیده «لِزبینیسم» است. پدیده ای که در سرزمین خاورمیانه و به طبع ایران قدمتی بسیار کهن دارد.

یکی از ریشه دارترین نکته تاریخ بشر که تا به امروز حول انسان می چرخد و بُن مایه تربیتی، آموزشی و یا سستی و ناتوانی او را شامل می شود؛ «زن» و تاریخچه دوار اوست. تاریخ باستان، با زن و افکارش، مرد و عملش گره خورده است. در آن اعصار دور، زنان مبرا از زیورآلات بودند و مردان وابسته به آن. اما هنگامی که اولین تمدن ها در منطقه بین النهرین شکل گرفت، روابط بین زن و مرد تغییری اساسی یافت و زنان دیرزمانی بود که قدرت و افکار خود را غارت

صبح خط
اهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

شده توسط مردان می پنداشتند. در آن زمان بود که مردان فارغ از زیورآلات شدند و زنان وابسته به آن! انکار و سرکوب آغاز شد، زیرا رنگ خدایان از درون و برونی زنانه به درون و برونی مردانه تغییر رنگ و نقش داده بود. زنان با تسلیمی نه چندان عمیق، سفری به غایت بزرگ و پر تب و تاب را آغاز کردند، که تا به امروز ادامه دارد. آن ها، محکم به زندگی ای زنجیر شدند که پایه های اساسی فرهنگ و تمدن آن را خود بنا نهاده بودند. به گواه تاریخ، در بیشتر برهه های زمانی، زنان و مردان جدای از هم به سر می برند. زنان در خانه می ماندند و مردان در پی شکار بودند. این جدایی لزوما، همچون امروز، تاکید بیش از حد بر زنانگی و مردانگی نداشت؛ بلکه شامل تقسیم و شرح وظایفی می شد، که فرزندآوریِ زنان، عاملیت استحاله انسان را تعبیر می کرد. انزوا و اختفائی در کار نبود، بلکه علاج گذران زندگی، خردورزانه کاهش خطر را در پی داشت. این گونه بود که زنان در تنهایی های دراز مدت خویش پی به کشاورزی، سفالگری بردند و در راستای تربیت فرزندان خویش پایه های آموزش را بنیان گذاشتند، که خود زمینه ای شد تا فرهنگ و تمدن شکل گیرد. خلاقیت فرهنگی، زاده آن نظم اجتماعی ست که زنان در اعصار گذشته، رشته آن را بافتند. اما آتیه شان هنوز در پرده ابهام بود. تأمین و فراخ خاطر زنان در کنار مردان نه به آسانی اما در نهایت به جبر و وابستگی گرفتار آمد؛ زیرا مردان از زنان وفاداری، کار، فرزندآوری و تربیت شان را می خواستند. از آن پس زنان هر آن چه را متشبث به دست آورده بودند، در گرو ماندگاری در کنار مردان، رفته رفته تابعیت بی چون و چرا از سوی آنان، معنا شد.

همان گونه که اشاره شد، زنان اوقات فراغت زیادی داشتند و به جز تربیت فرزند و نگهداری از آن ها و اندک آشنایی شان با کشاورزی، که در آن دوران مردان نسبت به آن بی اهمیت بودند، با اندیشیدن به برخی مسائل و البته عدم یافتن جواب برای آن ها، رفته رفته قدرت و توان هستی را در گرو قدرتی، مافوقِ قدرتِ خود تصور کردند، که به مرور، آن را «خدا» نامیدند. خدایان اولیه که به نوعی «زنانه» بودند، رنگ صلح و رود رونده زندگی را رو به کمال زمانه خویش به آسایش در پیش می برد. اگر خدایان، رنگ و لَعابی زنانه داشتند؛ جایگاه زن و رابطه او با کشاورزی را یادآور می شود. اما زمانی که، پدرشاهی بر سر کار آمد؛ خدایان «نَرینه» جانشین خدایان «مادینه» شدند. به این ترتیب هنگامی که مردان تمام قدرت ها را، یکی پس از دیگری، قبضه کردند؛ زنان به انزوایی نو پا نهادند. بیشترین کار بر دوش زنان قرار گرفت و البته به عکس کمترین بهره نصیبشان شد. در روزگاری که جدایی زن و مرد عرف بود، زنان استقلالی بیشتر داشتند، سخن و کلام در نزد زنان، زمزمه هایی پوینده داشت اما حرف مردان با شمشیرِ در دست زده می شد که آن هم صرفا ابزار شکار بود؛ پس سنگ بنای مدنیت را زن پا نهاد و با معرفی آن به مرد، به مرور زمان از نابودی استقلالش تا انکار و تبعیض زن پیش رفت. این گونه شد که در بیشتر نقاط تاریخی ای که ما می شناسیم زنان با مرگ شوهران، می بایستی مرگ را انتخاب و همراه آنان به گور سپرده می شدند. اما اگر از آن سرباز می زدند، آنان را کشته و همراه با دیگر اشیاء و متعلقات مرد در دل خاک سرد دفن می کردند. آری، زنان در گذر و سفر، چه نزدیک و چه دور، زندگانی را به پیش برده اند. بدین معنی که بودن زنان در اجتماعات، رنج و خستگی برایشان به همراه داشت، و نبودشان خلایی به غایت عمیق، همچون دره ای در کنار کوهی بلند را نمایان می شد. معذلک، زنان در تنهایی های درونی ای که حتی در کنار مردان نیز به وفور تجربه کردند، رو به «همجنس» خود آوردند.

با توجه به روندی که زن در تاریخ پیموده است، شاید اکنون بهتر بتوان جایگاه تاریخی زن لِزبین را در بُعد اخلاقی- دینی- باستانی مورد واکاوی قرار داد. اما نکته اساسی این است؛ آن گونه که امروز زنانی را با نام های همجنس گرا، لِزبین و دیگر عنوان های برآمده از اثر ادبیات فعالان و پژوهشگران فیمینیسم، می شناسیم؛ در زمان های قدیم، زنان بدون آن که چند و چون تمایلات خود را وارسی کنند و یا در صدد انتخاب نامی برای آن بیایند، در پذیرشی اخلاقی و پنهان، به آسودگی، به روابط جنسی خود می پرداختند.

در مشرق زمین، از قدیم الایام؛ زنان با همجنس های خود، خیلی آسان تر از مردان روبوسی و هم آغوشی می کردند. اما این نتیجه، همان دوری های دراز مدتی بود که مابین زن و مرد، بنا بر شناخته ها و ناشناخته ها؛ اعم از طبیعت و یا جنس مخالف و نیز سختی هایی که سردی مابین زن و مرد را رقم می زد، به وجود آمد. دانستن این که کدام جنس در تاریخ هم آغوشیِ متجانس را برگزید، بسیار دشوار است. اما به گفته پژوهندگان؛ احتمال این که مردان زودتر از زنان، و نیز آزادانه تر از آنان، همجنس گرایی را تجربه کرده باشند، دور از انتظار نیست. منتهی نکته این جاست، تنازعی در این مورد هم وجود نداشته است. مخفی و مَستور بودن آن روابط، در حد پذیرش خود آن بوده است. انگار همه در مگویی به اندازه تاریخ روابطی برقرار کرده اند که در جمع نیازی نمی دیده اند، به آن بپردازند. از دیگر سو فقر، مسکنت و سختی زندگی که امروز ما با آن آشنا هستیم و با تمام توان تلاش می کنیم که از آن دوری گزینیم، در آن دوران های بسیار دور از ما، هیچ معنایی نداشته است. بدین معنا که همکاری و تعاون در بین مردمان اولیه بسیار بیشتر بوده است. آن ها هر چه را که داشته اند مابین خود به آسانی تقسیم می کرده اند. اما در این بین؛ جامعه زنان آن دوران نزدیکی و آرامش بیشتری نسبت به جامعه مردان

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

داشته است. درست است که مردان، پس از شکار، تنبل و بی عار، گوشه ای لم داده و بی خیال، خستگی ناشی از سختی شکار را از خود دور می کرده اند، اما طبق شواهد موجود؛ باز با هر فرصتی با همجنس های خود بیشتر در معاشرت بوده اند تا با زنان. به عبارتی نقطه تمایلات مردان با همدیگر بیشتر بوده است تا با زنان. زیرا زنان در دوران های اولیه بسیار وابسته به قبیله خود بوده اند. تنهایی مابین جمع عمیق تر و دردآورتر از تنهایی از سر اتفاق و یا انتخاب است. بر این مبنا زنان هنگامی که فقط به عنوان ابزار کار و نیز در بسیاری از زمینه ها نادیده انگاشته می شدند، تنها پناهی که در پیش روی خود می دیده اند؛ همجنس های خود و نیز طبیعتی که کنجکاوانه آن را می کاویده اند، بوده است. بنابراین، این زمینه ای شد برای جنونِ نمایشی محض، که در اعصار مختلف زنان در پرده های گوناگون آن را نقش در نقش مجبور به بازی شدند. اما زنان هیچ گاه به غروب تن ندادند.

یافتن نحوه دقیق تأثیر زن بر مرد و تأثر پذیری متقابل، درتلاشی به قدمت اعصار، رخ به تاریخی بلند می کشد و بی تردید در این مسیر گِل آلود، زن توانست گُلِ سرشت خویش را حفظ کند. بی شک زنان لِزبین در این دشت ناهموار که بشریت آن را طی کرده، سهمی بزرگ از این کاروان پر از سیلاب را نمایندگی می کنند.

در دوران باستان؛ مثلاً در دوران هخامنشیان و ساسانیان، مذهبیون سعی می کردند، به گونه هایی متفاوت، بر روابط جنسی مردم کنترل داشته باشند. این امر در دوران ساسانیان به اوج خود رسید. دوران ساسانی، اوج استیلای «مُغان» تحت عنوانِ گردانندگان امور دینی دربار و جامعه فلات ایران بوده است. طبق شواهد باستانی، از جانب مُغان، همجنس گرایی حکم مرگ را در پی داشته است. ولی باز طبق اسناد برجای مانده، مردم در خفا روابط جنسی خود را طبق میل خویش بر می گزیده اند. از این رو زنان لِزبین در دوران ساسانیان نیز روابط خود را داشته اند و تا به حال در هیچ سند تاریخی، اذیت و آزار آن ها از جانب مُغان و یا حاکمیت و جامعه آن روزگار، یافت نشده است. حتی از قبل از هخامنشیان نیز شواهد زیادی در دست است که زنان آزادانه روابط همجنس گرایی خود را داشته اند. هرودوت در تاریخ آورده است که؛ «در دوران هخامنشیان بازار همجنس گرایی بسیار گرم بوده و در بین مردم عمومیت داشته است». در زمان ساسانیان و اشکانیان، روابط جنسی بین مردان، بیشتر شایع بوده تا زنان. در تاریخ متاخر مانند دوران صفوی، با جوانانی که، امروز زیر سن قانونی قلمداد می شوند، رابطه برقرار می شد و به آن «امرد» می گفتند. جامعه و دربار از شکل گیری آن در خشنودی ضمنی به سر می بردند و در اجتماعات بسیار عادی و به دور از هر قضاوتی در مورد آن صحبت می کردند. شاه طهماسب دوم از پیشروان و طرفداران جوانان زیر سن بود و در تاریخ آمده است که او و برخی دیگر از شاهان صفوی از جمله شاه عباس دوم، از بودن چنین جوانانی در کنار خود نه تنها راضی بوده اند، بلکه تسلای خاطر می یافته اند. در بین شاهان قاجار می توان به نظر بازی های فتحعلی شاه قاجار اشاره کرد. محمدعلی شاه نیز زمانی که در تبریز ولیعهد بوده به طور آشکارا و پنهان، با مردان روابط جنسی داشته است. طبق کتاب تاریخ مشروطیت، نوشته احمد کسروی؛ او (محمد علی شاه) حتی مرتکب تجاوز به جوانان نیز شده بوده است. هم زمان با این گستردگی روابط همجنس گرایی بین مردان، از آن سو زنان نیز دست کمی از آن ها نداشته اند. آن زمان در ایران به تبعیت از شرع به روابط جنسی بین زنان، «مُساحقه» می گفته اند. اما بیشترین رابطه ای که بر ادبیات تأثیر گذاشت، به قول مردمان آن سامان، رابطه «لواط» بود. خاستگاه آن قهوه خانه ها شد. به طوری که در بیشتر آن قهوه خانه ها مردان روسپی جوان مشغول فعالیت بودند و در کنار همان قهوه خانه ها مکان هایی برای آنان، زیر نظر حاکمیت وقت، در نظر گرفته بوده اند؛ به طوری که مالیاتی به حاکمان پرداخت می کرده اند. اما این امر در مورد زنان همجنس گرا، ابدا صدق نمی کند. بار رابطه زنان یا بر حسب کمبود رابطه با مرد بوده و یا با هم بودن های مکرر، آن را امکان پذیر می کرده است. طبق شواهد فراوان نکته حائز اهمیت آن است که زنان «مُساحقه» گر، در حد عشق و علاقه رابطه جنسی برقرار می کردند. اگر بیرون از خانه ها «امردخانه»ها بازاری گرم داشتند و آزادانه روابط جنسی بین مرد با مرد را با سامان می بخشید، در اندورنی خانه ها زنان عاشقانه همدیگر را در آغوش می کشیده اند.

رایج ترین امری که در گذشته های دور و نزدیک وجود داشته؛ نزدیکی زنان به همدیگر بوده است. نزدیکی بیش از حد آن ها به هم، باعث شده که بی مخاطره نسبت به درونی ترین و اسرارآمیزترین حالات خویش، به اختلاط نشینند. بیشتر این اختلاط ها چون ریشه ای بسیار کهن دارد؛ در نهادینگی معناها که برآمده از فرهنگ و ساختار آن است، گستره نفوذ زن، هم در ظاهر و هم در پنهان، نشانه هایش را می توان جُست. تقدم پیدایش خدایان زن بر خدایان مرد، سرشت و پیرنگ آن را در زمینه ساز مردپروری که استحاله آن ضمیمه ادوار مختلف شده، دستِ به ظاهر ضعیف، اما بسیار قوی و پنهانِ زن از نظر درونمایه، بُن مایه اش را سیراب کرده است. اگر قرار است، تأثیر واقعیتی که در طول تاریخ وجود داشته را بر خود ببینیم، نیز تجربه لحظات بودن در کنار زنانی که بیشترین زمان را با آن ها سپری کرده ایم را در ذهن خود مرور کنیم؛ آن گاه تأثیر صحبت، ابراز عقیده و رابطه با دیگران را در خویش؛ به مثابه واقعیتی پایدار، ماندگاری اش را حفظ کرده است. از این رو باز اگر آزادی و برابری را به مانند اصولی درونی

بپذیریم؛ در هم آمیختگی زنان، جنسی-جسمی، تا یک صد سال پیش هیچ واکنش منفی در اجتماعات ایران و نیز سرزمین های مسلمان نشین، در پی نداشته است. زیرا با همدیگر بودن زنان، نوع نگاه سلبی در بین اقشار مختلف را نه تنها به دنبال نداشته، بلکه پذیرشی جمعی را در سرشت خویش هر دم مزمزه کرده است. روابط جنسی بین زنان، حتی در بین روحانیون؛ البته تا قبل از انقلاب ۵۷، واکنش سرکوبگرانه ای که پس از انقلاب دامن گیر همه شد، را نمی توان سراغ گرفت. به دیگر سخن؛ رابطه جنسی مابین زنان مسلمان، بنا به شواهد تاریخی، رایج، معمولی و زیاد بوده است. اما این امر در مورد غالب سرزمین های مسلمان صدق نمی کند. لواط (به تعبیر مردمان آن سامان) در بین مردان و مُساحقه (لِزبین)، در بین زنان؛ از منظر اسلام امری نکوهش شده است، گناه محسوب می شود. اما بنا بر تاریخچه کوتاهی که در بالا به آن اشاره رفت؛ سرشت و ریشه تاریخی ای که درباره زن که از گذشته های دور پی ریزی شد، باعث شد که با آمدن اسلام، ریشه آن سرشت در حجابی از اختفا پوشانده شود، تا ماندگاری اش را در ظاهر یورش گرانه ای که بر آن رفت، نه تنها تسلی بخشد، بلکه در مایه ای دیگر به حرکت کند خود ادامه دهد.

تصورات خاصی که فرد به عنوان «زن» در مورد خویش (همجنس گرایی) داشته و چون تعریف و آشنایی علمی ای که امروز از آن سراغ داریم در آن دوران ها وجود نداشته، زنان را بر آن واداشته که به تصورات ذهنی خویش عینیت بخشند. مردان اگر بیشتر بنا بر دفع شهوت و نبود مداوم جنس مخالف در کنار خویش؛ نیز تنوع طلبی و بی انگیزگی نزدیکی جنسی مابین شان را رقم زده، زنان نیز علاوه بر آن، تا حدود زیادی نزدیکی های شاعرانه و بی دغدغه ای داشته اند. این بیم شاید مفروض تربیت خاصی در مورد امور جنسی باشد که سرشت زن را بنا به خصوصیات زنانه اش از مردان جدا نگاه می داشت. اما صبغه «نرینه خدایان» نیز چیزی از آن نکاست؛ تنها انکاری ظاهری در پی داشت که زنان را در اعصار گوناگون روانه پستوی خانه ها کرد. این گونه شد که زنان حتی با آمدن اسلام؛ از نزدیکی جنسی خویش نه چشم پوشی کردند، نه از جانب روحانیون، دیگر اقشار جامعه در هراس مرگ به سر بردند. حتی از شواهد این گونه برمی آید که مردان از روابط زنان استقبالی ضمنی داشته اند. اگر انسان های اولیه دوران حیض و بارداری زن را نجس می شمردند، اما هیچ گاه روابط جنسی زنان را مورد مذمت قرار نداده اند. این امر نیز از آن دوران ها تاکنون در اختفایی پنهان حیاط خویش را جلو برده است. اما چیزی که از تاریخ می توان استنباط کرد این است که در قدیم، زنان بیشترین عدم رواداری را متحمل شده اند. بخشی از آن به سحر و جادو، دین، دولت و خرافات برمی گردد و بخشی دیگر مربوط به استیلای بی چون و چرای مرد بر زن، نیز عدم درک مسائل بهداشتی امروزی ست که این قسم نسبت به آن دوران، بسیار جدید است. اما شدت خرافه آن گونه بوده که زنان به لقب نجس آراسته شدند! همین باعث شد که زنان خود در طول تاریخ این محنت بزرگ را متحمل و نیز در پذیرش آن، به دلیل عدم آگاهی، دست کمی از مردان نداشته باشند. مردان، به واقع چون عمل جنسی زنان را فاقد دخول می دانستند، از یک سو آن را بی خطر برای پرده بکارت و از دیگر سو حتی تنوع طلبی دیداری مردان را نیز ارضا می کرده است. از دوران اولیه اسلام، زنان «مُساحقه» گر، میان جهت گیری جنسی و هویت جنسیتی شان با اسلام سازگاری درونی برقرار کرده بودند. اگر از آنان در ارتباط با دین شان سوال می شد؛ بدون کمترین مکثی خود را مسلمان و پایبند به آن معرفی می کردند. این دست از زنان در آن زمان، حداقل تا پشت دروازه های جنبش مشروطیت و نیز انقلاب ۵۷، مبارزه ای نه با خودشان و نه با جامعه نداشته اند. در آن دوران ها دو عنصر آب و آتش، زنان را بیش از مردان به تهذیب درون و نزدیکی جسمی که بی گمان ارتباط جنسی را در پی داشته، به وجود آنان طهارتی ویژه، که تعریفی بر مبنای زمان و مکان در پی دارد، می بخشیده است. در این میان، دو بخش که زنان را در اُنس و اُلفتی مداوم همچون کلافی پیچیده در هم می آمیخت؛ نقطه قیام آنان برای انجام فرایض دینی و آداب و مناسک مخصوص به خود بوده است. بخشی از آن به صوفی گیری ربط دارد؛ که عشق و عاطفه را برمی انگیخته و دیگری به آداب و سنت بسیار دیرینی ربط پیدا می کرده، که با آمدن هر دین و آیین جدیدی از میان نرفته است و آن استفاده از، یا به بیانی بهتر پناه بردن، به آب و آتش است. در فلات ایران به مناسبت های فراوان؛ در جشن های مذهبی، آیینی و یا سنتی از آب و آتش برای استیلای شور و نغمه تصور حیات و روحانیت در اشیاء که یادآور عدم درک هستی بوده، همراه با وردها و اشعاری در مدح و ستایش طبیعت، ادعیه و مستجاب خود را تسلیم توان و اراده خدا می کرده اند. در گذشته های نه چندان دور؛ در بیشتر نقاط ایران حتی در معمولی ترین کارهای روزانه این مناسک انجام می شده است. مثلا در گذشته زنان و مردان جداگانه استحمام می کردند. تفاوت در آن بوده که مردان با لُنگی دور کمر، عورت خود را می پوشانده اند، اما زنان بدون هیچ زیرپوش و یا حتی تکه پارچه ای، آزادانه و بدون هیچ شرم حضوری استحمام می کرده اند. این حداقل تا چهل سال پیش عمومیت داشت. به طور مثال؛ در کردستان زنان قبل از ورود به حمام های عمومی، بدون هیچ زیرپوشی برهنه شده و با در دست داشتن جامی آب، وارد حمام می شده اند، با ریختن آب ابتدا بر شانه راست و سپس چپ دیگر زنان در حمام، آرزوی عافیت و سلامتی می نموده اند. این رسم البته در دیگر جاهای ایران عمومیت داشته و یادگار، دورانی ست که مردان و زنان

در اعصار طولانی، دور از هم زندگی می کرده اند. همچنین سوزاندن جارو، کُندر و اسپندانه؛ که تاریخچه آن به قبل از آب (دوران پیدایش آتش) و مناسک مربوط به آن برمی گردد، برای دوری از شر، دفع بلا و چشم زخم مورد استفاده قرار می گرفته؛ همیشه در وقت سوزاندن اسپندانه، جارو و یا کندر با زمزمه وردی بر زبان و با حالتی روحانی، که بازمانده دوران مادینه خدایی ست، صورت می گرفته است. طبق شواهد تاریخی در سرزمین ایران پیش از مشروطیت؛ زنان مُساحقه گر یا لِزبین امروزی، بیشتر از دیگر زنان در اجرای مراسم هایی این چنینی، نه تنها پیش قدم بوده اند، بلکه برای رسیدن به فرد مورد نظر و نیز رهایی از زیر فرامین مردسالارانه، با اعتقادی قلبی به اجرای آن دلبستگی داشته اند. رقیب نیرومند قلبی زنان لِزبین، در برابر دفع و دوری از مردان، پناه بردن به همچین برنامه هایی بوده تا بیشترین وقت خود را با همجنس های خویش به سر ببرند. آن گونه که امروز زنان لِزبین و یا حتی غیر لِزبین نیز، زندگی دوگانه ای را تجربه می کنند، در آن دوران ها زنان لِزبین خیلی آسان و بدون هیچ گمان و اما و اگری، البته پنهان، به رابطه جنسی خویش می پرداخته اند. نکته اختفای آن برآمده از عشق و علاقه ست که رابطه را خصوصی می نماید.

نگاه روادارانه مسلمانان (خصوصا در ایران) در قدیم باعث شده بود که زنان لِزبین کوچک ترین آسیبی نبینند. بسیار کم پیش می آمده که زنان لِزبین در ننگ و شرم زندگی کنند. ولی غمی سنگین، همواره چون ابری تیره سراسر زندگی های شان را پوشانده بود. دلیل آن هم ازدواج با مردان بوده است. ازدواج برای زنان لِزبین، با غیرجنس، به مانند عذاب و شکنجه بوده؛ اما ممنوعیت ایجاد رابطه با همجنس خود در پی نداشته است. امروز اگر زنی پس از اعلام لِزبین بودنش تهدید به مرگ شده و مجبور می شود، شانس زندگی اش را در سرزمینی دیگر بیازماید، در گذشته اکثر قریب به اتفاق زندگی دوگانه ای داشته اند؛ که خصلت رازداری زنان برای زنان و عمق پنهان کاری را در وجودشان سرشته است. و نیز روابط همجنس گرایی در بین اعراب نیز بسیار متداول بوده است. به طوری که در ابیات شعر آنان بازتابی عمیق به همراه داشته است. در قرآن ما آیه ای که همجنسگرایی را نفی کرده باشد، سراغ نداریم. تنها موردی که هست مربوط به داستان قوم لوط است، اما این که مستقیما همجنس گرایی را مورد نکوهش قرار داده باشد، وجود ندارد. اما در کتاب انجیل به کرات آن را مورد نکوهش قرار داده و سرسختانه در پی گناه جلوه دادن آن برآمده است.

به رغم آن چه امروز همجنس گرایی بین زنان و مردان گناه شمرده می شود و در بیشتر ممالک اسلامی و به طبع آن ایران نیز، قوانین سخت گیرانه ای در مورد آن وضع کرده اند، در دوران های بسیار دور، به طور مثال در دوران عثمانی، قوانینی وضع شد مبنی بر این که رابطه بین مردان جُرم تلقی نمی شده است. همان گونه که در سطور بالا به آن اشاره رفت؛ در دوران ایران صفوی، برخی از شاهان صفوی در معاشرت با پسران زیبارو حرص و ولع خاصی داشته اند. جدای از آن در گذشته خیلی آزادانه تر از امروز در مورد آن صحبت می کرده اند. تنها اختفایی که داشته این بوده که زنان میل نداشته اند در مورد روابط مُساحقه خود در نزد مردان صحبت کنند، اما مابین زنان امری بسیار متداول و رایج بوده است. تا قبل از دوران مشروطه مابین اهالی زورخانه، بازاریان و روحانیان و نیز کاروانسراها نه تنها همجنس گرائی بین مردان بسیار رایج بوده، بلکه از بازگویی آن هیچ ابایی نداشته اند. این دست از مردم از جانب هیچ دولت و یا مقامی موآخذه و یا مانند امروز کُشته نمی شده اند. کافیست به مجموعه ای بسیار بزرگ از لغات ریز و درشت، که بار همجنس گرایی از نوع تحقیر تا لذت را دارد بیاندازیم، آنگاه متوجه وسعت عمل آن خواهیم شد. ولی اگر مابین زنان واژه های بسیار کمی در دست است، بر می شود به اختفای عاشقانه و دور از چشم، اما پذیرنده آن در نزد عموم است. اما با ایران مدرن که از دوران رضا شاه آغاز شد، رواج درس و تحصیل در کشور که سرآغاز مدرنیته ایران است، به جز مواردی، نشستن با پسران زیبارو و گفتن شعر و متلک پرانی صِرف، رو به افول نهاد. می توان گفت تا قبل از دوران مدرنیته در ایران همجنس گرایی مابین زنان و مردان تابو نبوده است. اما با پیدایش مدرنیته مورد سرزنش واقع شد. عمده دلیل آن به این برمی شود که، در آن دوران «عدالت اجتماعی» بنیان گذاشته شد و در راستای آن به تدریج در سطح جامعه نوعی اخلاق تازه سَربرآورد که روابط جنسی ایرانیان را تحت الشعاع خود و بروز تغییری اساسی قرار داد. بر این مبنا تأثیر و دامنه رشد پزشکی، بهداشتی، حقوقی و نیز رویکرد نگاهی «نو» به دین و سیاست را در این دگرگونی باید جُست. لازم به ذکر است که؛ رکن این رویکرد تازه ربطی به بیداری اسلامی که خاستگاه آن به قیام فلسطینیان در برابر اسرائیل و یا جهادیون افغان ندارد.

اما به رغم آن چه گفته شد؛ امروز لِزبین ها و دیگر اقلیت های جنسی در غرب پذیرفته شده اند و در بسیاری از کشورها قوانین ازدواج همجنس گرایان آزاد و رواج دارد، اما طبق شواهد بسیار، زنان لِزبین مسلمان در جوامع غربی از تبعیض سختی رنج می برند. آن ها از یک سو از جانب خانواده های خود و از دیگر سو از طرف جامعه اکتیویست همجنس گرا، مورد آزار، تبعیض و گاه با خطر مرگ رو به رو هستند. در ایران امروز قضیه سخت تر از دیگر کشورها است. همان گونه که گفتم تا قبل از انقلاب؛ زنان لِزبین هیچگاه مورد اذیت و آزار نه تنها واقع نشدند، بلکه برخی از چهره های هنر و سیاست در دهه پنجاه، حتی از همجنس گرایی خود روگردان

نبودند. اما پس از انقلاب سکه آن روی دیگرش را رخ نمایاند. در روایتی از امام علی، امام اول شیعیان، درباره زنان لِزبین موجود است که او می گوید:«مُساحقه مابین زنان مانند لواط بین مردان است، اما برای مُساحقه صد ضربه تازیانه باید زد؛ زیرا در مُساحقه دخول نیست». آقای خمینی حکمی کم و بیش مانند امام علی برای زنان لِزبین در نظر گرفته با این تفاوت که خمینی مُساحقه کننده مُحصنه را حکم سنگسار در نظر می گیرد. بر این مبنا پس از انقلاب قانون گذاران وقت بر حسب ایده و نظر آقای خمینی در ماده ۱۲۹ قانون مجازات اسلامی، مُجازات مُساحقه را ۱۰۰ ضربه شلاق مقرر کردند. البته قانون در ماده ۱۳۴ قانون مجازات اسلامی بیان می کند: «هر گاه دو زن که با هم خویشاوندی نسبی نداشته باشند بدون ضرورت، برهنه زیر یک پوشش قرار بگیرند، به کمتر از صد تازیانه تعزیر می شوند...».

این روزها، جهانیان خاورمیانه نه تنها بیشتر با داعش، رژیم ایران و دیگر موارد تلخ آن می شناسند، بلکه قضاوت هم می کنند؛ بنابراین بسیاری از پدیده ها نیز متاثر از آن قضاوت شده و با نادیده گرفتن های مکرر، به مرور زمان انکار می شوند، آری انکار. این بدترین دردی است که انسان ها در دوران امروز با آن درگیر بوده اند، زنانی که مانند دیگر همجنس های شان نیستند؛ متفاوت اند و مجبوراند تن به عرفی بدهند که از درون هیچ انس و الفتی با آن حس نمی کنند؛ بنابراین نوشتن و پژوهش درباره آن ها بسیار سخت است. اگر امروز قلم به دست می گیریم و در مورد زنان لِزبین شرق می نویسیم، تا حدودی مدیون دنیای مجازی و از دیگر سو پای فشردن زنان لِزبین غربی برای به دست آوردن حق و حقوق انسانی خود، هستیم. زندگی دوگانه لِزبین ها در ایران و تبعیضی که همان زن لِزبین مهاجر آمده از شرق تجربه می کند، حامل این پیام است که منطق پنهان کیفیت بر تطور مفهوم زن همجنسگرا، رویارویی جنون بدون تب و غضب رادیکالیسم در برابر مدنیت آشکار و عریان است؛ که همراه با وحشت و اندوه خیل ناباوران به واقعیت زن لِزبین را در پی دارد. بلوغ و تحت فشار قرار دادن زنان لِزبین استمرار رهایی و پایان صبغه اندوه و وحشت است.

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

عکس ماه

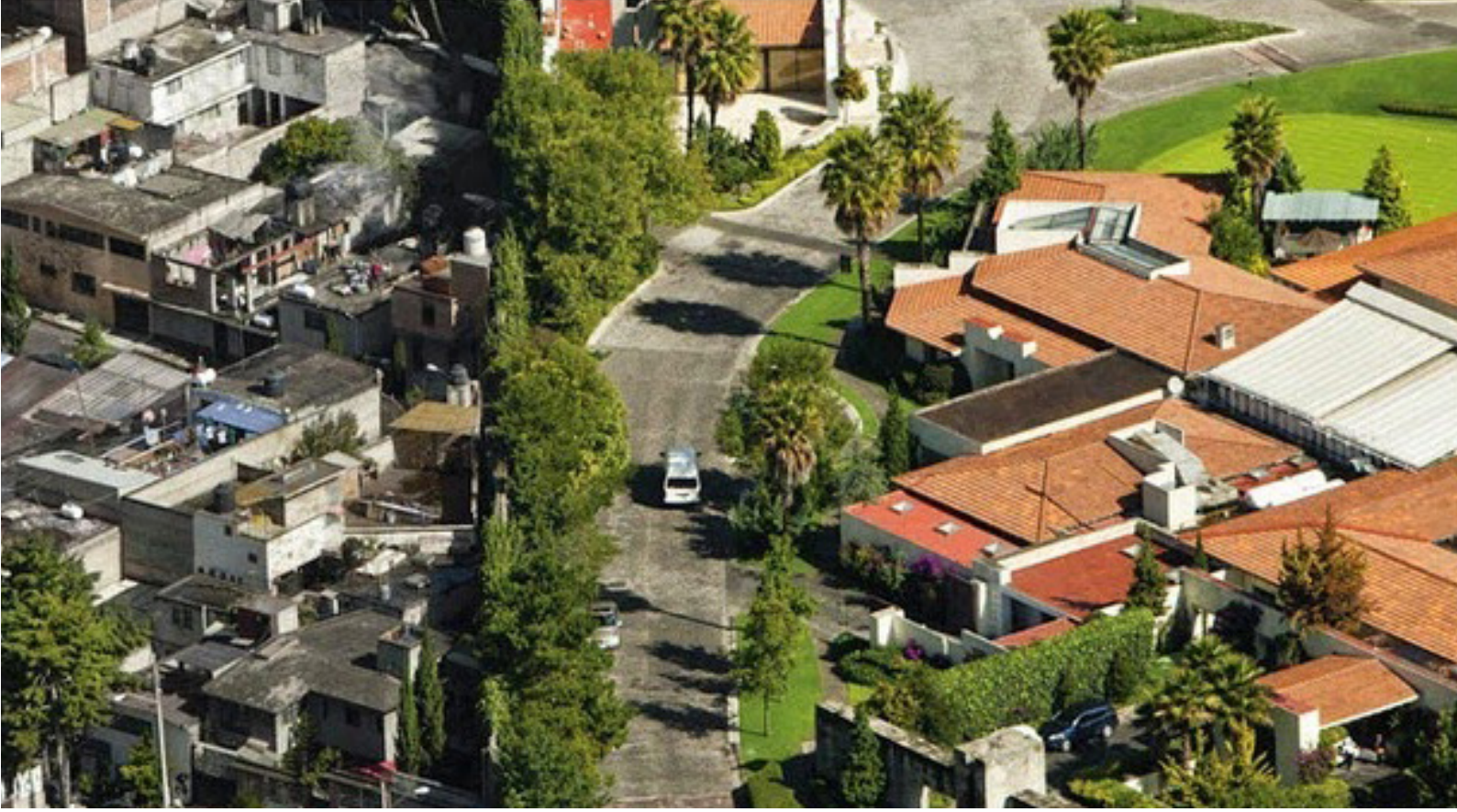


روز دوشنبه ۲۵ آذر با آغاز بارندگی های شدید در خوزستان، مناطق زیادی از اهواز و شهرستان کارون، از جمله کوت عبدالله دچار آب‌گرفتگی شدند. با تداوم بارش در این مناطق، گنداب فاضلاب از جوی های آب سرریز کرده و به کف خیابان و سپس داخل خانه ها سرازیر شده است. سیستم دفع آب‌های سطحی در اهواز موجود نیست و بخش زیادی از سیستم فاضلاب دچار فرسودگی است و خطر سیل در پی بارش باران سالهاست در سایه سو مدیریت مسئولان به بحران و خطری جدی برای سلامت شهروندان ساکنان این مناطق بدل شده است.

پرونده ویژه خط صلح



نقدی بر توسعه در ایران



■ توهمی به نام توسعه در ایران



معین خزائلی
روزنامه نگار

تقریبا روزی نیست که یکی از مقامات جمهوری اسلامی، دولتی یا نظامی یا حکومتی (مناسب انتصابی) صحبت از سرعت «رشد و توسعه» ایران به زبان نیاورده و موفقیت های نظام حکومتی ایران در رشد و توسعه را بازگو نکند. ارائه آمارهای اقتصادی، دستاوردهای اجتماعی و سیاسی و تاکید همیشگی بر وجود «آزادی واقعی» و «دموکراسی» در ایران، «توقف ناپذیر بودن سرعت توسعه ایران» و همچنین ارائه آمارهایی از «شکست های» کشورهای همسایه و غیرهمسایه در مسیر توسعه در حالی که ایران هر روز بیشتر در حال توسعه و رشد است؛ از جمله اطلاعات هر روزه ای است که رسانه های داخلی ایران به طور مداوم از قول مقامات حکومت در ایران نقل می کنند. اگرچه برای خیالی نبودن آن اذعان به وجود مشکلات اقتصادی و اجتماعی هم همواره در پایان صحبت ها قرار می گیرد تا مخاطبان راحت تر «توهم توسعه» را باور کنند.

این خود توسعه پنداری در حالی است که بر اساس آخرین گزارش دفتر توسعه و عمران سازمان ملل متحد در مورد رتبه کشورها در توسعه انسانی در سال ۲۰۱۹، رتبه ایران با پنج پله سقوط نسبت به سال گذشته میلادی به شصت و پنج ام در جهان نزول کرده است. آمارهای منتشر شده از سوی بانک جهانی نیز نشان می دهد اگرچه وضعیت اقتصاد ایران در حال رشد است، اما این رشد همچنان منفی است. بدین معنی که این رشد منفی در حالی که در سال ۲۰۱۰ منفی ۷/۷ بوده در سال جاری میلادی به منفی ۶/۳ رسیده است. در عین حال بنا بر تخمین بانک جهانی اقتصاد ایران در پایان سال جاری میلادی نسبت به سال گذشته، شش برابر کوچکتر خواهد شد. همین مرکز، نرخ تورم ایران در سال ۲۰۱۹ را چیزی نزدیک به ۴۰ درصد اعلام کرده است. نرخ بیکاری نیز بر اساس همین گزارش بانک جهانی افزایش یافته و در حالی که در سال ۲۰۱۲ نزدیک به ۱۲ درصد بوده، در سال جاری میلادی به بیش از ۱۵ درصد رسیده است.

از سوی دیگر ارائه این آمارها در حالی است که اساسا توسعه، مفهومی متفاوت از رشد بوده و آمارهای کمی تاثیر زیادی در اندازه گیری آن ندارد. یعنی در حالی که توسعه اقتصادی صرفا بر اعداد و ارقام متمرکز است و در آن افزایش یا کاهش تولید ناخالص ملی، رشد درآمد سرانه، افزایش اشتغال و کاهش نرخ بیکاری، رشد صادرات و رشد بخش های مختلف اقتصادی مانند صنعت، کشاورزی و خدمات مورد بررسی قرار می گیرند؛ در توسعه اقتصادی این کیفیت زندگی افراد جامعه با توجه به اثرات رشد اقتصادی و چگونگی و میزان تامین نیازهای اساسی و حیاتی آنان همچون آزادی، امنیت، برابری، عدالت، فقرزدایی، بهداشت، مسکن، اشتغال و آموزش و پرورش و چگونگی گذراندن اوقات فراغت است که مرکز توجه و بررسی است. به ویژه این که همراه با توسعه اقتصادی همواره رشد نیز حاصل می شود، حال آن که رشد اقتصادی الزاما به توسعه منجر نخواهد شد. دقیقا به مانند آن چه که در ایران اتفاق افتاده و علی رغم رشد اقتصادی (هر چند همچنان منفی) اما این رشد به توسعه منجر نشده است.

ضمن این که در ایران اساسا مشکلی که در زمینه طرح ریزی و تعریف برنامه های توسعه وجود دارد این است که اساسا تفسیر جهانی مورد پذیرش از توسعه همواره از سوی نظام ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی رد شده و مقامات مختلف حکومتی بارها اذعان کرده اند که «مردم ایران ایران برای اقتصاد و مرغ خوردن و رفاه دنیوی انقلاب نکرده اند». این ادعا در حالی است که همان مقامات و افراد برای اثبات پیشرفت و توسعه در ایران و به تبع آن نظام جمهوری اسلامی از آمارهایی استفاده می کنند که مبتنی بر تعاریف جهانی است. حال آن که این آمارها بیشتر از آن که نشان دهنده مفهوم توسعه باشد، حکایت از رشد دارد. به عنوان مثال درآمد سرانه ایران که یکی از شاخص های رشد اقتصادی

صبح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

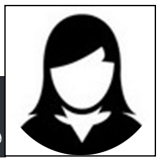
است در حالی در سال ۲۰۰۱ از برخی از همسایگانش بیشتر بود که جایگاه آن ها از نظر توسعه به مراتب از ایران بهتر بوده است.
رشد یا توسعه؛ آمارها چه می گویند؟
حتی اگر به مانند مقامات و مسئولان جمهوری اسلامی توسعه و رشد اقتصادی را یکی نیز بدانیم، باز هم آمارها حکایت از وضعیت بد اقتصادی و در نتیجه وضعیت بد رشد و توسعه اقتصادی در ایران دارند.
بر همین اساس بررسی، نرخ درآمد سالانه خانوارها در ایران که اردیبهشت ماه امسال از سوی مرکز پژوهش های مجلس منتشر شد نشان می دهد میانگین درآمد سرانه ملی در ایران، به عنوان یکی از شاخص های اصلی اندازه گیری رشد اقتصادی، حکایت از پایین تر بودن ان از خط فقر دارد. در گزارش منتشر شده از سوی مرکز پژوهش های مجلس در سال گذشته شمسی، درآمد هر خانوار ایرانی ساکن در مناطق شهری چیزی نزدیک به ۴۳ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان بوده است. همین نرخ برای خانوارهای ساکن در مناطق روستایی معادل ۲۳ میلیون و ۳۰۰ هزار تومان تعیین شده است.
ارائه این نرخ از سوی مرکز پژوهش های مجلس در حالی است که بنا بر تازه ترین گزارش منتشر شده از سوی بانک جهانی مبنای خط فقر برای کشوری مانند ایران، که دارای درآمد بالای سطح متوسط است، سالانه ۲۰۰۷ دلار است. بدین معنی که درآمد هر خانوار ایرانی برای نجات از فقر باید سالانه بیش از ۲۰۰۷ دلار باشد. در حالیکه بر اساس آمار منتشر شده مرکز پژوهش های مجلس درآمد سالانه هر خانوار ایرانی در مناطق شهری با احتساب نرخ دلاری ۱۲ هزار تومان، تنها هزار و ۳۰۰ دلار بوده است.
اینجاست که نگاهی به نرخ منتشر شده از سوی دفتر توسعه سازمان ملل متحد از میانگین درآمد سرانه ملی ایران در سال گذشته نشان می دهد که چرا اساسا میان مفهوم رشد و توسعه، تفاوت عمیق و معنا داری وجود دارد. بر اساس این آمار میانگین سرانه درآمد ایرانیان در سال گذشته در حالی از سوی این دفتر چیزی بیشتر از ۱۹ هزار دلار اعلام شده که این نرخ به هیچ وجه با واقعیت اقتصادی تطابق ندارد. علت این مساله نیز این است که که این نرخ بر اساس فرمولی به دست می آید که در آن هدف صرفا یافتن میانگین درآمد سرانه کشور بر حسب جمعیت است. حال آن که ممکن است این مبلغ اساسا به دست بیشتر شهروندان نرسد.
از سوی دیگر نگاهی به آمارهای منتشر شده در مورد نرخ بیکاری نیز نشان می دهد در حالی که این رقم بنا بر گزارش مرکز آمار ایران در بهار سال ۹۸ معادل ۱۱ درصد بوده، اکنون به ۱۵ درصد رسیده است. در زمینه صادرات نیز آمارهای گمرک ایران از میزان تجارت خارجی کشور حکایت از کاهش ۹ درصدی صادرات در پنج ماهه نخست سال شمسی جاری دارد که تبعا خود نشان دهنده کاهش درآمد ملی از صادرات است.
بررسی تمامی این آمارها و ارقام که خود نشان از وضعیت بد رشد اقتصادی ایران دارند در حالی است که شاخص های توسعه وضعیت به مراتب بدتری را نشان می دهند. افزایش صد درصدی نرخ خط فقر از سال ۹۵ تاکنون که در نتیجه آن خط فقر برای یک خانوار شهری چهار نفره از دو میلیون و ۵۰۰ هزار تومان در سال ۹۵ به چهار میلیون و ۵۰۰ هزار تومان در سال جاری رسید؛ تنها یکی از عواملی است که نشان می دهد توسعه در ایران اساسا مفهوم و دستاوردی فراموش شده است. به ویژه این که در برابر این افزایش صد در صدی نرخ خط فقر، حقوق پایه سال ۹۸ نسبت به سال پیش از آن، تنها ۴۰۰ هزار تومان افزایش داشته و معادل یک میلیون و ۸۰۰ هزار تومان بوده است.

از این رو بی دلیل نیست که مرکز پژوهش های مجلس ایران در گزارش خود در اردیبهشت ماه سال جاری پیش بینی کرد که شمار افراد فقیر تا پایان امسال، به ۵۷ میلیون نفر خواهد رسید.
توسعه اجتماعی؛ حکایت بد و بدتر
اگر در توسعه اقتصادی همچنان برخی آمار و ارقام مدنظر قرار داشته و مورد بررسی قرار می گیرند، در توسعه اجتماعی اما این تنها کیفیت زندگی است که برای تعیین میزان توسعه در مرکز توجه قرار دارد. در تعریف توسعه اجتماعی گفته شده که هدف اصلی از آن ریشه کن کردن فقر مطلق و گرسنگی، توسعه عدالت اجتماعی، کاهش شکاف طبقاتی و بالا بردن کیفیت زندگی و رفاه در جامعه است. اهدافی که پیشتر در سال ۲۰۰۰ میلادی از سوی سازمان ملل متحد به عنوان بخشی از اهداف توسعه هزاره معرفی شده بودند.
در این میان اگرچه مقامات حکومتی در ایران مدام از ریشه کنی فقر مطلق و از بین رفتن معضل گرسنگی خبر می دهند، اما بعضی اوقات می توان با بررسی صحبت های برخی از مسئولان به تصویری از واقعیت پی برد. در این زمینه مرتضی بختیاری رییس «کمیته امداد امام خمینی» در ایران روز یکشنبه ۲۴ آذر ماه سال جاری با اشاره به پژوهشی که این نهاد سال ۹۶ در ۳۲ شهرستان انجام داده گفته است: «پژوهشی را در سال ۹۶ در ۳۲ شهرستان در خصوص فقر خوراکی و پوشاکی آغاز کرده ایم که به اعداد تکان دهنده ای نیز رسیدیم». در همین راستا حجت الله عبدالملکی معاون اشتغال و خودکفایی کمیته امداد نیز، اخیرا از افزایش ۶۰۰ هزار خانواری فقرا در پایان سال ۹۷ خبر داده است.
وضعیت در عدالت اجتماعی و شکاف طبقاتی به مراتب بدتر بوده و گزارش ها حکایت از افزایش شکاف طبقاتی بی سابقه در ایران طی ۱۶ سال گذشته دارد. شکافی که به اعتراف رسانه های وابسته به مراکز امنیتی در ایران (خبرگزاری تسنیم وابسته به سپاه پاسداران) از سال ۸۲ تاکنون در اقتصاد ایران بی سابقه بوده است.
این شکاف طبقاتی در عمل موجب شده است که برخی از شاخص های توسعه اجتماعی و اقتصادی از جمله دسترسی به مسکن متناسب و همچنین بهره مندی از خدمات بهداشتی و درمانی مناسب برای برخی به یک کابوس تبدیل شود.
در همین زمینه کوروش فرزین، معاون بیمه و خدمات سلامت سازمان بیمه سلامت در ایران روز دوشنبه ۲۵ آذر ماه سال جاری از کاهش ۳۰ درصدی مراجعه به مراکز درمانی در پی گرانی و کاهش قدرت اقتصادی مردم خبر داد. به گفته او نرخ خدمات درمانی به گونه ای شده که هزینه درمان نسبت به درآمد خانوارها چشمگیر است.
در شاخص های توسعه اجتماعی غیر اقتصادی نیز وضعیت در ایران بهتر نیست. موضوعات محَیط زیستی به ویژه بحث هوای پاک و عاری از آلودگی آن هم در شهرهای بزرگ عملا به یک بحران بی درمان، در ایران تبدیل شده است. در آموزش و پروش نیز گزارش های منتشر شده از اعتراضات هر روزه معلمان به دلیل نگرانی های معیشتی حکایت دارد و وضعیت نابرابری جنسیتی چه در فرصت های شغلی و چه در دیگر موقعیت های اجتماعی نیز کاملا روشن است.
بر همین اساس روشن است که تلاش هر روزه مقامات جمهوری اسلامی بر اثبات کارکرد سیاست ها و برنامه هایشان در دستیابی به پیشرفت و توسعه بیشتر از آن که تلاشی برای اقناع افکار عمومی باشد، به توهمی تبدیل شده که خود نیز آن را باور کرده اند. حال آن که واقعیت های وضعیت اقتصادی-اجتماعی ایران فرسنگ ها با این توهم خودساخته فاصله دارد.



اجتماعی

■ توسعه مشارکتی به جای توسعه سنتی



پانیذ قهرمانی
فعال دانشجویی

امروزه نگرش جوامع و دولت ها نسبت به مفهوم توسعه تغییر یافته است. بسیاری از کشورهای توسعه یافته از شیوه های توسعه سنتی که بر تصمیم گیری های یک طرفه و تزریقی از سوی حاکمیت مبتنی بود، دست کشیده اند. همان شیوه ای که در آن همه چیز از بالا به پایین جریان داشت و به بسترهای اجتماعی و فرهنگی توجهی نمی شد. مهمترین شاخصه اش هم فقدان مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خودشان بود. تا این که بعد از جنگ جهانی دوم، رویکرد توسعه مبتنی بر مشارکت بیشتر مردم در دستور کار کشورهای توسعه یافته قرار گرفت. اکنون که بیشتر از نیم قرن از پیدایش این نظام مشارکتی می گذرد شما همچنان می توانید تاثیرات خارق العاده آن را در کشورهایی چون آلمان و ژاپن ببینید. روندی که مردم، خود برای ساخت کشورشان پیش قدم شدند و دولت نیز زمینه حضور بیشتر آن ها را فراهم می کرد. اصولا در رویکرد توسعه مشارکتی بر برنامه ریزی و اجرای طرح های توسعه ای پایین به بالا، درگیر کردن مردم به صورت آگاهانه و داوطلبانه در فعالیت های جمعی تاکید می شود. مثلا به جای سیطره فرمایشی پروژه های توسعه از سمت مدیران حکومتی، تلاش می شود تا با مردم جامعه در مورد طرح های مختلف توسعه گفتگو و مذاکره صورت بگیرد؛ گفتگویی که نیازها و خواسته های آن ها را اولویت قرار دهد. تلاشی که باعث دخالت عملی افراد در امور مربوط به جامعه شان می شود و گامی مهمی به سمت سهیم شدن مردم در قدرت، استفاده درست از منابع محلی و در نتیجه ایجاد فرصت های برابر به حساب می آید.

اصولا مفهوم توسعه به موضوع بهبود و بهتر شدن وضع مردم و کشور ارتباط دارد و در این راستا اهداف مهمی چون کاهش نابرابری اجتماعی، بهبود روند رشد اقتصادی، کاهش فقر و بیکاری دنبال می شود. به ویژه این که در یک ساختار حکومتی متمرکز، احتمال دارد که افراد ضعیف جامعه به حاشیه رانده شوند و بر فقر و محرومیت آن ها دائما اضافه شود. چرا که در مدل سنتی مدیریتی از آن جایی که رویکرد از بالا به پایین است، برنامه های توسعه بسیار غیرمنعطف هستند و روند آن ها کاملا خطی و یک طرفه است. به این ترتیب فضای کمتری را هم برای مشارکت معنادار مردم فراهم می کند. اما در پروژه توسعه مشارکتی که به ان توسعه پایین به بالا نیز می گویند، نقش مشارکت افراد، خانواده ها، گروه ها، سازمان ها، نهادها و بخش های خصوصی و عمومی بسیار مهم است.

اما مشارکت به چه معناست؟ به درگیری ذهنی و عاطفی افراد در موقعیت های گروهی مشارکت می گویند به طوری که آن ها را تشویق می کند تا برای رسیدن به هدف های گروهی به یکدیگر کمک کنند. اما نکته مهم این است که باید بستر جامعه برای حضور و مشارکت افراد مهیا باشد و البته به آن ها اجازه کنش در قالب احزاب، گروه ها و واحدهای صنفی را بدهد. تا در نتیجه آن، مردم بتوانند بر روند بهبودی اوضاع خود کنترل و نظارت داشته باشند. این نظارت باعث خواهد شد که آن ها نسبت به جامعه مسئولانه تر رفتار کنند و با تغییرات اجتماعی راحت تر کنار بیایند. در واقع برای گسترش مشارکت مردمی بیشتر از هر چیزی نیاز است که روحیه دموکراسی خواهی در کشور نهادینه شود. این مورد یکی از مهمترین حوزه های پرتنش در کشورهای جهان سوم است که اغلب مانع ورود مردم به حوزه تصمیم گیری درمورد سرنوشتشان می شود. در این کشورها نگرش پدرسالارانه بوروکراتیک مانع اصلی مشارکت مردمی به شمار می رود. بنابراین مهمترین اصل در تحقق مفهوم شهروندی، حق تعیین سرنوشت توسط خود مردم

صبح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

است. شهروندی تنها به معنای حاضر بودن در یک شهر نیست. بلکه به این معناست که هر فرد در جامعه خود دارای حقوق و مسئولیت هایی است. بنابراین شهروندی نه یک وضعیت منفعلانه بلکه یک وضعیت فعالانه است. اگرچه دولت، نهادی است که ابزارهای اصلی سیاست گذاری، برنامه ریزی و اجرا را در اختیار دارد اما علاوه بر این وظیفه دارد بستر مناسب برای مشارکت افراد، گروه ها و نمایندگان بخش های خصوصی، مردمی و جامعه ی مدنی را فراهم آورد. همچنین زمینه را طوری آماده کند که افراد بتوانند از طریق شکل گیری اتحادیه ها، سندیکاها و اصناف صدای خود را به گوش دیگران برسانند. در ابتدا برای تحقق مشارکت مردمی، حوزه حقوق مدنی سیاسی باید پذیرای مردم باشد و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن افراد را به رسمیت بشناسد. با توجه به اصل برابری و آزادی افراد در یک جامعه دموکراتیک، پذیرفته نیست که افرادی به خود اجازه دهند بدون رضایت مردم بر آن ها حکم برانند. این مساله از مهمترین مکانیسم های تحقق حق تعیین سرنوشت شهروندان از طریق مشارکت در فرایند توسعه است.

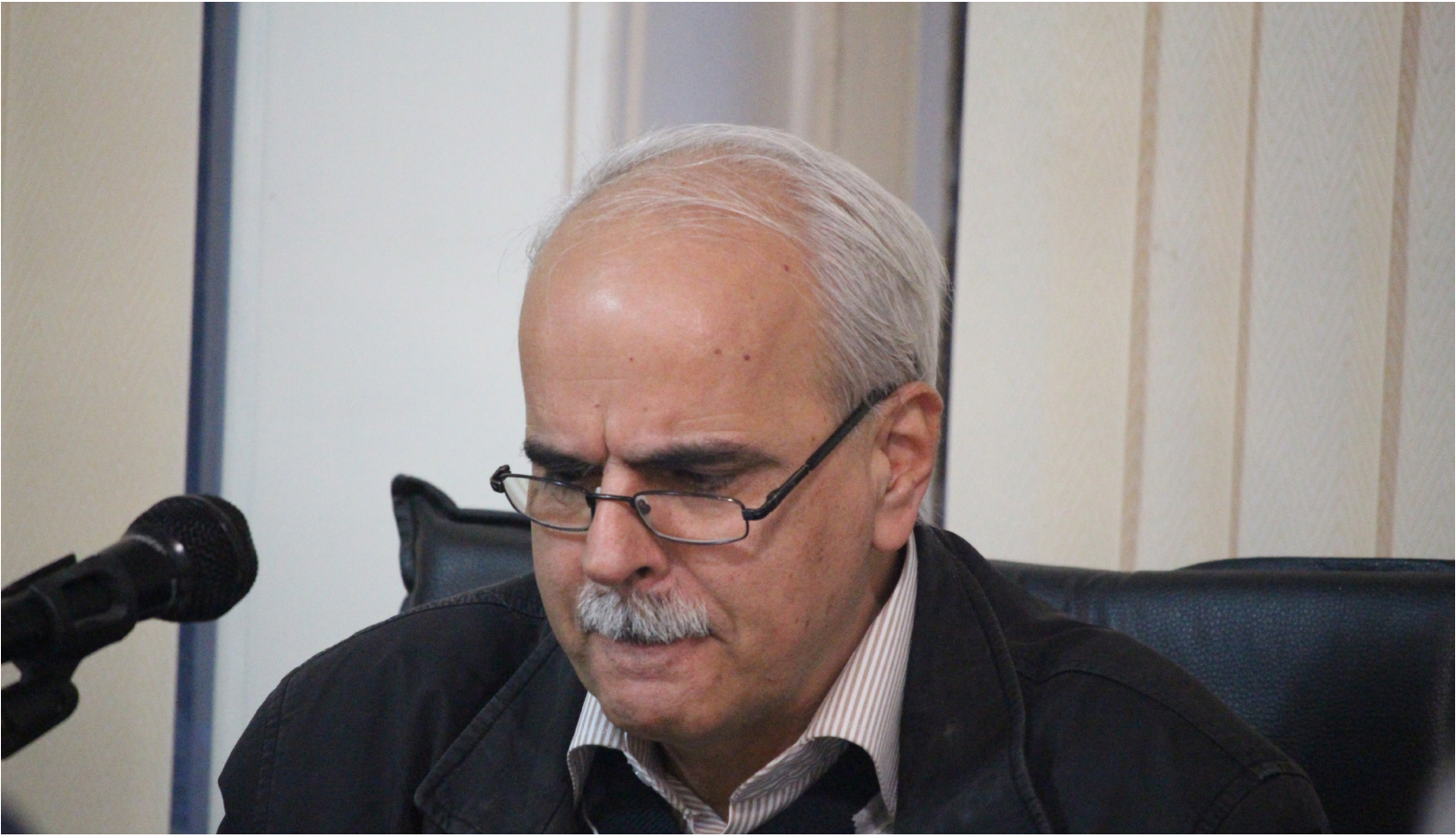
برای تحقق این امر لازم است در یک کشور متمرکزگرا سیاست هایی مثل واژگون سازی، تمرکززدایی و نیز توانمندسازی افراد انجام شود. مثلا در واژگون سازی باید اولویت های فقرا و محرومان جامعه در جایگاه نخست قرار بگیرد. به این معنا که برنامه های توسعه در شهرها و روستاها از جنبه نمایشی خود خارج شود و مستقیما با مردم به گفتگو و مذاکره بپردازد. چرا که وجود ثروت و قدرت در مرکز قدرت همواره سبب شده است که تحصیل کرده ها و ثروتمندان به سمت مرکز قدرت متمایل شوند و در نتیجه باقی افراد جامعه به سمت محرومیت رانده شوند. بنابراین اولویت باید به این افراد داده شود.

مورد مهم دیگر تمرکززدایی است. تمرکززدایی به معنی انتقال مسئولیت در امور مدیریت، برنامه ریزی و تخصیص منابع مالی از دولت مرکزی به واحدهای محلی کارگزاران دولتی، مقامات منطقه ای، سازمان های خصوصی و داوطلبی است. کسانی که توسط مردم انتخاب شده اند و مورد تایید آن ها هستند. با تمرکززدایی، مسئولیت و تصمیم گیری در امور توسعه به اجتماعاتی واگذار می شود که این برنامه ها مستقیما بر روی آن ها و شیوه زندگی شان تاثیر می گذارد؛ بیشتر از همه فقرا و اقشار آسیب پذیر جامعه. در واقع اگر مردم به این نتیجه برسند که تنها دریافت کننده منافع احتمالی توسعه نیستند بلکه خود آن ها نیز باید در امور مربوط به جامعه خود تلاش کنند، روند توسعه مثمر ثمر خواهد بود.

مساله دیگر توانمندسازی افراد است. افراد یک جامعه باید به حدی از آگاهی و توانایی عمومی برسند که بتوانند تصمیمات مناسبی برای خود و دیگران بگیرند. توسعه شهر و روستا بدون توانمندسازی مردم در جهت بهبود کیفیت زندگی شان به دست نمی آید. این افراد لازم است به سازوکارهایی مثل تقویت خوداتکایی فردی و جمعی، تقویت توان و اختیار بهره گیری از منابع در اختیارشان مجهز شوند. مردم باید این توانایی را پیدا کنند که نظارت و کنترل بیشتری بر زندگی خود داشته باشند. نتیجه این است که هرگاه مردم در کارها مشارکت داده شوند، مقاومت آن ها در برابر دگرگونی، نوسازی و نوآفرینی به طور چشمگیری کاهش خواهد یافت و رضایت بیشتری نیز از جامعه خود خواهند داشت.

با این حال در بسیاری از کشورها، دولت ها مایلند نشان دهند که مردم در روند توسعه کشور حضور فعالانه دارند اما مشارکت مردمی دارای سطوح مختلفی است که از پایینترین سطح مداخله مردم که تنها صوری است شروع می شود تا بالاترین سطح یعنی برانگیختگی داوطلبانه اعضا را دربرمی گیرد. در سطح مشارکت صوری تنها تظاهر به مشارکت می شود. مثلا نمایندگانی در هیات های رسمی، امور را برعهده می گیرند بدون این که این افراد از طرف مردم انتخاب شده باشند. پس از آن مشارکت، انفعالی است که در آن تنها به مردم اطلاع داده می شود که چه چیزی انجام خواهد شد. سطح بالاتر اطلاع دهی و مشورت کردن با مردم جهت تعیین نیازها و اولویت های آن ها است اما با این حال هیچ قدرت تصمیم گیری به مردم داده نمی شود. سطح بعدی مشارکت به خاطر انگیزه های مادی است که در آن مردم تنها در مقابل دریافت پول، غذا یا منافع مالی دیگری کارشان را عرضه می کنند. دیگری مشارکت عملکردی است. یعنی مردم بعد از این که تصمیمات مهم از سوی نهاد خارجی گرفته شد برای تحقق اهداف تعیین شده مشارکت می کنند. سطح دیگر مشارکت تعاملی است. به این معنی که مبتکر پروژه یک نهاد خارجی است ولی در ارتباط با مردم محلی فعالیت می کند و مردم در تحلیل مسائل، تدوین برنامه های اجرایی و تشکیل نهادهای اجرایی و مدیریتی مشارکت دارند. در بالاترین سطح، مشارکت خودانگیخته است. جایی که مردم خود مبتکر پروژه هستند و در جهت استفاده بهتر از منابع و کمک های فنی با نهادهای دیگر تماس می گیرند اما مردم کنترل منابع پروژه را همچنان در دست خود دارند.

سیاست های توسعه پایدار در ایران تاکنون عملا ناموفق بوده و این امر منجر به گسترش شدید فقر و محرومیت در نواحی مختلف این کشور شده است. سیاست ها اغلب از بالا به پایین به مردم تزریق می شود و عملا قالب های مردمی چون انجمن ها، احزاب و سندیکاها در معرض نابودی قرار گرفته اند. به این ترتیب سهیم شدن مردم در منابع قدرت ناممکن بوده است. علاوه بر این افراد قادر به تصمیم گیری و انتخاب آزادانه افراد منتخبشان نیستند تا پل ارتباطی آن ها با حاکمیت باشند. حتی مناطقی که دارای پتانسیل های خوبی بوده اند در زمره توسعه نیافته ترین و محروم ترین مناطق کشور قرار دارند. چرا که به علت عدم تناسب طرح ها با مردم این مناطق، غیربومی بودن دیدگاه های توسعه ای، نادیده گرفتن ظرفیت های محلی توسعه، عملا چرخه محرومیت در مناطق تشدید شده است. از جمله موانع مهم در عدم تحقق مشارکت اجتماعی در ایران، تمرکزگرایی و اقتدار سیاسی، دیوانسالاری و نظام متمرکز اداری است. بنابراین انتقال قدرت به نمایندگان مردم غیرممکن شده است و این مساله با مقاومت حاکمیت روبه رو بوده است. ساختار مدیریت شهری در ایران به علت ویژگی های غیرمشارکتی، نظام مدیریتی متمرکز، برنامه ریزی بالا به پایین، سیاست زدگی امور و عدم ارتباط متقابل میان سطوح مختلف مدیریتی دچار آشفتگی و ناکارآمدی است و نتیجه این وضع گسترش نابرابری در جامعه بوده است. به این ترتیب آن چه که نتیجه مشارکت مردمی است همچون رضایت افراد از شرایط محیطی و زیستی، گرایش مثبت نسبت به حاکمیت، احساس کنترل و نظارت افراد بر زندگی خویش دائما کاهش یافته است و در مقابل، عزت نفس، توانمندی، اعتماد و اهمیت دادن افراد نسبت به بهبود وضعیت خود کاهش یافته است.



گفتگو

■ایران، کشوری با تجربه ناموفق در توسعه؛ در گفتگو با دکتر سعید مدنی



گفتگو از علی کلائی

آینده توسعه در ایران را وخیم و نگران کننده می داند و با ذکر مخاطرات آن می گوید که "اگر تصمیم جدی برای مقابله با این مخاطرات گرفته نشود، راه آینده به سوی توسعه ایران، مسدود خواهد شد". او سعید مدنی قهفرخی، جامعه شناس و پژوهش گر ارشد علوم اجتماعی و استاد دانشگاه در ایران است که سال ها تجربه روزنامه نگاری را هم در کارنامه خود دارد. او از بنیان گذاران نشریه ایران فردا است که بارها طعم و بازداشت و زندان را هم چشیده و مشکلات ناشی از آن را لمس کرده است.

ماهنامه خط صلح با این پژوهش گر ارشد علوم اجتماعی در خصوص توسعه در ایران به گفتگو نشسته و او ضمن تاکید بر توسعه پایدار و توضیح آن، به تجربه ناموفق توسعه در ایران می پردازد و ضمن ذکر شاخص های توسعه، به مشکلات ساختاری اقتصاد ایران در این حوزه اشاره می کند. او تاکید بر لزوم تصمیم جدی برای مقابله با مخاطرات امر توسعه و عدم مسدود شدن راه آینده ایران به سوی آن می گوید که "تحقق چنین راه حلی مستلزم تصمیمی سیاسی برای برون رفت ایران از بحران بنیادین کنونی است".

مشروح گفتگوی ماهنامه خط صلح با دکتر سعید مدنی در ادامه می آید:

■ تعریف شما از توسعه چیست؟ آیا توسعه صرفا مفهومی اقتصادی است؟

تعاریف از توسعه بر حسب گرایش و مکاتب اقتصادی بسیار متنوع و متعدد هستند. اما آن چه از نظر بنده برای توسعه ایران می توان تجویز کرد، توسعه پایدار است. اصطلاح توسعه پایدار به صورت وسیع بعد از گزارش کمیسیون برانتلند تحت عنوان آینده مشترک ما و اجلاس ریو ۱۹۹۲ میلادی، مطرح شد. از آن موقع تاکنون افراد در بحث و جدل هستند که توسعه پایدار چه معنایی دارد و چگونه می توان به آن دست یافت. بعضی آن را توسعه اخلاقی می دانند و برخی بر وجوه اکولوژیکی آن تاکید می کنند. صرف نظر از این تفاوت ها، مفهوم محوری همه آن ها این است که سیستم انسانی یک جزء مهم از اکوسیستم است و در توسعه انسان باید محور قرار گیرد. درباره توسعه پایدار تعاریف متعددی وجود دارد که بعضی از آن ها عبارتند از:

- توسعه پایدار به معنای تلفیق اهداف اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی برای حداکثرسازی رفاه انسان فعلی بدون آسیب به توانایی نسل های آتی جهت برآوردن نیازهایشان، است.

- کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه که برای اولین بار این اصطلاح را ارائه داد، توسعه پایدار را به عنوان توسعه ای تعریف کرد که نیازهای نسل فعلی را بدون ایجاد اشکال در توانایی نسل های آینده در برآوردن احتیاجات خود تامین می کند.

این تعریف دو مفهوم را در بردارد: اول مفهوم نیاز، به ویژه نیازهای اساسی فقرا اولویت درجه یک را دارد؛ و دوم توسعه پایدار در برگیرنده ایده محدودیت هایی است که به وسیله وضعیت اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی تحمیل می شود. این امر به نوبه خود حاکی از آن است که اهداف توسعه پایدار باید در هر کشوری، خاص آن کشور تعریف شود.

■ برای سنجش توسعه در یک کشور باید به چه شاخص هایی مراجعه کرد؟

آمارتیا سن، آزادی را هم ابزار توسعه می داند و هم هدف توسعه و از دیدگاه او جوامع آرمانی و توسعه یافته باید از ویژگی های زیر برخوردار باشد:

۱. آزادی های سیاسی (آزادی در انتخاب حکومت، آزادی در بیان و مطبوعات و ...)؛

۲. امکانات و تسهیلات اقتصادی (امکان استفاده از منابع اقتصادی در تولید یا مولد بودن)؛

۳. فرصت های اجتماعی (برخورداری از آموزش و بهداشت و دیگر نیازهای اساسی)؛

۴. تضمین شفافیت (امکان دسترسی همگان به اطلاعات)؛

۵. نظام حمایتی (وجود شبکه های تأمین اجتماعی برای کمک به مردم در رهایی از فقر و تنگدستی ...). از نظر بنده این ویژگی ها می توانند شاخص های بسیار خوبی برای سنجش توسعه یافتگی محسوب شوند. البته در تکمیل این ملاک ها رویکرد نیز مهم است. برخورداری از ترکیبی از رویکرد های رفاهی، عدالت محور، فقرزدایانه، توانمندسازی، اشتغال محوری می تواند مجموعه ترکیبی از شاخص ها را برای سنجش توسعه یافتگی به دست دهد.

■ روند توسعه در کشورمان را از ابتدا تاکنون، چگونه ارزیابی می کنید؟ فراز و نشیب ها چه بوده اند؟

ایران تقریبا همزمان با اغلب کشورهای جهان، با تدوین و اجرای برنامه های«توسعه» میان مدت عمرانی، در مسیر توسعه گام برداشته، اما هنوز در زمره کشورهای در حال توسعه قرار دارد و این در حالی است که برخی از جوامع، همچون کشورهای آسیای جنوب شرقی که قدمت برنامه ریزی توسعه در آن ها به مراتب کمتر از ایران بوده، از منظر شاخص های توسعه در مراتب بهتری قرار گرفته اند. بنابراین ما همچنان به عنوان یک کشور با تجربه ناموفق در توسعه، طبقه بندی می شویم.

■ در توسعه اقتصادی همواره با شعار توسعه فارغ از نفت روبه رو بوده ایم. اما هرگز این شعار محقق نشده است، دلیلش چیست؟

در ایران همواره نحوه رفتار و عملکرد سیاستمداران در برابر موهبت نفت، مورد سوال بوده است. بر طبق شواهد تاریخی، به طور نسبی خواست و اراده حاکمان ایران زمین از کسب و صرف درآمدهای نفتی، در توسعه و آبادی مشهود است. اما این نگاه ترقی جویانه به شیوه های مختلفی عملیاتی شده است. به عنوان مثال می توان به تفاوت نگاه سیاست محمدرضا پهلوی در بهره گیری از نفت به عنوان ابزار قدرت منطقه ای در اوپک و حتی در صحنه سیاست بین الملل و حرکت پر شتاب در مسیر صنعتی شدن و تلقی زمامداران پس از انقلاب در بهره برداری از نفت به عنوان ابزار سیاست خارجی و سیاست های متفاوت تولید، پس از پیروزی انقلاب اشاره کرد. بازبینی و تأمل در مورد اهداف آن ها با استفاده از آگاهی ها و داده های علمی نوین با هدف آموزندگی و در عین حال رفع موانع امروزی ضروری می نماید. شناخت پارادکس خواست و اراده توسعه طلبی سیاست گزاران ایران زمین در کنار تبیین مشکلات ساختاری ایران مثل بیماری هلندی و غیر مولد بودن اقتصاد و ناکارآمدی و اشتغال و امثال آن است. گرایش دولت های با پشتوانه درآمدهای نفتی برای اعمال سیاست های اقتصادی حمایت گرانه از تولیدات صنعتی و کشاورزی متکی بر فناوری های برون زا در کنار گسترش بخش خدمات منجر به شکل گیری ساختار اقتصادی ایران با هزاران بحران و مشکل منجر شده است. علاوه بر آثار عیان بیکاری و تورم ابتلای مزمن و بلند مدت به بیماری هلندی، وظیفه اساسی دولت در تعریف و تضمین توسعه مخدوش شده است. ایجاد فرصت های شغلی دایمی به علت کاهش ضریب امنیت اقتصادی - اثر ثانوی بیماری هلندی - مرتب سیر نزولی می پیماید. تغییر نگرش از «درآمدی» به «سرمایه ای» در مورد موهبت نفت، آغازی برای تبدیل آثار زیان بخش به آثار سودبخش اقتصاد نفتی است. کاهش تدریجی وابستگی دولت ها به درآمدهای نفتی ایجاد نگاه سرمایه ای به منابع نفتی، ایجاد فرهنگ کار در مقابل فرهنگ رانتی و تقویت شبکه های اجتماعی موجود ضامن ایجاد فرصت های شغلی دایمی به منظور توسعه پایدار اقتصادی باشد.

■ چشم اندازها و آینده توسعه در ایران را چگونه می بینید؟

سه دسته عواملی که آینده توسعه در ایران را بسیار وخیم کرده و به شدت نگران کننده است عبارتند از: نتایج بد کارکردی اجرای سیاست های تعدیل ساختاری و به دنبال آن سیاست های نئولیبرال؛ افزایش بی امان و وقفه ناپذیر فقر و نابرابری؛ و تخریب نگران کننده محیط زیست و منابع طبیعی. اگر تصمیم جدی برای مقابله با این مخاطرات گرفته نشود راه آینده به سوی توسعه ایران مسدود خواهد شد. تحقق چنین راه حلی مستلزم تصمیمی سیاسی برای برون رفت ایران از بحران بنیادین کنونی است.

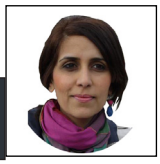
■ با سپاس از وقتی که در اختیار خط صلح گذاشتید.

خط صلح
اهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴



اجتماعی

■ اولویت نخست حکومت در ایران، مصرف است



اعظم بهرامی
فعال محیط زیست

یکی از معدود اصول قانون اساسی که در آن پیرامون محیط زیست صحبت شده، اصل پنجاه قانون اساسی است که بیان می کند: "در جمهوری اسلامی، حفاظت محیط زیست که نسل امروز و نسل های بعد باید درآن حیات اجتماعی رو به رشدی داشته باشند، وظیفه عمومی تلقی می شود. از این رو فعالیت های اقتصادی و غیر آن، که با آلودگی محیط زیست یا تخریب غیر قابل جبران آن ملازمه پیدا کند، ممنوع است". این نزدیکترین مصداق روشن نگاهی به توسعه پایدار است که چهار فاکتور مهم زیر را با خود به ارمغان می آورد.

نگاه به نیازسنجی های نسل آینده، توسعه در ارتباط با طبیعت و تلاش در حفظ محیط زیست و پیشبرد زیستی منطبق با اقلیم، امکان مدیریت بحران و رشد یکسان و همگن در همه حوزه های انسانی و اقتصادی سیاسی.

می توان به طور خلاصه گفت هنوز در حوزه سلامت، آموزش و رشد اجتماعی برای تامین نیازهای نسل آینده راه طولانی در پیش است. از طرفی ما بخش های زیادی از منابع آب و پوشش جنگلی مان را از دست داده ایم و در حال استفاده از تمام منابع نفت و گازمان هستیم، بی آن که از آن در سرمایه گذاری برای حوزه های دیگر مانند انرژی های پاک، توریسم و یا کشاورزی پیشرفته استفاده کنیم. تقریبا همه ایرانیان به نوعی مشکلات مربوط به حوزه محیط زیست را به شکلی در طول سال های اخیر زیسته اند و می دانند که کوچکترین مسئله، مانند بارش چند روز بیشتر ازمیانگین معمول چطور می تواند تبدیل به بحرانی جدی، طولانی و فراگیر شود. همچنین ما درهیچ استانی مستقل از منابع، پتانسیل، جمعیت و وسعتش، به شکل همگن در حوزه های مختلف رشد نکرده ایم. نمونه مشکلات امروز شهرک های حاشیه کلان شهرها، روستاهای خالی از جمعیت و تاثیر عمیق و ماندگار تخریب ناشی از بلایای طبیعی همه نشانه هایی از نادیده گرفتن اهمیت و ایده "توسعه پایدار" در ایران هستند.

رفاه و توسعه عدالت محور

برای سرزمین تا ۷۵ درصد بیابانی و نیمه بیابانی، آب یکی از مهمترین موضوعات است. محققان و کارشناسان بسیاری درحوزه آب و منابع طبیعی در طول سال های اخیر از دولت و مدیران ارشد خواسته اند تا خشکسالی و بحران آب را به رسمیت بشناسند و برای آن برنامه ریزی جدی داشته باشند. به طور مثال، حتی "گری لوییس" نماینده سابق سازمان ملل متحد در ایران، بارها درباره بحران آب در ایران و همین طور در خصوص لزوم تغییر الگوی مصرف و مدیریت بهینه آب، هشدار داد. رئیس مرکز ملی خشکسالی در سازمان هواشناسی، دوسال پیش اعلام کرد که ۷۳ درصد از مساحت ایران در درازمدت با درجات مختلفی از خشکسالی روبرو خواهد شد و آن را عامل تغییرات جدی در زندگی میلیون ها شهروند ایرانی دانست. با آن که تغییر اقلیم و گرمتر شدن کره زمین، پدیده هایی جهانی هستند، وضعیت ایران نسبت به الگوی جهانی موجود در این موارد نیز قابل توجه است به طور مثال، رئیس دفتر توسعه پایدار دانشگاه صنعتی امیرکبیر، با تاکید بر این که ایران به سمت گرمتر شدن هوا و کاهش بارش ها در حرکت است، گفت: "در حالی که در بیشتر کشورهای دنیا تلاش می شود که دمای زمین تا سال ۲۰۳۰ بیشتر از ۱.۵ درجه گرم تر نشود، ایران جزء کشورهایی است که دمای آن تا ۲.۵ درجه گرمتر شده است و به این ترتیب ایران به سمت خشکی بیشتر پیش می رود و باید خود را با شرایط خشکی منطبق کند".

رتبه ایران در شاخص جهانی توسعه پایدار در حوزه محیط زیست و اقلیم در بخش مدیریت آب و کشاورزی، با دید توسعه پایدار و همین طور حوزه سلامت و دسترسی به آب

صبح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

آشامیدنی، در سال ۲۰۱۶ حتی نسبت به سال ۲۰۱۴ نیز به شدت افت کرده بود. به طوری که از رتبه ۴۷ به ۱۰۱ در میان ۱۶۷ کشور حاضر در این سنجش، سقوط کرد. به این ترتیب ارائه طرح هایی جامع، روشن و منطبق با توسعه پایدار برای حل این مشکل، در میان مدت و طولانی مدت بسیار ضروری به نظر می رسد. اما آن چه در واقع روی میز کسب بودجه و موافقت مجلس نشینان قرار گرفت، پروژه های سدسازی و انتقال آب بود که در اغلب آن ها نیز منفعت نیروهای نظامی و اقمار آن ها که به کارهای عمرانی مشغولند، مطرح بود. در ارائه لایحه بودجه سال آینده به مجلس، حسن روحانی رئیس جمهور ایران به صراحت در این مورد صحبت کرد: " مسیر درست اقتصاد کشور؛ در دولت یازدهم و دوازدهم ۳۵ سد، ۲۵ تصفیه خانه و ۶۲ طرح فاضلاب افتتاح شد". این همه در حالی است که سال هاست مسئله فاضلاب شهری در شهرهای جنوب و جنوب غرب کشور، به صورت حل نشده باقی مانده است.

اگر نخواهیم به مفهوم توسعه، مستقل از عمران و سازه محوری و یا تنها منافع اقتصادی و تولید ناخالص ملی، نگاه کنیم مفاهیمی با نگاه و نظر انسانی طرح می شود، که می توان آن را با شاخص رفاه و عدالت اجتماعی و یا حتی در شکلی مدرن تر، توسعه عدالت محور عنوان کرد.

شاخص رفاه

در شاخص رفاه چند فاکتور مهم و اساسی وجود دارد. یکی شاخص کیفیت اقتصادی است که با توجه به باز بودن نظام سرمایه گذاری آن کشور و شاخص های کلان چون ثبات قیمت پول رسمی، میزان حضور هر کشور در بازارهای جهانی و وجود امنیت در جلب و استفاده از سرمایه ملی و بین المللی تعیین می شود؛ در واقع داشتن بهره وری بالا در حوزه رشد اقتصادی. ایران در سال ۲۰۱۶ رتبه ۱۰۳ جهانی و در سال ۲۰۱۹ رتبه ۱۱۰ را در میان ۱۶۷ کشور جهان کسب کرده است، همان طور که واضح است طی سه سال، ۷ رتبه تنزل داشته ایم.

در حوزه امنیت نیز ایران در سال ۲۰۱۶ در رتبه ۱۱۹ و در سال ۲۰۱۹ در رتبه ۱۳۱ جهان قرار داشت. موضوعی که نشان می دهد علی رغم صرف بودجه ای تقریبا معادل ۳۰ درصد کل بودجه کشور، تحت عنوان تحکیم امور نظامی، هنوز هم در سه سال اخیر بیشتر از ۱۰ رتبه به پایین سقوط کرده ایم. با اطمینان می توان گفت بخشی از این فاکتور با سیاست های خارجی ایران در ارتباط است.

بنا به این سنجش، ایران در شاخص آزادی های فردی، بدترین امتیاز ممکن خود در ده سال اخیر یعنی ۱۶۳ میان ۱۶۷ کشور جهان را کسب کرده است. به این ترتیب در بسیاری از فاکتورهای شاخص جهانی رفاه نیز مانند توسعه جهانی، رتبه ایران به شدت تنزل کرده است. اما اگر توسعه نیافتگی را در کمیت درآمد سالانه و عدم رشد اقتصادی بدانیم فاکتورهای انسانی چون قابلیت انسانی، توانمندسازی نیروی کار، توزیع عادلانه درآمدهای نفتی، توسعه سیاسی و سرمایه های انسانی از کارکرد خود، ساقط می شوند.

درست است که یک اقتصاد تک قطبی وابسته به سوخت های فسیلی در شرایط تحریم، می تواند فشارهای اقتصادی شکننده ای را به سیستم اقتصادی هموار کند اما کنار هم گذاشتن سرمایه گذاری های صرف شده برای حفظ منابع انسانی و طبیعی در ایران نشان می دهد که روزگار شرایط سخت صادرات نفتی و یا فروش بالای سوخت های فسیلی، در وضعیت این دو حوزه تغییر چندانی ایجاد نکرده است. امور زیرساختی چون ساخت مدرسه، گسترش راه ها و ناوگان حمل و نقل و یا حوزه های حفاظت محیط زیست، همواره با نقصان بودجه مواجه بوده و حتی از استاندارد منطقه نیز فاصله معناداری داشته است. سرمایه گذاری که در یک بازه زمانی بلند مدت معنا دارد و نمی توان آن را با کلید واژه تحریم، توجیه کرد. در ایران به طور مثال سرانه استاندارد فضای آموزشی در برخی استان ها برای هر دانش آموز حتی کمتر از ۵ متر مربع است و به نقل از رئیس سازمان نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس کشور: "درایران ۱۱ استان زیر خط میانگین فضای آموزشی قراردارند". راه آهن منطقه ای مانند استان سیستان و بلوچستان که برای تنها بندر اقیانوسی ایران یعنی چابهار می توانست بسیار قابل اهمیت باشد، با گذشت بیش از ۹ سال هنوز منتظر بودجه مناسب است.

بنا به طنزی تلخ، استان های ایران در عدم دسترسی به امکانات مناسب، به عدالتی نسبی رسیده اند! و مستقل از نقش هر استان در تولید ناخالص ملی و حتی تولید نفت و گاز که به شکلی مهمترین منبع درآمد کشور است به شکلی نیمه فلج با مشکلات جدی مواجه اند. استان های ایران در حوزه توسعه روستایی، دسترسی به امکانات و خدمات درمان و بهداشت، دسترسی به آب اشامیدنی سالم و پایدار و خدمات حمل و نقل سالم و مناسب در مقایسه با رشد جمعیت، پیشرفتی نداشته اند. سیل می تواند در کرمان با خشکسالی های طولانی و دشت های وسیع همان قدر آسیب رسان باشد که در استان گیلان پوشیده از پوشش گیاهی و نهر و رود برای هدایت آب. روستاهای چهارمحال بختیاری درگیر مسئله کم آبی هستند با در دل داشتن ۱۰ درصد منابع آبهای شیرین ایران و روستاهای سیستان و بلوچستان که در خشکترین منطقه ایران قراردارد هم به خاطر کم آبی یکی پس از دیگری تخلیه می شوند. به این ترتیب ما با موضوع مشکل در سیستم مدیریت و اولویت بندی در تخصیص سرمایه مواجه هستیم. در عین حال که مجموعه حاکم در حال مصرف کردن همه چیز است. از مصرف منابع نفت و گاز گرفته تا جنگل ها و مراتع و حتی دست اندازی به آب های زیر زمینی تجدید ناپذیر. این نگاه حتی در مورد شهروندان به عنوان نیروی انسانی نیز وجود دارد. بسیاری از متخصصین با کمترین درآمد در غیرمرتبط ترین امکان های شغلی مشغول به کار هستند و کارگران اغلب نه آموزش دیده اند نه ایمنی کار در مورد آن ها رعایت می شود و نه ثباتی در حفظ منبع درآمد خود دارند. این فرهنگ مصرف کردن به تمام قسمت های زیرین جامعه نیز سرایت کرده است. از مثال های ساده مصرف انرژی و پلاستیک گرفته تا مصرف مواردی مانند قند و چربی که با سلامت افراد در پیوند است.

نگاه ملی در مورد حفظ آن چه داریم، وجود ندارد. ایده های کوتاه مدت و تامین کننده منافع یک اقلیت از تعیین قوانین گرفته تا تامین اعتبار وجود دارد و نبود دموکراسی و ساز و کارهای زیربنایی یک جامعه آزاد نیز این شرایط را به شدت تسهیل و تسریع کرده است.



عکس از گالری نیل پانتون

■ایدئولوژی توسعه گرایی



امین قضایی
نویسنده و پژوهشگر

ایدئولوژی توسعه گرایی، نیرومندترین محرک و قوام دهنده سیاست و اقتصاد در کشورهای جهان سوم بوده است. به صراحت می توان گفت که در صد سال اخیر، توسعه گرایی، بزرگترین منبع مشروعیت ساختگی برای حکومت های استبدادی در کشورهای رو به توسعه بوده است. توسعه گرایی به سادگی مروج این تصور است که وظیفه اصلی حکومت، توسعه اقتصادی و رفاه شهروندان است. قوانین سخت گیرانه، سرکوب ها، استبداد سیاسی همگی به این بهانه توجیه می شوند که در شرایط کنونی، برای توسعه اقتصادی و فنی سریع، کشور به یک رهبری متمرکز و بوروکراتیک نیاز دارد. در این ایدئولوژی، جامعه مانند یک بنگاه اقتصادی تصور می شود و مردم کارگران و کارمندان آن. تحت مدیریت و فرماندهی رهبران کشور، همگی باید به آبادانی و سازندگی بپردازند و در این راه از خودگذشتگی به خرج دهند. حتی فرزندآوری و تولیدمثل هم با میزان نیاز کشور به نیروی کار جدید کنترل می شود. نهادهای سیاسی انتخاباتی و دموکراتیک، جنبه صوری و ظاهری می یابند و بوروکراسی و فن سالاران در عمل کنترل امور را در دست می گیرند. رشد اقتصادی و پروژه های بزرگ عمرانی، مهمترین شاخص برای پیشرفت و رفاه مردم تصور می شود. سخت کوشی و وجدان کاری، جایگزین ارزش های دموکراتیک مانند آزادی و عدالت می شود. خلاصه، دموکراسی واقعی، در راه توسعه شتابان کشور، یک مانع دست و پا گیر تصور می شود.

توسعه گرایان جامعه را مانند یک بنگاه اقتصادی می بینند که تحت مالکیت حکومت مستبد قرار دارد و مانند هر بنگاه اقتصادی، اولویت به سادگی رشد شرکت و سودآوری بیشتر است. در عرصه بین المللی، کشور در یک مسابقه و رقابت اقتصادی بی امان با سایر کشورها تصور می شود. گویی آن ها از یکدیگر در این رقابت پیشی می گیرند.

متاسفانه بسیاری از مردم، این ایدئولوژی را با شرایط زندگی و معیشتی خود قیاس می کنند و آن را با جان و دل می پذیرند. آن ها تصور می کنند که اگر رفاه شخصی آن ها با میزان کارشان نسبت مستقیم دارد (اگر واقعا داشته باشد)، پس در مورد کشور هم شرایط به همین ترتیب است و مردم هرچه سختکوش تر باشند، به رفاه بیشتری خواهند رسید. از نظر آن ها، مشکل نه فقدان آزادی و برابری، بلکه سوء مدیریت حاکمان و تنبلی و کاهلی مردم است.

در ایران، چه در دوران پهلوی و چه در دوره جمهوری اسلامی، این ایدئولوژی همواره غالب بوده است. دولت رفسنجانی، تلاش می کرد تا سلطه اقتصادی رژیم که در تمامی عرصه های اقتصادی و معیشتی مردم نفوذ می کرد را تحت عنوان سازندگی توجیه کند. احمدی نژاد نیز برنامه اتمی رژیم را با همین گفتمانِ توسعه گرایی، توجیه می کرد. ضدیت با به اصطلاح غرب با این عنوان توجیه می شود که گویی آن ها مانع پیشرفت اقتصادی و

صبح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

خودکفایی ایران می شوند. ایدئولوژی توسعه گرایی (برخلاف ایدئولوژی اسلامی رژیم)، به ندرت مورد نقد اپوزیسیون قرار گرفته است. چه بسا، بسیاری از ایشان با این ایدئولوژی همراهی می کنند.

از نگاهی دیگر، توسعه گرایی، ایدئولوژی یک سرمایه داری بوروکراتیک و سازمان یافته است که در آن از سرمایه داران منفرد و خصوصی که در بازار آزاد با هم رقابت می کنند، خبری نیست. ابتدا دولت و نهادهای بوروکراتیک (یعنی بخشی که به سرمایه داری دولتی معروف است)، کنترل و مدیریت صنایع سنگین و دیگر سکتورهای عمده تولیدی کشور را برعهده می گیرند(برای برخی از افراد جاهل، این یک اقتصاد سوسیالیستی به نظر می آید). به بهانه، مدیریت، آنها مقررات و ضوابطی را تنظیم می کنند که رفته رفته امتیازات و انحصاراتی را در اختیار آنها قرار می دهد. سپس از دل این قشر بوروکرات و حکومتی (که در ایران به اصطلاح «تو دستگاهی» خوانده می شوند)، خانواده ها و مافیاهای اقتصادی سربرمی آورند، یعنی کسانی که به کمک امتیازات و انحصاراتی که دولت در اختیار آنها قرار می دهد، در عرصه های مختلف اقتصاد کشور، تحت عنوان بنگاه های اقتصادی خصوصی ظاهر می شوند. نه تنها سرمایه داران واقعا خصوصی و غیردولتی، امکان هیچ رقابتی با آنها را ندارند بلکه حتی کوچکترین فرصت های کارآفرینی را از مردم عادی می گیرند. مردم به بخش های دست نخورده که در آن از مافیاها خبری نیست، مانند تجارت آنلاین چنگ می اندازند، اما دیر یا زود، این مافیاهای اقتصادی با کمک ممنوعیت و ایجاد مقررات، راه ارتزاق مردم را می بندند و این فرصت ها را نیز قبضه می کند. این فرآیند دقیقا در ایران بعد از جنگ و روسیه بعد از فروپاشی شوروی رخ داد. در امریکای لاتین (از دهه هفتاد به بعد) و ترکیه (به خصوص بعد از رهبری حزب عدالت و توسعه) نیز همین فرآیند قابل مشاهده است.

برای مردم، این داستان بسیار غم انگیز تمام می شود. نسل بعد از انقلاب در ایران، که تصور می کرد با سخت کوشی، کار زیاد و کسب مدارج تحصیلی بالاتر، رفاه خودشان و کشور را بیشتر خواهند کرد، در می یابد که رشد اقتصادی، گسترش شهرنشینی و طرح های عمرانی، برعکس به بدتر شدن شرایط معیشتی او انجامیده است. آنها در می یابند که تحصیلات عالی و تخصص در کار، نه تنها درآمد آنها را افزایش نداده بلکه همچنان بیکار هستند یا مجبور به کار در مشاغل نامربوط به تخصص خود هستند. پیشرفت فن آوری، آنها را از فقر نجات نداده بلکه صرفا فقر مدرن را به آنها تحمیل کرده است. فقری که استرس و فشار روانی کار، ناامنی اقتصادی و بدهکاری، آن را غیرقابل تحمل تر از فقر و محرومیت سنتی می کند. عمران و آبادانی و ساخت مراکز تجاری (یعنی فرآیند gentrification)، به جای دسترسی بهتر مردم به این مراکز و تسهیلات، باعث افزایش قیمت اجاره مسکن شده و به این ترتیب آن ها به حاشیه های شهر رانده شده اند. آنها که پیشتر این مشکلات را به سوء مدیریت نسبت می دادند، اکنون در می یابند که واقعا هیچ ارتباطی بین توسعه عمرانی و فنی کشور و رفاه و شرایط اقتصادی آنها وجود ندارد و چه بسا این ارتباط معکوس است.

ایدئولوژی توسعه گرایی، دود می شود و به هوا می رود، اما فقط به قیمت سالها رنج و مصیبت مردم.

همه اینها چطور شروع شد؟ فقط از همین دلیل ساده که مردم از رابطه حکومت و مردم درک درستی ندارند. آنها نمی فهمند که کشور یک بنگاه اقتصادی نیست و حکومت قرار نیست مدیر و رهبر این شرکت باشد. هدف جامعه، رشد اقتصادی و توسعه فنی و عمرانی نیست. وظیفه حکومت صرفا محافظت از آزادی ها و حقوق مردم در مقابل تعدی یکدیگر با تصویب قوانین، اجرای قوانین و رفع تخلف است. اگر هم مالکیت های اشتراکی (برای مثال جاده و راه ها، و خدمات مربوط به شهرداری)، به افراد یا نهادهایی سپرده می شود، این افراد صرفا متصدی انجام امر هستند و باید وظایف و اختیارات تعریف شده ای داشته باشند. جامعه نیازمند یک رهبری متمرکز برای رسیدن به هدف کلی مانند توسعه نیست. رفاه و پیشرفت جمعی معنا ندارد. جامعه باید شرایط آزادانه و صلح آمیزی بوجود آورد تا هر فردی مطابق تعریف خود از شادمانی و رفاه، در تکاپو برای آن باشد.

طنز اینجاست که ایدئولوژی توسعه گرا در نقاط مختلف جهان، هم در جامه سرمایه داری در آمده و هم سوسیالیسم و در هر دو حالت، آزادی های فردی و سیاسی قربانی شده است. البته این سوسیالیسم چیزی جز سرمایه داری دولتی نیست که در آن دولت، صاحب و مدیر کشور به مثابه یک بنگاه اقتصادی است و به شهروندان تنها به چشم نیروی کار سختکوش و فداکار نگریسته می شوند.

ایدئولوژی توسعه گرا، البته یک عامل مخرب برای توسعه پایدار و اکولوژیک و نیز تشکل ها بوده است. نیاز به رشد سریع و تولید انبوه، کشاورزی صنعتی را لازم آورده است که البته می دانیم تا چه اندازه کشاورزی صنعتی یک عامل مخرب زیست محیطی است و موجب فرسایش و فقیرشدن خاک می شود. رشد سریع شهرنشینی و شهرک سازی ها جهت اسکان طبقه کارگر در حواشی شهر، موجب افت شدید کیفیت زندگی طبقه کارگر شده است. هیچ توسعه ای با ارزش گذاری روی تولید انبوه و رشد اقتصادی، نمی تواند پایدار باشد.

اما واقعا چگونه می توانیم از شر این ایدئولوژی توسعه گرا رها شویم بدون این که حتما لازم باشد عواقب فاجعه بار آن را روی زندگی مردم شاهد باشیم؟ توسعه گرایی میراث شوم سرمایه داری، همواره پشتیبان و توجیه کننده استبداد بوده است. برخلاف نظریه های لیبرالیسم کلاسیک، مردم جهان سوم، هیچ گاه نه یک بازارآزاد و رقابتی را تجربه کرده اند و نه یک تجربه واقعی از جامعه مدنی، جمهوری و نهادهای واقعا دموکراتیک. نیاز به توسعه اقتصادی، عمرانی و فن آورانه سریع و شتابان، سرمایه داری دولتی و مافیایی را به مردم کشورهای جهان سوم تحمیل کرده است. روشنگری در این مورد یک نیاز حیاتی است. توسعه گرایی نباید صرفا یک مفهوم نظری در ادبیات اکادمیک و پژوهشی باشد بلکه باید وارد گفتمان بحث عمومی شود. تا زمانی که مردم جامعه را یک بنگاه اقتصادی تصور کنند، فلسفه وجودی دموکراسی و نهادهای دموکراتیک را درک نخواهند کرد.



گفتگو

■ایدز یک بیماری یا موضوع امنیتی سیاسی در ایران؛ در گفتگو با دکتر کامیار علایی



گفتگو از دلبر توکلی

در برنامه توسعه ملل متحد، پیشگیری از گسترش ایدز، به عنوان چالشی در مقابل توسعه معرفی شده است. میزان توانایی کنترل و نحوه برخورد با این بیماری در هر جامعه ای، شاخصی مهم جهت ارزیابی روند توسعه آن جامعه، خواهد بود. شاخصی که به تنهایی می تواند بازتاب معناداری از ابعاد مختلف توسعه پایدار یعنی میزان توسعه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی باشد. حال این پرسش مطرح است؛ کشور ما ایران، از این لحاظ چه وضعیتی را تجربه می کند؟

در تابستانی که گذشت، روستای "چنار محمودی" در لردگان، در صدر اخبار داخلی قرار گرفت. روستایی که مردم غیر بومی حتی اسمش را هم کمتر شنیده بودند. خبر شیوع ایدز در این روستای کوچک موجب شد تا داستان های ضد و نقیضی پیرامون این خبر منتشر شود. نکته در خور تامل این است که مسئولان وزارت بهداشت به جای اطلاع رسانی و شفاف سازی، در ابتدا این موضوع را کتمان کردند. البته انکار میزان شیوع بیماری ایدز از سوی مسئولین ذی ربط در ایران، امری تازه نیست. این در حالی است که در دنیای امروز، تعریف ایدز از یک ویروس ناشناخته و کشنده، به یک بیماری قابل قابل پیشگیری و درمان تغییر پیدا کرده است. ماهنامه خط صلح، در این خصوص با دکتر "کامیارعلایی" از کارشناسان بین المللی ایدز و مدافعان شناخته شده بهداشت عمومی در جهان، به گفت و گو نشست.

دکتر کامیارعلایی در ابتدای سخنانش در خصوص میزان موفقیت پیشگیری و شیوع بیماری ایدز در جهان گفت: "طی چند سال گذشته از سوی سازمان ملل برای کنترل ایدز در جهان طرحی با نام ۹۰، ۹۰، ۹۰، به اجرا درآمد. در واقع هدف اصلی این طرح این است که ۹۰ درصد افرادی که مبتلا به ایدز هستند از وضعیت خودشان آگاهی داشته باشند و ۹۰ درصد از آن هایی که از وضعیت خود آگاهی دارند، تحت درمان قرار بگیرند و ۹۰ درصد آن هایی که تحت درمان قرار می گیرند، درمان موفقیت آمیزی داشته باشند، به صورتی که ویروس در خون شان غیر قابل ردیابی باشد. طی چند سال گذشته با توجه به تلاش های بین المللی که از طریق صندوق جهانی صورت گرفت، این طرح در کشورهای کمتر توسعه یافته، بسیار موفقیت آمیز بود. به طوری که در این هدف گذاری، برخی از اهداف تا ۸۴ درصد نیز محقق شد".

او در ادامه سخنانش گفت:" در حال حاضر موضوع درمان در راستای پیشگیری، مطرح است، یعنی کسی که درمان موثر (درمان همراه با موفقیت) می شود، ویروسی در خون او دیده نشود. به این ترتیب این بیماری دیگر قابل انتقال نیست. طی سال های گذشته، تمرکز بر روی این موضوع موجب شد تا از انتقال بیماری ایدز از طریق کسی که دچار بیماری و تحت درمان است، کاسته شود".

دکتر علایی در خصوص داروهای موثر در پیشگیری از ابتلاء به ویروس اچ.آی.وی گفت: "داروهای با نام "پیشگیری قبل از تماس" وجود دارد، مصرف این دارو موجب می شود تا افرادی که در خطر ابتلا به بیماری ایدز قرار دارند مانند: افرادی که

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

دارای رفتار پرخطر هستند و در ارتباط جنسی محافظت نشده هستند، همین طور معتادان تزریقی، در طی زمانی که این دارو را مصرف می کنند، به بیماری ایدز مبتلا نمی شوند".

دکتر علایی با اشاره به این که کمبود منابع مالی و انسانی موجب توقف و پیشگیری از بالارفتن آمار ایدز نمی شود، گفت: "درصد بیماران مبتلا به ایدز حتی در کشورهای آفریقایی که با کمبود منابع مالی و انسانی رو به رو هستند، رو به کاهش است. اما در کشورهای خاورمیانه این درصد در حال افزایش است، به طوری که در چند سال گذشته ۵۰ درصد موارد جدید شناسایی شده افزایش پیدا کرده است. این در حالی است که کشورهای خاورمیانه در مقایسه با کشورهای آفریقایی، با کمبود مالی و انسانی کمتری مواجه هستند".

او در ادامه سخنانش با تاکید بر نقش سیاست گذاران هر کشور بر کاهش آمار بیماری ایدز گفت: "در بسیاری از کشورهای جهان از جمله خاورمیانه هنوز بیماری ایدز یک تابو است. بسیاری از افرادی که در این منطقه، دچار بیماری ایدز می شوند از ترس این که مورد قضاوت قرار بگیرند، بیماری شان را کتمان می کنند. حتی سیاست گذاران از سخن گفتن درباره آن طفره می روند و اطلاعات درست به مردم نمی دهند. به طوری که، وقتی این بیماری گزارش می شود، مسئولین و سیاست گذاران نه تنها آمار واقعی را گزارش نمی دهند بلکه می گویند این افراد مبتلا به ایدز خارجی هستند و ما در کشورمان فرد مبتلا به این بیماری نداریم".

این کارشناس جهانی ایدز در خصوص روند رشد و پیشگیری بیماری ایدز در ایران، گفت: "در حال حاضر تمرکز ما بر روی منطقه خاورمیانه است و ایران هم یکی از همین کشورهاست. روند رشد و پیشگیری ایدز در ایران را می توان به سه دوره تقسیم کرد: دوره ریاست جمهوری خاتمی و بین سال های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ میلادی که من و برادرم دکتر آرش علایی در ایران بودیم و به طور جدی برنامه بیماریابی، پیشگیری و آموزش ایدز را دنبال می کردیم. اگر به شاخص ها در آن دوران نگاه کنید، می بینید که درصد بیماریابی افراد مبتلا به ایدز، هر سال نسبت به سال گذشته، رشد داشت. در واقع بیماریابی فعال بود و موجب می شد که تعداد بیشتری از افراد مبتلا به عفونت اچ.آی.وی شناسایی شوند. اما از سال ۲۰۰۵ که احمد نژاد روی کارآمد، نگاه به این موضوع، سیاسی - امنیتی شد، تا جایی که احمدی نژاد مدعی شد که افراد با رفتار پرخطر در کشور نداریم. سیاست گذاری ها به سمتی رفت که برنامه های آموزشی در این خصوص حذف شد، حتی برگزاری مراسم و آگاه سازی در خصوص ایدز را حذف کردند، اما در دوران ریاست جمهوری خاتمی برنامه روز جهانی ایدز برگزار می شد".

او در ادامه گفت: "اگر به شاخص ها نگاه کنید می بینید که بین سال های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۳، درصد شناسایی افراد مبتلا به ایدز به جای افزایش نسبت به سال گذشته، رو به کاهش رفت. در صورتی که تعداد مراکز کلینیک مثلثی، برای شناسایی افراد مبتلا به ایدز بسیار زیاد بود و ما انتظار داشتیم که موارد شناسایی مان فعال باشد و درصد بیشتری از افراد مبتلا به این بیماری را هر سال شناسایی کنیم. روند رو به کاهش شناسایی افراد مبتلا به ایدز موجب شد تا وزارت بهداشت به اشتباه ادعا کرد که در مهار ایدز موفق شده است. در حالی که این ادعا درست نبود، چون درصد بیشتری از افراد زیادی که در معرض خطر بودند از وضعیت خود اطلاعی نداشتند و روند شناسایی افراد مبتلا به ایدز متوقف شده بود. البته انتظار می رفت که در دوران ریاست جمهوری روحانی در سیاست های کلی وزارت بهداشت نسبت به این موضوع اصلاحاتی صورت بگیرد که این طور نشد. در حال حاضر آمار ایدز در بین معتادان تزریقی کاهش پیدا کرده است و شیب آمار افراد مبتلا از این طریق، رو به پایین است و آن ها تحت درمان هایی با متادون یا سرنگ هستند. اما شیب نمودار سایر گروه هایی که در معرض خطر هستند مثل افراد داری رابطه جنسی محافظت نشده، رو به بالا -افزایش- است. اگر به آمارهای اخیر نگاه کنید، تقریبا یک سوم موارد شناسایی شده در بین خانم ها است، در حالی که ۱۰ سال قبل، ۱۰ درصد از موارد شناسایی شده را خانم ها تشکیل داده بودند. از سوی دیگر، یک سوم موارد جدید شناسایی شده از طریق رابطه جنسی دچار ایدز شده اند (که در بعضی موارد تا ۵۰ درصد گزارش شده است). در صورتی که در گذشته این آمار خیلی پایین تر بود. این مسئله حاکی از آن است که روند انتقال عفونت اچ.آی.وی در ایران تغییر پیدا کرده است. در سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ بیشترین راه انتقال ازطریق اعتیاد تزریقی بود این در حالی است که الان این روند به سمت رابطه جنسی محافظت نشده، تغییر پیدا کرده است".

دکتر علایی در پاسخ به این پرسش که چه عواملی موجب شد تا روند انتقال ایدز در ایران از طریق معتادان تزریقی به به سمت رابطه جنسی محافظت نشده تغییر پیدا کند گفت: "می بینیم در برخی کشورهایی که حتی خیلی فقیر هستند، توانستند اچ.آی.وی را به خوبی کنترل کنند، اما هنوز این اتفاق در ایران رخ نداده است. در ایران بیشتر دو بحث اجتماعی- فرهنگی و سیاست گذاری وجود دارد. هنوز در مورد رابطه جنسی سالم در ایران تابو وجود دارد و خانواده ها با فرزندان شان به دو دلیل عمده صحبت نمی کنند. یکی این که خودشان هم آموزش کافی ندیدند و دیگر آن که صحبت کردن در این مورد یک تابو است. لازم به ذکر است که در مورد صحبت کردن در مورد مسائل جنسی از نگاه سیاست گذاران ایرانی یک تناقض وجود دارد، اگر به توضیح المسائل نگاه کنید در مورد جزیی ترین مسائل روابط جنسی به راحتی نوشته شده اما یک کارشناس در برنامه تلویزیونی نمی تواند در این مورد صحبت کند یا مقاله ای بنویسد. این دوگانگی موجب می شود که جوانان برای رابطه جنسی، (بدون هیچ آموزشی در خانواده، مدرسه و محیط) از طریق آزمون و خطا ارتباط ایجاد می کنند و در معرض خطر بیماری های آمیزشی از جمله ایدز قرار می گیرند. نبود آموزش کافی در خصوص چگونگی ایجاد رابطه جنسی بسیار مهم است. با توجه به این که سن ازدواج در ایران بالا رفته است، جوانان برای سال های متمادی در معرض خطر رابطه جنسی محافظت نشده هستند. در دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد، برنامه های آموزشی که در دوران ریاست جمهوری خاتمی بود، مانند آموزش پیشگیری از ایدز در مدارس، یا واحد درسی تنظیم

خانواده در دانشگاه، حذف شد و همچنان تدریس نمی شود. این موضوع موجب شد که با بالا رفتن نسبت ابتلا به عفونت اچ.آی.وی در بین جوانان رو به رو هستیم. وقتی که آموزش در خصوص رابطه جنسی و راه های محافظت و پیشگیری وجود ندارد، کنترل بالا رفتن آمار ایدز در بین جوانان دشوار می شود".

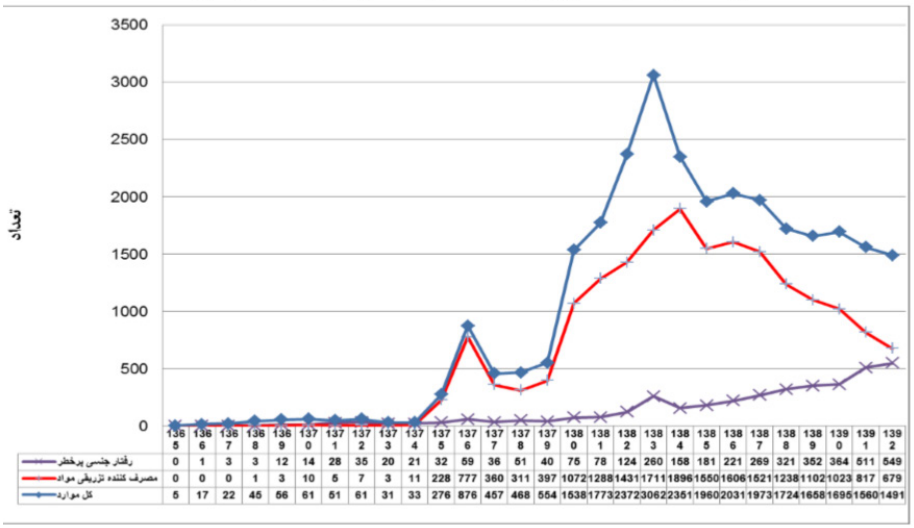
دکتر علایی در خصوص آمار واقعی افراد مبتلا به ایدز در ایران گفت: "در حال حاضر حدود ۴۲ هزار نفر فرد مبتلا به اچ.آی.وی در ایران شناسایی شده است، در صورتی که بر اساس تخمین هایی که خود دولت اذعان دارد این آمار باید حداقل بالای ۶۰ هزار نفر باشند و بر اساس تخمین های ما و سایر کارشناسان مستقل، این میزان در عمل بالای صد هزار نفر مبتلا به اچ.آی.وی است. یعنی هنوز ۶۰ درصد افراد مبتلا به اچ.آی.وی در ایران از وضعیت مبتلا شدن خود آگاهی ندارند".

یکی از مهم ترین راه های پیشگیری از شیوع بیماری ایدز، شناسایی افراد مبتلا و تحت درمان قرار دادن ایران افراد است، بنابراین آمار بالای افرادی که مبتلا به عفونت اچ.آی.وی هستند اما هنوز شناسایی نشده اند نه تنها در روند کنترل و پایین آمدن آمار این بیماری در جامعه کمک نمی کند بله خطر ساز هم هست. دکتر علایی در این خصوص گفت:" در ابتدای صحبتم اشاره داشتم به این که باید ۹۰ درصد از افراد مبتلا نسبت به وضعیت خود اطلاع داشته باشند. بنابراین ما درصد زیادی را داریم که مبتلا هستند اما از وضعیت خود بی خبر هستند و این افراد به طور ناخواسته عفونت را به همسرشان، یا مادر به فرزند خود منتقل می کند. طی ۱۰ سال گذشته درصد کودکانی که از مادران مبتلا به دنیا آمدند ۲۰ برابر شده است و ۵۰ درصد از مادرانی که حامله بودند و مبتلا به عفونت بودند از وضعیت خود آگاهی نداشتند. اگر مادری مبتلا است و در طی دوران بارداری متوجه ابتلاء خود به این بیماری بشود، با داروهایی که وجود دارد می تواند شانس انتقال عفونت به فرزندش را از ۳۵ درصد به زیر یک درصد حتی به صفر کاهش دهد".

دکتر علایی در پاسخ به این پرسش که دلیل اصلی شیوع بیماری ایدز در روستای "چنار محمودی" در لردگان چه بود، گفت:" این یک بحث خیلی مهمی است در واقع، چند کم کاری صورت گرفته است. یکی عدم شفافیت سازی در مورد این مسئله بود. یعنی اگر به اخبار در این خصوص نگاه کنیم، مسئولین وزارت بهداشت در ابتدا گفتند این موضوع حقیقت ندارد، بعد از چند روز اعلام کردند تنها ۳ مورد مشاهده شده است، چند روز بعد ۱۰ مورد را تایید کردند و کمی دیرتر گفتند ۹۰ مورد و تا به امروز بالای ۱۳۰ مورد گزارش شده است. دومین مسئله این است: در روستایی که در سال گذشته فقط یک مورد مبتلا به عفونت اچ.آی.وی گزارش شده بود، در طی شش ماه بالای ۱۰۰ مورد جدید گزارش شد. در صورتی که شیوع بیماری اچ.آی.وی در کشور یک در هزار نفر است، سوال مهم این است که چه عاملی موجب شد تا در یک روستای حدود ۱۹۰۰ نفری، بیش از ۱۲۰ نفر به عفونت اچ.آی.وی مبتلا شوند؟ یعنی شیوع بیش از ۱۰۰ برابری در یک روستا اتفاق افتاده است. در صورتی که مردم این روستا همان رفتارهای منتسب را از قبل هم داشتند، همان رفتاری که در روستاهای همسایه هم هست. این مسئله باعث شد که وزارت بهداشت به جای بررسی و اعلام موضوع، اول آن را کتمان کرد و بعد اطلاعات غلط به مردم بدهد. به عنوان مثال وزیر بهداشت اعلام کرد که دلیل شیوع و همه گیر شدن این بیماری در روستا، استفاده از طریق اعتیاد تزریقی بود، در حالی که بعدا معلوم شد که فقط یک مورد معتاد مبتلا از طریق استفاده از سرنگ آلوده بود، ضمنا ایشان گفتند "از طریق رابطه جنسی نامطلوب" بود، در صورتی که اگر این مسئله صحت داشت، این افراد باید دچار بیماری های آمیزشی دیگری هم می شدند که حداقل ۴ تا ۴۰ برابر شانس انتقال آن ها بیشتر است. اما هیچ مورد بروز همه گیری سایر بیماری های آمیزشی در این روستا گزارش نشده است. این امر موجب انگ به این روستاییان زحمت کش شد به طوری که خیلی از این ها فرزندان شان اجازه رفتن به مدرسه نداشتند و یا این که کسی محصولات شان را نمی خرید".

دکتر علای در ادامه در پاسخ به این پرسش که آیا موارد مشابه دیگری هم در سایر روستاهای ایران مشاهده شده است گفت: "دقیقا، هدف ما از اطلاع رسانی این است که شاید اتفاق مشابهی در جایی صورت گرفته که ما خبر نداریم. تجربیات مشابه در تاجیکستان بود که گزارش شده بود که تعداد زیادی بچه دچار این بیماری شدند که بعدا معلوم شد از یک بیمارستان، آلوده شده بودند. در پاکستان دو سال پیش، در یک مرکز درمانی ۲۰۰ نفر آلوده شده بودند. در هر دو کشور آن را بررسی کردند و عامل شیوع بیماری را شناسایی کردند. اما در ایران مسئله را سیاسی یا امنیتی کردند و درست بررسی نکردند".

تغییرات سهم راه های انتقال از سال 1365 تا سال 1392 براساس داده های سیستم ثبت

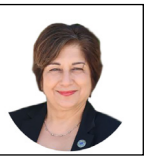


توزیع جنسی موارد شناسایی شده: از مجموع موارد شناسایی شده تا تاریخ 1393/7/1، درصد مردان 88/4٪ و درصد زنان 11/6٪ بوده است. در مقایسه با کل موارد شناسایی شده تاکنون، در سال 1392، هفتاد درصد مبتلایان شناسایی شده، مرد و 30٪ زن بوده اند. این امر نشان دهنده روند افزایشی موارد ابتلا در بین زنان بوده که همزمان با افزایش موارد انتقال از طریق جنسی رخ داده است

نمودار از سایت unaids.org



■ توسعه پایدار انسانی در گرو برابری جنسیتی



الهه امانی
کنشگر کمیسیون زنان سازمان ملل

بحث زنان، برابری جنسیتی و توسعه پایدار یکی از مباحث جدی قرن بیست و یکم است که از حاشیه به مرکز مباحث جهانی گذار نموده است. چگونه می توان از توسعه انسانی، توسعه پایدار، چالش ها و مفاهیم آن واکاوی کرد و اثرات، پتانسیل ها، موانع و راهکارهای زدودن نابرابری های جنسیتی را که فرآیند سیستم پدر/مردسالاری است، مورد توجه قرار نداد. به عبارتی رویکرد توسعه انسانی در گرو رفع نابرابری هایی است که در ابعاد گسترده و عمیق، جامعه بشری را مورد تهدید قرار داده است.

در آستانه دهه سوم قرن بیست و یکم، از یک سو برخی شکاف ها در شاخص های توسعه کم رنگ شده و از سوی دیگر شکاف ها و نابرابری های نوین و عمیق در حال برآمدن است. نابرابری های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و جنسیتی چنان چه پابرجای بماند و یا رشد کند، از اهداف ۱۵ ساله توسعه پایدار که تنها ده سال آن باقی مانده تا سال (۲۰۳۰)، چون اهداف توسعه هزاره در حد امضاهای کم رنگ در پای این اسناد بین المللی باقی خواهد ماند. فراسوی سند چند صد صفحه ای سازمان ملل در مورد اهداف ۱۷ گانه توسعه پایدار، این مفهوم ساده اما وزین قرار دارد که منافع نسل های آینده باید از همان ارزش و توجهی برخوردار باشد که برای نسل های کنونی برخوردار است و با نگاه دقیقتری صاحبان سرمایه و قدرت با تمرکز بر منافع سودجویانه خود، آیندگان را از امکاناتی که برای خود قائلند، محروم نکنند.

این مفهوم را بومیان آمریکا در قالب ضرب المثل، چنین می گویند که "ما دنیا را از اجدادمان به ارث نبرده ایم، بلکه از فرزندانمان وام گرفته ایم".

درک عمیق از توسعه پایدار و رفع نابرابری ها با احترام به حقوق انسانی، شرایط زندگی مطلوب و رفع نیازهای مبرم انسان های محروم سبب می شود با توسعه پایدار و رفع نابرابری ها از جمله نابرابری های جنسیتی، گره زده شود.

هدف شماره ۵ از اهداف کلان توسعه پایدار، برابری جنسیتی است که دربرگیرنده استراتژی های زیر برای تحقق آن است:

- پایان دادن به تمامی اشکال تبعیض علیه زنان
- از میان بردن تمامی اشکال خشونت علیه زنان در حوزه های عمومی و خصوصی از جمله قاچاق انسان، سو استفاده جنسیتی و سایر انواع استثمار
- از میان بردن تمام اقدامات آسیب آفرین از جمله ازدواج کودکان، زود هنگام و اجباری و مثله زنان
- به رسمیت شناختن و بها دادن به فعالیت بدون دستمزد و کار در خانه از طریق ارایه خدمات عمومی، زیرساخت ها و سیاست های حمایت اجتماعی و ارتقای مسئولیت مشترک در خانواده به نحو مقتضی و مناسب شرایط کشورها

صلح خط
اهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

- تضمین مشارکت کامل و موثر زنان و ایجاد فرصت های برابر رهبری در تمامی سطوح تصمیم گیری در زندگی سیاسی، اقتصادی و عمومی
- ایجاد دسترسی همگانی به بهداشت جنسی و حقوق باروری بر اساس "برنامه عمل پکن" و کنفرانس بین المللی جمعیت و توسعه و اسناد تدوین شده درکنفرانس های متعاقب آن
- اجرای اصلاحات با هدف اعطای حقوق برابر به زنان در منابع اقتصادی و همچنین دسترسی به مالکیت و کنترل اراضی و سایر دارایی ها، خدمات ملی و منابع طبیعی مطابق با قوانین ملی
- افزایش استفاده از تکنولوژی توانمند ساز به ویژه تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات با هدف افزایش قدرت زنان
- اتخاذ و تقویت سیاست های معمول و قوانین لازم الاجرا جهت ترویج برابری جنسیتی و توانمند سازی زنان در تمامی سطوح

تحقق اهداف فوق درگرو تدوین سیاست هایی برای رفع نابرابری های جنسیتی است. اما اتخاذ سیاست هایی که زن ستیز بوده از جمله در کشورهایی که افراط گرایان مذهبی در راس قدرت هستند و یا پس گرفتن دستاوردهای حائز اهمیتِ مبارزات زنان در برخی از کشورها از جمله آمریکا، نابرابری های جنسیتی را دامن می زند. همان طور که تکامل و اثرات بحران محیط زیست و سمت گیری های تبعیض آمیز تکنولوژی اطلاعاتی و امنیت در فضای مجازی تاثیرات مستقیمی در شکل گیری نابرابری های اجتماعی، آزادی و امنیت و توسعه پایدار دارند، عدم مقابله با سیاست هایی که نابرابری های جنسیتی و زن ستیزی را ترویج و تعمیق می کند، هزینه های سنگین و مخاطره باری برای نه تنها نسل کنونی بلکه نسل های آینده در بر دارد.

نابرابری ها، خصوصا نابرابری های جنسیتی یکی از موانع جدی توسعه پایدار بوده، انسجام اجتماعی، اعتماد مردم و شهروندان را به دولت و نهاد های آن تضعیف می کند. اقتصاد را از توان و پتانسیل نیمی از جامعه بی بهره می کند و از نقش آفرینی موثر نیروی اجتماعی زنان جامعه را بی بهره می سازد.

گزارش سازمان ملل در مورد توسعه انسانی که در سال ۲۰۱۹ انتشار یافته، فراسوی شاخص های شناخته شده توسعه از جمله درآمد، فراسوی نابرابری های موجود در کشورهای جهان تهیه شده است. آینده نگر است و آهنگ رشد نابرابری های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و جنسیتی را با شاخص هایی که بتواند در چالش های توسعه پایدار پرتو افکند، تهیه شده از جمله دو شاخص جدید جنسیتی که تصویر روشن تری از پیش برای تحقق اهداف توسعه پایدار ارائه می دهد.

این گزارش بر اهمیت سیاست هایی که اتخاذ می شده، تاکید دارد. چرخه مناسبات قدرت، تمرکز ثروت در دست بخش کوچکی از جامعه، سیاست های نئولیبرال که نابرابری های اقتصادی را بازتولید کرده و شکاف آن را تعمیق می بخشد. سیاست هایی که هدف مهندسی جنسیتی جامعه تعمیق شکاف جنسیتی را دارد. این سیاست ها سبب می شود تا بدنه جامعه در برابر تعمیق شکاف ها، نابرابری ها، و تبعیض ها واکنش نشان داده و این خود چرخه خشونت، کنترل و نقض حقوق شهروندان را بازتولید کرده و این چرخه شوم هرچه بیشتر به سوی اقتدار خشونت بار برای تداوم سلطه سیاسی گرایش پیدا می کند.

در مطالعات توسعه پایدار، دو شاخص نوین جنسیتی ارایه داده شده است.

۱ - شاخص توسعه جنسیتی(GDI): این شاخص در سال ۲۰۱۴ یعنی یک سال قبل از آغاز اهداف توسعه پایدار در سال ۲۰۱۵ ارایه داده شد. این شاخص، توسعه انسانی را مورد تقسیم جنسیتی قرار داده تا شکاف های توسعه انسانی بین زنان و مردان برجسته شود.

شاخص توسعه جنسیتی در سه حوزه سلامت، آموزش و کنترل منابع اقتصادی، توسعه انسانی را مورد بررسی جنسیتی قرار می دهد.

در این مبحث است که ارزش و اهمیت "برابری جنسیتی" در مقابل "انعطاف و یا عدالت جنسیتی" نمودار می شود. مفهموم انصاف و عدالت جنسیتی در زدودن نابرابری های جنسی در بسیاری از موارد به بازتولید نابرابری های جنسیتی می انجامد. مفهوم عدالت در حقیقت سبب می شود که صاحبان قدرت سیاسی و اقتصادی بر اساس تعبیرهای فردی و گروهی خود که تکیه بر ارزش های سیستم پدر/مردسالاری داشته آگاهانه و یا نا آگاهانه در صدد حفظ مناسبات قدرت جنسیتی سیاست هایی، تدوین کنند.

در حالی که مفهوم برابری، مفهومی روشن و غیر قابل تفسیر و فارغ از انگاره های ذهنی، فردی و گروهی هستند.

۲ - شاخص نابرابری های جنسیتی(GII): در سال ۲۰۱۰ شاخص نابرابری های جنسیتی معرفی شد که نشان دهنده نابرابری های جنسیتی در سه بعد بهداشت باروری، توانمند سازی و فعالیت های اقتصادی است. بهداشت باروری با داده های مرگ و میر مادران در حین زایمان، نرخ باروری در نوجوانان، توانمند سازی با داده های نرخ حضور زنان در پارلمان و سهم کرسی هایی که به زنان تعلق دارد و فعالیت های اقتصادی با میزان مشارکت زنان در بازار کار برآورد می شود.

در سال ۲۰۱۸ شاخص جنسیتی ۱۶۶ کشور مورد بررسی قرار گرفت. متوسط درآمد که یکی از شاخص های توسعه انسانی است، در ایران برای زنان ۸۵۹۰ و برای مردان ۳۰۲۵۰ برآورد شده که شکاف بین آن گویای نابرابری های اقتصادی

کلان جنسیتی است. در زمینه شاخص نابرابری جنسیتی، ایران در رده ۱۱۸ از ۱۶۲ کشور قرار دارد. از حوزه های مورد توجه شاخص برابری جنسیتی سال ۲۰۱۸، در ایران ۵.۹ درصد کرسی های پارلمان به زنان تعلق دارد و ۴/۶۷ درصد زنان در مقایسه با ۷۲ درصد مردان دوره متوسطه را به پایان رسانده اند. در زمینه بهداشت بارداری از هر ۱۰۰ هزار زن، ۲۵ نفر جان خود را در حین زایمان از دست می دهند. زایمان نوجوانان بین سنین ۱۵ الی ۱۹سالگی "سازمان ملل تا ۱۸ سالگی را کودک حساب می کند"، برای هر هزار نفر ۴۰/۶ نفر است و در زمینه مشارکت اقتصادی زنان در مقابل ۷۱/۲ درصد مردان، ۱۶/۸ درصد زنان مشارکت اقتصادی دارند. آمارهای فوق حاکی از آن است که در دو شاخص جنسیتی برابری و توسعه زنان با چالش های جدی در ایران مواجه است. این چالش ها فرایند عدم خواست سیاسی در زمینه زدودن نابرابری ها و تفکرات دین مدارانه صاحبان قدرت است که اساسا مفهوم "عدالت جنسیتی" واژه برگزیده آنان در مقابل "برابری جنسیتی" است.



برابری جنسیتی یا عدالت جنسیتی

۱۸ دسامبر ۲۰۱۹، چهل سال از تصویب کنوانسیون رفع هرگونه تبعیضی علیه زنان "CEDAW"یا "سیدا" می گذرد. این سند مهم بین المللی که "اعلامیه حقوق زنان" نیز نامیده شده است، مفهومی از برابری جنسیتی را ارائه می دهد که عمیق و گسترده است. مفهوم برابری مستمر در "سیدا" مفهومی فراسوی "فرصت های برابر" و یا "برابری رسمی و قانونی" است.

اگر مفهوم برابری به دادن فرصت های مناسب به زنان، تقلیل و محدود شود هیچ ضمانتی وجود ندارد که در زمینه زنان به دلیل نابرابری هایی که در جای جای جامعه قرار دارد، بتوانند از این فرصت های برابر بهره جویند.

در ماده ۲ کنوانسیون "سیدا" دولت ها وظیفه دارند تا از یک سو قوانین برابر (برابری رسمی) را تدوین نمایند و از سوی دیگر تضمین کنند که سازوکارهای مبانی برابری را فراهم آورند که برابری محقق شود. در این کنوانسیون، تبعیض در واقع در برگیرنده هرگونه رفتاری است که بر زندگی مطلوب و لذت زنان از حقوق انسانی آنان، در تمام حوزه ها سایه بیفکند. مفهوم "عدالت جنسیتی" دربرگیرنده آن است که هر فردی بر اساس نیازهایش در زمینه برخورداری از منابع و ثروت های اجتماعی، مشارکت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ، برخورداری از فضای عمومی جامعه بهره مند شود. این مفهوم تحت این پیش فرض است که زنان شایسته برابری با مردان نیستند و رفتارها و سیاست هایی که برابری آنان را اولویت بخشد، نمی تواند در دستور کار قرار گیرد.

از این روست که امروزه پس از گذشت ۴ دهه از تصویب کنوانسیون جهانی سیدا، ایران در زمره ۶ کشور سودان، سومالی، پائلو، تونگا و آمریکاست که توافق نامه سیدا را تصویب نکرده است. آمریکا تنها کشوری است که سیدا را امضا کرده اما آن را تصویب نکرده است. بحث برابری جنسیتی در مقابل عدالت جنسیتی یکی از داغ ترین مباحث در چهارمین کنفرانس جهانی زنان در پکن بود به طوری که در سال های ۱۹۹۴ – ۱۹۹۵، عمده بحث در تدوین سند کنفرانس پکن تحت عنوان " برنامه عمل پکن" همین موضوع بود. برخی از کشورهای اکثریت مسلمان، واتیکان و چند کشور در آمریکای لاتین که بسیار متاثر از سیاست های واتیکان بودند، درمورد کاربرد واژه "برابری جنسیتی" در سند ۱۳۱ صفحه ای پکن مقاومت بسیار نشان دادند و خواستار جایگزین کردن آن با "عدالت جنسیتی" بودند. موضع آنان این بود که زنان و مردان نمی توانند برابر ارزش گذاری شوند و کاربرد "برابری" مسئولیت های خدادادی و غیرقابل تغییر مردان را به مثابه کسانی که در موقعیت فرادست قرار دارند تا از زنان فرودست حمایت اقتصادی کرده و آنان را رهبری کنند، نادیده می گیرد. مفهوم عدالت جنسیتی در واقع حاوی نگرشی مردانه نسبت به زنان است که به صورت ضمنی بیان می کند که مردان می توانند بر اساس و متناسب با نیاز آن گونه که آن ها تعریف می کنند، به زنان حقوق اجتماعی و انسانی اعطاء نمایند.

در واقع مفهوم عدالت نمی تواند استاندارد باشد و نمی تواند هدف باشد زیرا ذهنی و بر اساس باورها و ارزش های افراد است و هر فردی می تواند آن را به گونه ای تعریف کند. در واقع "نیاز"، به خودی خود سیاسی و محور ارزشی است. سند پکن که یکی ازمترقی ترین توافق نامه های جهانی درمورد زنان است، واژه برابری جنسیتی را سرانجام در متن تاکید نمود.

اگر "برابری جنسیتی" هدف است، عدالت جنسیتی تنها می تواند وسیله ای برای رسیدن به این هدف تلقی شود و عاملیت بخشی به زنان، محور توسعه پایدار است.

پانوشت:

برای مطالعه بیشتر می توان به یادداشت های تکنیکال سایت hdr.undp.org و همچنین سایت www.sdgfund.org مراجعه کرد.



معدن الماس، کنگو؛ عکس از سایت تایم

حقوقی

■ ابعاد حقوقی مالکیت بر منابع سرزمینی، ناظر به بحث توسعه در ایران



مهران مصدق نیا
حقوقدان

حاکمیت دولت ها در حقوق بین الملل به رغم وجود برخی دیدگاه های بحث برانگیز، اصطلاح شناخته شده ای است و عمری بـه بلنـدای عمـر دولـت دارد یکـی از جلـوه هـای ایـن حاکمیـت، صلاحیت انحصاری دولت ها در بهره برداری از منابع طبیعی واقـع در قلمـرو آن هـا اعـم از خـشکی، دریایی و فضای بالای کشور و به تبع آن بازداشتن دولت های دیگر از اسـتفاده از آن منـابع بـدون رضایت دولت اخیر است. هر دولتی تلاش دارد تا به بهترین شیوه ممکن از این منابع بهـره بـرداری کرده و عواید حاصل از آن را برای توسعه و بهبود زندگی شهروندان خود به کار بگیرد. ما در این مقاله سعی بر آن داریم به بررسی ابعاد حقوقی مالکیت و حاکمیت دولت بر منابع سرزمینی ناظر به بحث توسعه در ایران بپردازیم.

فصل اول: بررسی حقوقی مفهوم مالکیت و حاکمیت بر منابع سرزمینی

مبحث اول: مالکیت سرزمینی

مالکیت رابطه ای است میان شخص (حقیقی یا حقوقی) با مال، به گونه ای که این رابطه موجب منع دیگران از استفاده از این مال شود به بیان دیگر، مالکیت به معنی نوعی رابطه بین اشخاص و اموال است که باعث می شود سایر اشـخاص حـق اسـتفاده از آن مـال را نداشـته باشـند. در تحلیل مالکیت گفته شده است: مالکیت کامل ترین حقی است که انسان می تواند بر مالی داشته باشد و مالک می تواند با هر شیوه که مایل باشد یا هـر انگیـزه ای کـه دارد از عـین مـال خـود بهره مند شود یا آن را بی استفاده قرار دهد، مفهوم و اوصاف مالکیت همیـشه در تغییـر اسـت و به ویژه در قرن نوزدهم و بیستم با پیشرفت فکر ملی شدن اموال و صنایع، حدود مالکیت فردی دگرگون شده و حقوق افراد در برابر قوای عمومی محدود شـده اسـت.

امـا از آن جـا کـه ایـن اوصاف را به منزله اصل باید پذیرفت، مالکیت را می توان این گونه تعریف کرد: مالکیت حقی است دائمی، که به موجب آن شخص می توانـد در حـدود قـوانین، تـصرف در مالی را به خود اختصاص دهد و از تمام منافع آن اسـتفاده کند.

مبحث دوم: حاکمیت بر منابع سرزمینی

در بیـشتر کـشورها منـابع طبیعـی و ملـی در اختیـار دولـت اسـت. حکومـت تحـت شـرایط خاصی اجازه بهره برداری و

صلاح حق
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

تصرف در آن ها را به اشخاص واگذار می کند یکی از جلوه های حاکمیت، صلاحیت انحصاری دولت ها در بهره برداری از این منابع بدون دخالت دولت دیگر و به تبع آن، بازداشتن دولت های دیگر از آن است اما در معدود کشورهایی چنین ادعایی وجود ندارد و این امر ناشی از نقشی است که دولت برای خود در چگونگی تصرف قائل است در عین حال، برای جلوگیری از اسراف مادی آن ها، به طرق گوناگون بر آن ها نظارت می کند. اما در حقوق بین الملل که تابعان آن دولت ها هستند، هر دولت تلاش می کند که حاکمیت خود را بر منابع طبیعی موجود در قلمرو خود اعمال کند، از آن ها برای توسعه اقتصادی و اجتماعی مردم خود بهره برداری کند و از دخالت دولت های دیگر در تمامیت ارضی خود جلوگیری کند، در این راستا کشورها همواره تلاش می کنند بر قراردادهایی که در ارتباط با بهره برداری از این منابع استفاده می شود نظارت دقیق داشته باشند و در ایجاد ساختاری مناسب برای حفظ حاکمیت خود بر این قراردادها می کوشند.

فصل دوم: بررسی نظام مالکیت بر منابع مشترک سرزمینی در چارچوب قوانین

مبحث اول: بررسی تاریخی و حقوقی نظام مالکیت عمومی

از لحاظ تاریخی، وضعیت مالکیت منابع معدنی در دوره قاجار این گونه قابل تبیین است که با توجه به امتیازات بی شماری که در دوره ناصرالدین شاه و پسر وی به بیگانگان به ویژه امتیاز نفتی دارسی داده شد، نظام مالکیت منابع معدنی مبتنی بر این نظریه بوده است که مالکیت منابع سرزمینی متعلق به شخص پادشاه و حاکم بوده است. اما قانون اساسی مشروطیت در خصوص مالکیت منابع معدنی، مقررهٔ خاصی نداشت اما از اصل ۲۴ این قانون استنباط می شود که تفکر مبتنی بر نظریه رگیلین همان نظریه ای که منابع سرزمینی را متعلق به شخص حاکم می داند، که در این قانون مستتر است. خلأ قانونی در زمینهٔ مالکیت منابع معدنی با تصویب قانون مدنی در سال ۱۳۰۷ برطرف شد؛ زیرا به موجب مادهٔ ۱۶۱ قانون مزبور، نظام مالکیت خصوصی بر منابع معدنی توسط قانون گذار به رسمیت شناخته شد، نظام مالکیت منابع معدنی، یک دهه بعد از وضع قانون مدنی دستخوش دگرگونی شد. مجلس قانون گذاری ایران در سال ۱۳۱۷، نخستین قانون معدن ایران را وضع کرد که مادهٔ ۲ آن بر اصل تبعیت مالکیت معدن از مالکیت ملک تأکید داشت اما استخراج معادن نفت و مواد نفتی و سنگ های قیمتی، به موجب مادهٔ ۳ قانون در انحصار دولت قرار گرفت. در بازنگری قانون معادن در سال ۱۳۳۱، منابع معدنی به ۳ طبقه تقسیم شدند و قلمرو مالکیت خصوصی در معادن، به طبقهٔ اول، یعنی مواد معدنی که معمولاً به مصرف کارهای ساختمانی می رسد، محدود شد. بند ج این قانون اظهار می کرد که معادن طبقهٔ سوم منابع نفتی و رادیو اکتیو مطلقاً متعلق به دولت است. نظام قانونی ایران در سال ۱۳۳۶، شاهد پیدایش نخستین قانون نفت بود ولی قانون موصوف فاقد هر گونه مقرره در زمینهٔ مالکیت منابع نفتی بود. ضعف موجود در این قانون در سال ۱۳۵۳ جبران شد؛ چرا که به موجب بند یک ماده ۳ قانون نفت ۱۳۵۳، سرانجام مالکیت عمومی بر منابع نفتی ایران به رسمیت شناخته شد. انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ باعث شد تا نگرش اسلامی بر مالکیت منابع معدنی حاکم شود. اصل ۴۵ قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸، معادن را در شمار اَنفال و ثروت های عمومی قرار داد که در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آن ها عمل کند. با توجه به مفاد اصل ۴۵ قانون اساسی و مادهٔ ۲ قانون نفت، می توان گفت که نظام مالکیت عمومی بر منابع نفتی که به موجب قانون نفت سال ۱۳۵۳ در صنعت نفت ایران نمود یافته بود، بعد از انقلاب اسلامی نیز تاکنون تداوم داشته است؛ با این تفاوت که مالکیت عمومی بعد از انقلاب در لباس فقهی در صنعت نفت اعمال شده است. مبانی فکری چنین برداشتی در این دلایل خلاصه می شود که: اولا، همچنان که قانون گذار حکم کرده، منابع نفتی در اختیار حکومت اسلامی است و عبارت در اختیار، ظهور در مالکیت ندارد، بلکه برعکس، نشانهٔ این امر است که مالکیت منابع نفتی متعلق به دیگری است، ثانیا همراه شدن عبارت ثروت های عمومی با واژه اَنفال در متون قانونی فوق، اَماره و قرینهٔ محکمی بر عمومی بودن مالکیت منابع سرزمینی در ایران دارد .

بخش اول: بررسی رژیم حقوقی بر منابع مشترک سرزمینی

در مواردی که یکی از منابع مشترک سرزمینی در مناطقی کشف شود یا احتمال کشف آن برود و دو دولت نسبت به آن مناطق اختلافات مرزی داشته باشند، یکی از گزینه های مناسب برای دو کشور به منظور بهره برداری از منابع موجود در آن منطقه تا قبل از دستیابی به موافقت نامه تحدید حدود مرزی، استفاده از تاسیس موافقت نامه توسعه مشترک منطقه است، این نوع موافقت نامه ها ممکن است ندرتا در مواقعی که مرزهای دو کشور تحدید حدود شده اند، نیز برای بهره برداری از برخی منابع طبیعی و از جمله هیدروکربن های واقع در منطقه مورد نظر، منعقد شوند. به این ترتیب می توان تاسیس فوق را چنین تعریف کرد: همکاری بین دولت ها در خصوص اکتشاف و بهره برداری از برخی مخازن، میادین یا توده منابع غیر جاندار که در تقاطع مرز دو کشور گسترده شده اند یا در منطقه ای با ادعاهای تداخل مرزی قرار دارند.

اما فراموش نکنیم که بر اساس منشور سازمان ملل متحد و عهدنامه ۱۹۸۲حقوق دریاها و همچنین اصول عرفی بین المللی، توسل دولت ها به اقدامات یک جانبه در خصوص بهره برداری از میادین مشترک

منع شده است. دولت ها باید با توجه به مختصات میادین مشترک (از این منظر که خطوط مرزی از آن عبور کرده باشد یا این که کشورهای ساحلی مجاور آن بوده و خطوط مرزی از آن عبور نکرده باشد) به همکاری با یکدیگر اقدام کرده و از انجام اعمال خودسرانه و یک سویه اجتناب کنند، چراکه بر اساس منشور سازمان ملل متحد کشورها حتی در صورت تعارض در منافع، از اعمال یک جانبه منع شده اند و همچنین بر اساس کنوانسیون حقوق دریاها، دولت ها ملزم هستند از انجام اقداماتی که توافق احتمالی در آینده را مخدوش می کند اجتناب نمایند. طبق حقوق بین الملل عرفی نیز، کشورهای مجاور یک میدان مشترک از اعمال یک جانبه در میادین مشترک منع شده اند. نظر به این که رقابت نا به جای کشورهای مجاور میادین مشترک نفت و گاز، سبب آسیب مخزن می شود، دولت ها باید تا حد امکان از اقدامات رقابتی اجتناب کرده و در بهره برداری از این میادین حفظ یک پارچگی مخزن را جزء اهداف اصلی خود قرار داده و به صورت حقیقی به دنبال حصول توافق با طرف مقابل باشند. حتی اگر طبق دلایلی دستیابی به چنین توافقی ممکن نشد کشورها همچنان به پایبندی به مقررات زیست محیطی ملزم هستند تا اختلافات خود را به شکل مسالمت آمیز حل کنند.

صلح خط
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، دی ۱۳۹۸
شماره ۱۰۴

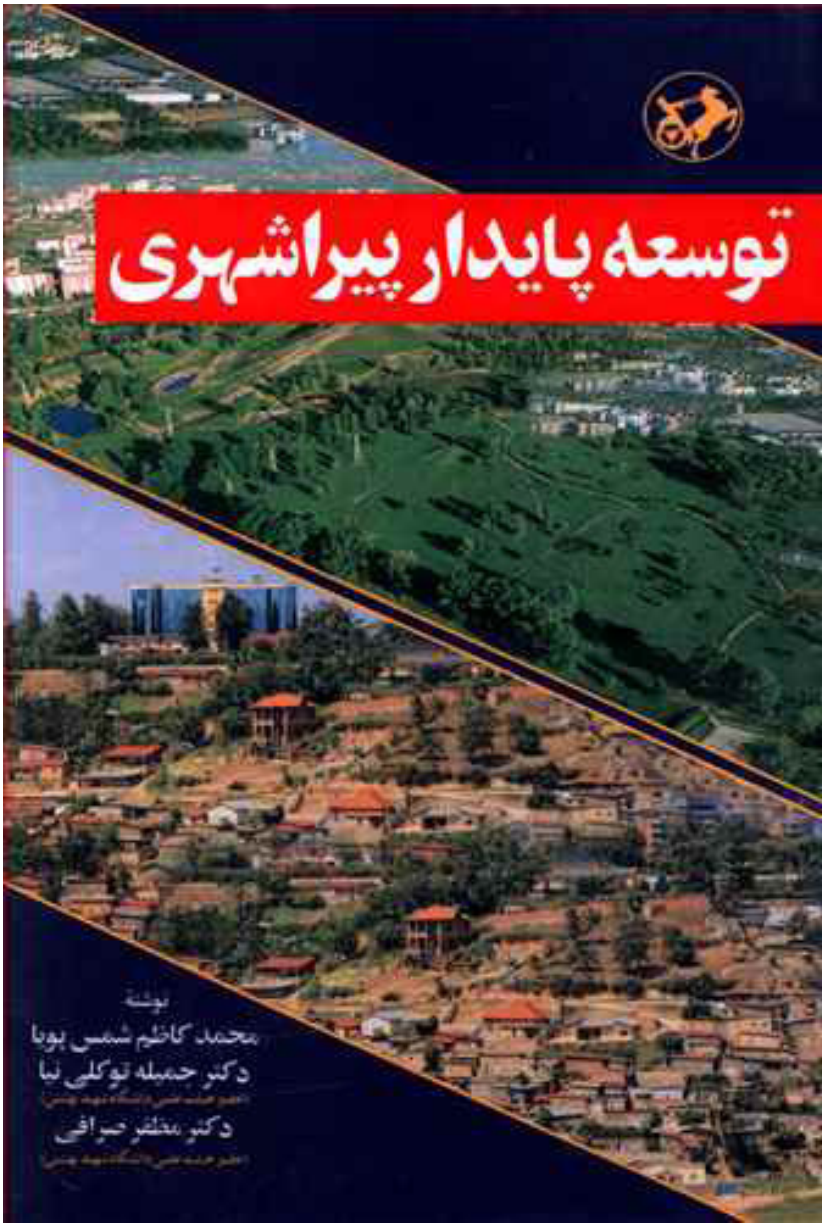
نتیجه گیری

با توجه به نیاز روزافزون کشورها به بهره برداری از منابع سرزمینی اعم از فسیلی، انرژی های نو و هسته ای، مباحثی جدید در باب حقوق و مسئولیت کشورها در مسیر توسعه و حوزه چگونگی بهره برداری از منابع طرح شده است که نیاز به مطالعات و تحقیقات گسترده علمی دارد. به منظور نیل به این هدف، توسعه به سان سیستمی نگریسته می شود که عناصر اصلی آن، مردم، منابع و سرزمین به شمار می روند و ترکیب مطلوب این عناصر بر مبنای مشارکت و در قالب یک ساختار اجتماعی، اقتصادی و فضایی مناسب به معنای دست یابی به توسعه خواهد بود. برای رسیدن به الگوی توسعه مطلوب یا استفاده صحیح از منابع و فرصت ها و توزیع عادلانه آن، مشارکت مردم به عنوان عاملی اصلی و محوری به شمار می رود که تلفیقی و ترکیب عناصر اصلی در جریان توسعه و به فعلیت در آوردن آن ها را بر عهده دارد. بر این اساس مشارکت مردمی در کنار مدیریت صحیح دولت ها در بهره برداری از منابع سرزمینی به عنوان عامل اصلی ترکیب این عناصر باید مورد توجه قرار بگیرد.

برخی در ایران بر این باورند که سهم ایران از دریای خزر، ۵۰ درصد است. در سال ۲۰۰۳ اما قراردادی سه‌جانبه میان روسیه، آذربایجان و قزاقستان امضا شد که براساس آن، ۶۸ درصد بستر خزر در اختیار این سه کشور قرار گرفت و سهم ایران، ۱۳ درصد تعیین شد. ایران اما این تقسیم‌بندی را رد می‌کند و سهم خود از این دریا را ۲۰ درصد می‌داند.



■ توسعه پایدار پیراشهری



نام کتاب: توسعه پایدار پیراشهری

نویسندگان: محمد کاظم شمس پویا، جمیله توکلی نیا، مظفر صرافی

سال انتشار: ۱۳۹۷

ناشر: امیر کبیر

کتاب توسعه ی پایدار پیراشهری از جمله کتاب هایی است که در راستای شناخت روند توسعه، پایداری و ناپایداری آن و نیز فهم مسائل و چالش های مرتبط با آن به نگارش درآمده است. این کتاب در سه فصل کلی تحت عنوان توسعه، توسعه پایدار شهری و توسعه پایدار و پیراشهر تدوین شده است و چشم انداز توسعه را در شهرها، کلان شهرها و مهم تر از همه در پیراشهرها دنبال می کند. به علاوه رویکرد این کتاب حاوی نکات ارزشمندی است که برای پژوهش گران و دانشجویان رشته‌هایی چون جغرافیا، شهرسازی، محیط زیست و علوم اجتماعی به واقع راهگشا خواهد بود.

این کتاب در صدد است توضیح دهد که چگونه مسائل و چالش های توسعه ناپایدار با برنامه ریزی ها، تصمیم‌گیری ها، الگوی مدیریت در سطوح مختلف و نحوه ی تعامل میان کنشگران و فعالان ارتباط تنگاتنگی دارد. بنابراین در این متن، بر ضرورت «حاکمیت شایسته» اعم از حوزه شهری و پیراشهری تاکید شده است. چیزی که بیش از هر چیزی قادر است توسعه پایدار(شهری/پیراشهری) را ضمانت کند.

اگرچه بیشتر برنامه های توسعه در تلاشند تا به وضعیت پایدار و ماندگاری در جوامع مختلف برسند اما عملا آن چه که از نتایج و برآیندها به چشم می آید این است که روند توسعه ی شهرها و جوامع مختلف نتوانسته به ثبات و پایداری قابل قبولی برسد و همگی بر روال ناپایدار توسعه اشاره دارند. با این حال چگونگی و نقاط ضعف و شدت آن در بین مکان های مختلف و در دوره های زمانی به خصوص با تغییرات قابل توجهی همراه است. پیش بینی می شود که در آینده نیز همین روند ناپایدار همچنان با قدرت پابرجا باشد. به هرحال آن چه که به خوبی قابل مشاهده است ناظر بر این مطلب است که روند ناپایداری در نواحی شهری و پیراشهری دائما افرایش یافته و متعاقب این افزایش، شکل و چگونگی آن دگرگون شده است.

مساله مهمی که کتاب حاضر بر آن تاکید می کند این است که تصور به وقوع پیوستن توسعه بدون پایداری بسیار عبث و بیهوده است و بدون وجود هریک از این دو عملا امکان پذیر نیست. در این راستا کشف و شناسایی عوامل ممکن کننده توسعه پایدار و همچنین موانع پیش روی آن در جوامع مختلف ضروری است. و انتظار می رود که مدیران و برنامه ریزان شهری با شناخت این عوامل، درک و بینش درستی نسبت به این مسائل داشته باشند.

از جمله موضوعات مهم طرح شده در این کتاب مسئله منابع حیاتی در دسترس جوامع همچون آب و زمین است که مستقیما بر روند توسعه پایدار و یا ناپایدار نواحی پیراشهری تاثیرگذارند.

به طور کلی سرنوشت نواحی شهری و کلان شهری با نواحی پیراشهری به یکدیگر گره خورده است و این امر جدیت و دقت برنامه ریزان این حوزه را طلب می کند. و این مساله در نهایت بر اهمیت انکار ناشدنی مدیران و حاکمان تاکید دارد که از این حیث شایستگی لازم را داشته باشند.

خط صلح

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی خط صلح

شماره ۱۰۴ - دی ۱۳۹۸ - سال دهم

ISBN 978-1-7332858-1-0
90000>
9 781733 285810